

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

امام علی، آفتاب اسلام متمدن

نویسنده: محمد حسین طهماسبی

تا آن زمان که سه مسأله‌ی مهم در جهان - ذلت و حقارت مرد به علت ناداری و بی‌چیزی، فساد و فحشاء زن به واسطه‌ی گرسنگی، نادانی و جهلی که بر روی زمین وجود دارد، حل نشده است و همچنین تا آن زمان که فشار و خفقان و تبعیض نژادی و استثمار در گوشه و کنار جهان به چشم می‌خورد شخصیت امام علی علیه‌السلام (نهج البلاغه) نمی‌تواند مورد استفاده‌ی بشر قرار نگیرد.

امروزه بسیاری از مردم دنیا به علت پیشرفت علم و صنعت در زندگی راحتی به سر می‌برند، اما متأسفانه مقارن این احوال، اخلاق و معنویت در بین آنها به تدریج از بین رفته و به نظر می‌رسد که دنیا شدیداً محتاج اخلاق و معنویات است.

بدیهی است که علم جدید نتیجه یک رشته منازعات و کشمکش بین کلیسا و دانشمندان می‌باشد که در طول مدت قرون وسطی به وقوع پیوسته است. مردم از کلیسا چنین انتظار داشتند که به آنها آموزش مبانی اخلاق داده شود و اجتماع را به سوی سعادت و صلح و آرامش سوق دهد.

اما برخلاف انتظارشان کلیسا برای حفظ موقعیت و تحمیل عقاید غیر واقعی خود از هرگونه پیشرفت و جهش علمی جلوگیری می‌کرد. در نتیجه دانشمندان گرفتار مشکلات زیادی می‌شدند و موقعی که آنها اعمال غیر اخلاقی کلیسا را آشکار می‌ساختند تحت شکنجه قرار گرفته و عاقبت با وضع بدی کشته می‌شدند.

تاریخ می‌گوید گیردونا بوردو فیلسوف و فیزیکدان ایتالیایی پس از هشت سال تحمل شکنجه در زندان در جلو جمعیت به آتش کشیده شد و همچنین کوپرنیک ریاضیدان مشهور توسط کلیسا آزار و اذیت دید.

گالیه ستاره شناس نامدار در سن هفتاد سالگی به زندان افکنده شد و عاقبت پس از عذرخواهی در حالی که به زمین زانو زده بود موقتاً از زندان رهایی یافت. به علت چنین رفتار بد نسبت به دانشمندان و عکس العمل بر علیه روشن فکری مردم از کلیسا متنفر شده از دین برگشتند.

آنها «مردم» به تصور اینکه تنها دانش وسیله ای برای رهایی از بدبختی و فلاکت است خودشان را از مراکز روحانی عقب نگه داشتند و متأسفانه اروپاییان تا این زمان به آن ادامه داده اند.

البته بیزاری از مسایل دینی، الحاد و بی دینی به بار می آورد و ملحدین و منکرین خدا برای کردارشان هیچگونه مسؤولیتی در برابر وجدان و اخلاق قبول نمی کنند. بنابراین علمی که در اروپا آموزش داده می شود فاقد اخلاق و معنویت است. آموزش آن صرف نظر از جنبه ی اخلاقی و اینکه در آینده چه نتیجه ای خواهد بخشید، صرفاً به خاطر خود علم است.

اگرچه دانش جدید زندگی را آن چنان راحت کرده است که اغلب مردم از آن لذت می برند ولیکن این علم در آینده مفید خواهد بود یا مخرب هیچ مسؤولیتی را به عهده نمی گیرد به طوری که بسیاری از وسایل جنگی موخش و ویران کننده در نتیجه ی این علم ساخته شده اند.

به طور کلی اروپاییان بین دین و دنیا جدایی انداخته و معتقدند که بین آن دو، هیچ رابطه ای وجود ندارد و بالاخره آنها دنیا را انتخاب کرده اند. این علم بدون اخلاق «اخلاق در آن رعایت نمی شود» در دست عده ای ستمگر و استثمارگر که از دسترنج مردم کشورهای عقب نگه داشته شده گذران می کنند قرار گرفت به طوری که هرگاه آنها خواستند از بدبختی ها خلاص شوند خطرات بزرگتری آنها را تهدید می کرد.

علاوه بر آن ما به چشم خود می بینیم که با مردم طبقات پایین مخصوصاً سیاه پوستان در آمریکا به صورت غیرانسانی رفتار می شود و حس نژادپرستی صدها هزار مردم بیچاره و بی نوا را در اروپا سرگردان کرده است. این اعمال قابل اعتراض و نفرت انگیز، عدم رعایت اخلاق و عدالت را نشان می دهد و آن خود به خود از بی دینی و شرارت سرچشمه می گیرد.

امروزه متأسفانه در عصر پیشرفت علم و دانش، نژادپرستی و تبعیض بی جهت و همچنین بی توجهی به حقوق مردم فاجعه ی بزرگی به بار آورده است. اخیراً اخبار تکان دهنده ای به وسیله ی رادیو به گوش می رسد که عده ای دانش آموزان زیر ۲۰ سال در آمریکا گروههای تبه کاری تشکیل داده اند و مسلح با تفنگ و یا با اسلحه سرد وارد کلاسهای درس می شوند و تأسف آمیزتر اینکه مواد مخدر نیز به وسیله ی آنها پخش می شود.

تعداد این گروهها از سال ۱۹۸۹ به دو برابر اضافه گشته است. مقامات صلاحیت دار به والدین آنها هشدار داده اند که چنانچه این وضع ادامه پیدا کند ایالات متحده آمریکا در آینده دچار خطرات بزرگی خواهد شد.

به جرأت می توان گفت این همه جنایت و قتل و خودکشی و آتش سوزیهای عمدی که اغلب در سراسر دنیا اتفاق می افتد همه از شرارت و بی دینی ناشی می شوند.

شایان ذکر است که تمام ادیان الهی مخصوصاً اسلام مردم را در فراگرفتن دانش عام المنفعه تشویق نموده و آن را از نظر وجدان و اخلاق ضمانت کرده اند.

به منظور تحقق این امر، خدا پیغمبرانی را با قوانین مناسب با نیاز مردم زمان خودشان برانگیخته تا راه و روش زندگی را به آنها نشان دهند.

هر پیغمبر جدید مقداری از قوانین قبلی را به وسیله ی مقررات جدیدی، به همان اندازه که امّتها ترقی می کردند، باطل کرده است.

اصولاً ادیان الهی مردم را به یکتاپرستی که تمام فضایل و روشهای پسندیده را به کار می گیرد دعوت کرده اند. میان آنها پنج پیغمبر اولوالعزم که مأموریت جهانی داشته اند وجود دارند مثل حضرات نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، مسیح و محمد که درود و سلام بر همه ی آنها باد.

هر یک از آنها جانشین شایسته ای برای خود انتخاب کرده اند تا قانون الهی را از تحریف و تغییر معنی حفظ نمایند. حضرت عیسی مسیح دوازده نفر حواریون را تربیت کرده است که پیشرفت دین مسیح مدیون خدمات آنها می باشد.

حضرت محمد صلی و آله وسلم پیغمبر خدا و فرستاده مجید از آسمان بر او نازل شد. آن «قرآن» مردم را راهنمایی می کند و به آنها راه و رسم زندگی را می آموزد به طوری که تا روز قیامت با نیازهای انسان سازگار می باشد.

تعلیم و تربیت محمد صلی و آله وسلم و کتبه تا قبل از ظهور اسلام قابل توجه نبودند قادر ساخت تا بر دو امپراتوری بزرگ عالم، ایران و روم، پیروز گردند.

اگرچه تاریخ، حضرت امام علی علیه السلام امین خلیفه ی اسلام نام می برد ولیکن طبق احادیث معتبر از علما و دانشمندان بزرگ سنی و شیعه حضرت رسول صلی و آله وسلم عنوان جانشین و وصی خود انتخاب کرده است.

او از زمان کودکی به وسیله ی پیغمبر آموزش دید و همه جا پیغمبر را قدم به قدم همراهی می کرده و هرگاه آیه ای نازل می شد شرح و تفسیر آن را مستقیماً از پیغمبر صلی و آله وسلم گرفتند و بر این روایات صفات پسندیده و محسنات را کسب نموده و در نتیجه تمام کردارش مطابق قرآن و بیش از هر کس دیگری به قرآن عمل کرده است.

کسی که مایل باشد اسلام را بشناسد و باور کند، بایستی زندگی امام علی علیه السلام دقت مطالعه نماید تا تحت تأثیر انگیزه اسلام متمدن قرار گیرد.

ترک لذات نفسانی و پرهیزکاری

در جهان مردمی هستند که خوشی را بر خود حرام کرده و با خوراک و پوشاک ناچیز و ساده زندگی می کنند، در صورتی که اغلب آنها می توانند در راحتی کامل بسر برده و از یک زندگی لذت بخش بهره مند گردند.

از زمان خیلی قدیم کناره گیری از لذات دنیایی چون یک وسیله تزکیه ی روح و بهبود صفای باطن توجه می شده و آنها که می خواستند از زخارف دنیوی کناره گیری کنند از شهرها خارج شده در جنگلها اقامت می کردند و یا در شکاف کوهها پناه می بردند تا خدا را طبق مرام اخلاقی خود عبادت کنند.

آنها با قوت بخور و نمیری که هرگاه ساکنان قصبه های نزدیک چیزی به آنها می دادند تا بخورند یا چیزی از درختهای وحشی جنگلی بدست آورده، گذران می کردند.

در اول بعضی مردم به علت ظلم حاکمان ناگزیر بودند خانه های خود را ترک کنند ولی بعدها هر کس تصمیم می گرفت خود را از علایق دنیوی نجات دهد. این طریقه پرستشِ خدا را اختیار می کرد و او معمولاً به نتیجه ی کار خود تن می داد اما شریعت الهی مبنای کار بسیاری از آنها نبود از این رو هوس و آرزو ممکن بود بر آنها غلبه یابد و تمام قیود اخلاقی را بشکنند.

اما اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان اینگونه روش پرستش را اختیار کنند و ترک خانه را برای کناره گیری و سرگرمی با این گونه پرستش را جایز نمی شمارد اما لزوماً به آنها «مسلمانان» توصیه کرده است تا تمام امکانات زمان و مکان را معتدلانه مورد استفاده قرار دهند. یک مسلمان بایستی در برابر زن و فرزند حس مسؤولیت کند و معاش خود را از طریق قانونی به دست آورد. او نبایستی به حقوق دیگران تجاوز نماید بلکه ملازم تقوی و پرهیزکاری بوده طبق هوی و هوس رفتار نکند.

در اسلام این خصوصیات اساس پرستش می باشد و اینگونه پرستش «خدا» اشخاص شجاع و فداکار و بخشنده تربیت می کند.

بدیهی است که یک فرد عمیقاً تحت تأثیر عادات و شرایط محیط زیست و خصوصیات موروثی خود قرار می گیرد البته آموزش علمی و مذهبی و خصوصیات روحی و جسمی نیز اهمیت بسزایی دارند.

اشخاص در طرز فکر و قوه ی اندیشه و در طبیعت و ذات هیچ شباهتی با هم ندارند . در نتیجه عکس العمل آنها در برابر سختیها و مشکلات یکسان نیست.

اشخاص بزرگ تنها به علت بلندی مقام و قدرت فوق العاده تحسین نمی شوند بلکه تحت عنوان بزرگی آنها بایستی دارای کمالاتی باشند و رفتارهای انسانی که شروط اصلی بزرگی می باشند از خود نشان بدهند.

بدون شک، جرأت و شهامت اخلاقی بهترین صفات هستند نه آن نوع جرأتی که بعضی اشخاص بدون اندیشه و از روی بی مبالاتی خود را به خطر می اندازند . آنچه قابل قبول است آن شجاعتی است که بعضی پیشوایان بزرگ در برابر هوسها و آرزوهای دوستان نزدیک ایستادگی نموده و در برابر مخالفتهای غیرقابل تحمل خویشاوندان و دشمنان داخلی بردبار و صبور می طشند .

گاهی اتفاق می افتد که یک مرد فاقد اخلاق یک جرأت و دلیری غیرمنتظره ای را از خود نشان می دهد اما آن نمی تواند یک جرأت واقعی باشد زیرا این دلیری حقیقی نبوده و اطمینانی هم به آن نمی توان داشت.

البته جرأت و شهامت به خودی خود یک صفت قابل تحسین است که جدا از سایر صفات خوب نمی باشد. آن با سایر صفات عالی مثل امانتداری، عفت و پاکدامنی، حقیقت و درستی، خوش قولی، ثبات قدم و سخاوت و جوانمردی به هم پیوسته است.

آن غیرقابل انکار است که مردم اخلاق و پرهیزکاری را بر وسعت علم و دانش ترجیح می دهند زیرا چه بسا شهرهای بزرگ ی که طبق فرمان جنرالهای آموزش دیده از دانشگاههای اروپا در اثنای جنگ دوم جهانی با خاک یکسان شده اند.

موقعی که در ترجمه حال بعضی از بزرگان و پیشوایان تحقیق می کنیم با یک دنیا خلوص و صفا و فداکاری برخورد می کنیم که ما را بسیار مسرور می سازد.

به جرأت می توان گفت که دوام و استمرار دنیا مدیون فداکاری و از خودگذشتگی سقراط فیلسوف یونان باستان است. برای اینکه به همشهریهای گمراهش غیرقابل اعتماد بودن چیزهای مادی را نشان بدهد و جهت اثبات بقای روح جام شوکران را نوشید.

حضرت عیسی مسیح همیشه یک تکه نان خشکیده را صرف می کرد، و روی زمین استراحت می نمود تا خودش را از آلودگیهای دنیا پاک نگاه دارد و همچنین به کلیمی ها ناپایداری نعمات و وسایل خوشگذرانی دنیا را نشان دهد.

با وجود اینکه چیزهای مادی نابودشدنی هستند و هیچ اعتمادی بر روی آنها نیست معذالک بسیاری از مردم برای اینکه طبق مرام خود زندگی کنند به چیزهای بی اساس و مادی علاقمند می شوند. آنها معمولاً نقشه می کشند تا هر چه بیشتر پول به دست آورند و اغلب نمی توانند زیر بار عدالت بروند. زیرا آنها می خواهند که به حقوق دیگران ظالمانه تجاوز نمایند.

امروزه تمام جنایات و کشتارهایی که اغلب در سرتاسر دنیا اتفاق می افتد ناشی از مال پرستی و سودجوییهای غیرقانونی است.

وقتی که ما وضعیت رقت آور بسیاری از ملل رنج کشیده ای که توسط حکومتهای ظالم اداره می شدند مطالعه نماییم بسیار ناراحت می شویم. برای اینکه منابع ملی و دسترنج آنها به وسیله ی استعمارگران خارجی به غارت می رفته و علاوه بر آن احساسات ملی آنها نیز در هم شکسته می شده است.

متأسفانه این رسمها هنوز در بسیاری از نقاط دنیا باقی است.

موضوع مورد بحث درباره ی امام علی علیه السلام زندگی اش کاملاً وابسته است به تاریخ اسلام و تمام شرایط لازم جمع شد تا او را اعجوبه ای در دانش بسازد.

کسی که بخواهد اسلام را شناخته و درک نماید بایستی با خصوصیات امام علی علیه السلام آشنا بشود زیرا او در حقیقت آئینه و انعکاس صدا و همچنین قول و زبان اسلام است و تمام کلمات و کردارش کاملاً مطابق دستور و حکم قرآن است. او بسیار ساده و بی آرایش زندگی می کرد و علاوه بر اینکه خانه و کاشانه را ترک ننمود در اجتماع هم بسیار فعال بود. او ضمن سادگی و با عبادت و پرسش خدای یکتا و دوری از خطا و گناه، چنان بر نفس «خواهش دل» خود مسلط شده بود که می توانست تمام خوشیها و وسایل خوشگذرانی که در دسترس داشت بر خود حرام کرده، به سادگی و با قناعت زیست نماید.

مختصری از تاریخ اسلام

چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از خوانندگان راجع به اسلام چیزی ندانند، بنابراین اینجانب بایستی شرحی از تاریخ خلاصه شده صدر اوّل اسلام را به منظور آشنایی با امام علی علیه‌السلام [کجا] که مقتضی باشد تقدیم نمایم و سپس مقداری از خصوصیات اخلاقی او را شرح داده و اینکه او چگونه در مقابل مشکلات مقاومت کرد و همچنین چگونه علیه تبعیض بی‌جهت و تعصب خانوادگی مخصوصاً در زمان زمامداریش که بسیار گرفتاری داشت ایستادگی نمود.

زمان درازی طول کشید که ارسال رسل «از طرف خدا» متوقف گردید و مردم که وقت خود را در نادانی و فراموشی صرف می‌کردند و همچنین وقتی که امور و مسائل به واسطه ی جنگهای طولانی نا امن و مختل شده بود و فتنه و فساد و اعمال قبیح و زشت، همه جای دنیا مستولی شده بود، خدا محمد صلی و آله و سلم را برگزید و به او رسالت را مبعوث گردانید تا مردم را به راه راست هدایت فرماید.

حضرت محمد صلی و آله و سلم [کجا] بنیان‌گذاران و پایه‌گذاران تمدن اسلامی و اساسی و ناگهانی در عربستان به وجود آورد که اصلی‌ترین نهضت اجتماعی و دینی بود که نظیر آن تا به حال در سراسر دنیا دیده نشده است. او موفق شد تا پایه‌های یک آئین قاعده دار را برقرار سازد به طوری که در ظرف مدّت ۵۰ سال بر تمدنهای رُم و ایران تفوق یافت و حتی بر قانون و آیین اصلی اروپای مسیحی اثر بزرگ گذاشت که تا امروز هم هنوز چیز تازه و نوظهور است.

در نیمه ی اول قرن بیستم یک فرمانی از سازمان ملل متحد صادر گشت مبنی بر آزادی و تساوی حقوق انسانها در صورتی که اسلام ۱۴ قرن پیش به زنان و دختران حق قانونی و استقلال اقتصادی بخشید و علاوه بر آنها وقتی که دختران به عنوان یک چیز مزاحم و

اضافی زنده به گور می شدند به آنها اختیار داده شد تا امور خود را مستقلاً انجام دهند و عجیب تر آنکه حق مالکیت هم به آنها داده شد.

در قانون کشورهای رُم و ایران باستان برتری بزرگان و اشخاص متنفذ بر مردم عادی محفوظ بود به طوری که هیچ بازرگانی نمی توانست با دختر اشراف و اعیان ازدواج نماید و همچنین هیچ اشراف زاده ای نمی توانست با شاهزادگان ازدواج کند. به همین ترتیب یک مرد عادی نمی توانست با بزرگان و نه غلامان با مردم عادی معاشرت نمایند.

باید دانست که تا سال ۱۹۳۸ میلادی در فرانسه، مهد تمدن، یک زن نمی توانست بر علیه کسی اقامه ی دعوی نماید و یا بدون اجازه ی شوهرش چیزی از دارایی خود را به فروش رساند.

اما محمد صلی و پیغمبر ﷺ اگر نظر اسلام را کامل و عملی را به مردم عرضه داشت که به مسایل مربوط به الهیات، عدالت اجتماعی، امور اقتصادی و تساوی حقوق انسان را جزئی و کلی پاسخ داده است.

چنین شایع است که وقتی قحطسالی و تنگی در مکه اتفاق افتاد و حضرت محمد صلی و پیغمبر ﷺ را در آنجا دیدند، عباس و حمزه رفت و به آنها فرمود ملاحظه کنید برادران ابوطالب عائله مند است بیاید از او خواهش کنیم تا یکی از بچه هایش را به ما سپرده آنها را تکفل نماییم.

بالاخره جعفر و طالب به ترتیب توسط حمزه و عباس و علی علیه السلام که شش ساله بود تحت حمایت محمد صلی و پیغمبر ﷺ و به این طریق سلسله آموزش معنوی و اخلاقی این کودک باهوش تحت نظر پیغمبر اسلام، بزرگترین معلم و مربی بشر، قرار گرفت.

د- نورالدین صباغ مالکی، در کتاب فصول المهمه، باب اول، صفحه ی ۱۴،

ه- حافظ ابونعیم اصفهانی، در کتاب حلیة الاولیاء،

و بسیاری از دیگران.»

بزرگ اهل سنت و جماعت می نویسد: این پیشنهاد سه دفعه تکرار شد و جز حضرت علی کسی جواب مثبت نداد و او چنین گفت: (ای پیغمبر خدا، من به خدا و پیغمبرش ایمان می آورم و در برابر مشکلات تو را یاری خواهم کرد.) پیغمبر فرمود: (این حقیقت را به اطلاع شما می رسانم که علی ابن ابیطالب بعد از وفاتم جانشین من خواهد بود.) باید دانست که این خویشی و قومی پدیری در پذیرش دین جدید برای حضرت علی علیه السلام بود «پسر عمو بودن امام علی با حضرت پیغمبر علت ایمان حضرت علی نبود» چه بسا اقوام و فامیلی که مصرّانه نسبت به عادات آباء و اجدادی خود وفادار بودند، مثل عقیل برادر بزرگتر امام علی علیه السلام بدر «اولین جنگ بین اسلام و بت پرستان» در ردیف دشمنان قرار داشت.

اما امام علی علیه السلام آن نبوغ ذاتی که خدا به او بخشیده بود و تعلیم و تربیتی که در اول زندگی به وسیله ی پیغمبر به او داده شده بود و همچنین به علت رفتار و روش پیغمبر، تمام این عوامل او را به تفکر واداشت تا در این موضوع تأمل کند و بالاخره به خدا ایمان آورد.

بعد از این جلسه بت پرستان برای حفظ دارایی و موقعیت خود بین مردم و همچنین برای متوقف کردن پیشرفت اسلام، فشار خود را بر مسلمانان چند برابر کردند و با تمام نیروهای شیطانی مسلح شدند تا از انتشار این پیام آسمانی جلوگیری کنند. نه تنها تازه مسلمانها تحت شکنجه قرار می گرفتند بلکه خود پیغمبر هم مستثنی نبود. از پیغمبر شنیده شد که می گفت: (هیچ پیغمبری تاکنون به اندازه ی من آزار و صدمه ندیده است.) با وجود این اندازه رنج و محدودیت، پیغمبر به وسیله ی دستورات اخلاقی و

فصاحت و بلاغت قرآن و با خوش خلقی و صفات پسندیده خودش به تدریج مردم را با خود هم عقیده می ساخت.

بت پرستان خیلی کوشش کردند تا مردم را دلسرد و از اطراف پیغمبر متفرق سازند اما کوشش آنها بی فایده بود و تعداد مسلمانان مرتباً زیادتر می شد.

خسونت و سخت گیری مشرکین تا آن اندازه رسید که مسلمانان ضمن اخذ اجازه از پیغمبر تصمیم گرفتند به سوی حبشه مهاجرت نمایند تا تحت نظر نجاشی پادشاه حبشه در امن و امان باشند. اگرچه آنها خیلی کوشش کردند تا پادشاه را از حمایت مسلمانان منصرف نمایند اما به جایی نرسیدند.

سیزده سال به این طریق سپری گشت تا اینکه بزرگان مکه با هم مشورت نمودند تا با وسیله ای پیغمبر را به هلاکت رسانند زیرا آنها حقیقت اسلام را انکار می کردند.

چهل نفر از بزرگان آنها در جایی دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند از هر قبیله یک نفر انتخاب گردد تا آنها دسته جمعی به او حمله ور شده، او را از پای درآورند. در این صورت طایفه بنی هاشم «قبیله پیغمبر» جرأت نمی کنند با تمام قبائل روبرو شوند و موضوع با پرداخت خون بهاء منتفی و ما از زحمت او خلاص خواهیم شد.

حضرت محمد صلی و آله و سلم علیه السلام توطئه بد وسیله ای و طغی آگاهی یافت و سپس موضوع را با حضرت علی علیه السلام یک ترین شخص نسبت به او بود در میان گذاشت. برای چاره جویی حضرت علی علیه السلام که در بستر پیغمبر بخوابد اگرچه خطرات زیادی او را تهدید می کرد بالاخره او جاننش را به خطر انداخته این کار را کرد و پیغمبر گرامی جان سالم به در برد.

وقتی که توطئه کنندگان بر بستر پیغمبر حمله ور شدند آنها ناگهان دریافتند که علی علیه السلام تر خوابیده است. آنها سؤال کردند: «محمد کجاست؟ و علی علیه السلام اد مگر او را به من امانت داده بودید که از من می پرسید؟»

آنها جوابی نداشتند و آنجا را ترک کردند تا سراغ پیغمبر بگیرند. این فداکاری حضرت امام علی علیه السلام خدا مورد تحسین قرار گرفت. قرآن می گوید: 'میان شما مردان، کسی هست که از (جان) خودش صرف نظر می کند تا خشنودی خدا را طلب نماید و خدا نسبت به بندگان (مخلص) مهربان است.' «۲-۲۰۳»

بسیاری از مفسرین

«الف- ابواسحاق ثعلبی،

ب- فاضل نیشابوری،

ج- امام فخر رازی،

د- جلال الدین سیوطی،

ه- حافظ ابونعیم اصفهانی،

و- خطیب خوارزمی،

ز- محمد بن یوسف گنجی،

ح- امام محمد غزالی،

و- بسیاری دیگر از مفسرین سنی در تفسیرهایشان.»

اسلامی سنی اعتراف می کنند که آیه مذکور به واسطه ی شایستگی و لیاقت امام علی علیه السلام است.

حضرت پیغمبر به اتفاق ابوبکر همان شب به سوی مدینه مهاجرت فرمودند و این سرگذشت عصر جدیدی در اسلام به وجود آورد و توسط عمر خلیفه ی دوم به عنوان تاریخ اصلی برگزیده شد.

امام علی علیه السلام اینکه امور منزل حضرت پیغمبر را مرتب نمود تصمیم گرفت با خانواده محمد صلی و سلم علیه و آله مهاجرت کند و با صحابه هم بتدریج عازم مدینه شدند تا خود را به پیغمبر صلی و سلم علیه و آله برسانند.

در تعقیب در دسرها و ستمهایی که در مکه بر پیغمبر صلی و سلمی می شد، باستان پرستان،
کلیمی ها و چادر نشینان اطراف مدینه را برای کشتن حیوانات و غارت اموال مسلمانان
تحریک می کردند.
به منظور ایجاد بی نظمی در اطراف مدینه چند برخورد و زد و خورد اتفاق افتاد اما آنها
توسط همراهان حضرت پیغمبر صلی و سلمی تعقیب و اذیت می شدند و آنها به طرف کوههای
اطراف فرار نموده در غارها پناه می گرفتند تا اینکه در سال دوم هجرت بزرگان مکه
تصمیم گرفتند تا آیین جدید و مؤمنین را ریشه کن سازند.

جنگ بدر

هم اکنون یک لشکر مجهز با ۹۵۰ نفر مردان جنگ آور، خودشان را برای جنگ با پیغمبر آماده می کردند. میان آنها لجوج ترین دشمنان اسلام که اغلب عموزاده های پیغمبر بودند دیده می شدند و پیغمبر برای چنین جنگی اصلاً آمادگی نداشت.

پیغمبر برای آنها چنین پیغام فرستاد: «ما همه از یک فامیل هستیم و بیشتر رین شما عموها و عموزاده های من هستید مرا به خود واگذارید تا با عرب مواجه گردم در این صورت چنانچه پیروز گشتم مایه ی افتخار شماست. اما چنانچه شکست خوردم شما به آرزوی خود رسیده اید.»

جوابی جز پاسخ جنگ نیامد و سرانجام مسلمانان گرفتار جنگ شدند. اگرچه لشکر پیغمبر ۳۱۳ نفر بودند اما به واسطه ی ایمانشان به خدا و استواری در عقیده شان قوی تر از هزار نفر بودند. این مردان مصمم در مقابل دشمن قرار گرفتند. سه مرد از کینه توزترین دشمنان اسلام به اسامی عتبه و پسر و برادرش شیبیه و ولید جلو آمدند، در حالی که به ثروت و بزرگی خود می بالیدند. سه نفر جنگجوی هم شأن خودشان را به مبارزه طلبیدند زیرا کسر شأن آنها بود که با اشخاص معمولی جنگ کنند. حضرت علی علیه السلام حمزه و پسر عمویش عبیده «فرزند حارث» با آنها رو به رو شدند. حضرت علی با ولید مواجه شد و ضربه ای بر شانه اش فرود آورد به طوری که سر شمشیر زیر بغل ولید نمایان شد و او به طرف پدرش عتبه فرار کرد تا به او پناه برد، حضرت علی علیه السلام غیب نمود و با ضربه ی دیگری بر ران پایش او را سر به نیست کرد. سپس او به کمک عمویش حمزه شتافت که رو به روی شیبیه قرار داشت. آنها آنقدر شمشیرها را به یکدیگر حواله کرده بودند که شمشیرهای آنها شکست و جبور شدند با هم گلاویز شده شروع به مشت زنی با یکدیگر بنمایند.

حمزه تنومند و بلندقامت بود به طوری که دشمن از پشت سر او دیده نمی شد . حضرت
علی علیه السلام «سرت را مواظب باش عمو» و فوراً با نیش شمشیر دشمن را بر زمین
انداخت.

عبیده و عتبه هر دو خیلی شجاع و بی باک بودند و موقعی که هر دو شمشیر به همدیگر
حواله می کردند و جنگ هنوز شدت داشت، عتبه با یک حمله ناگهانی کشته شد. اما ساق
پای عبیده به شدت ضربه دید و او بر اثر آن در راه برگشتن به مدینه وفات یافت. بالاخره
دو سپاه با شمشیر به همدیگر حمله بردند.

از طرف مسلمانان روح فداکاری و روحیه ای در سطح بالا دیده می شد به طوری که
وقتی روشنی و برق شمشیرها تمام شد، کشته شدگان از دشمن هفتاد نفر بودند و همان
طور که تاریخ سابقه می دهد نصف آنها به وسیله ی شمشیر ام ام علی علیه السلام کشته
بودند.

دشمن از میدان رزم پا به فرار گذاشت و ۷۰ نفر آنها نیز به دست مسلمانان اسیر گشتند
اگرچه مسلمانان جنگ خوبی کردند اما اگر امام علی علیه السلام شرکت نکرده بودند
سرنوشت جنگ چیز دیگر بود.

چون اغلب اسراء خواندن و نوشتن را می دانستند طبق فرمان پیغمبر آنها وقتی آزاد می
شدند که به مسلمانان سواد می آموختند.

انعقاد برادری میان مسلمانان

آیه ای از قرآن چنین می فرماید: «مؤمنین با هم برادرند، بنابراین (ای پیغمبر) بین برادرانت صلح و آشتی برقرار کن.»

بنابراین حضرت پیغمبر مؤمنین «پیروانش» را راهنمایی کرد تا هر دو نفر با هم قرارداد برادری بین خودشان برقرار سازند.

برادران با مشورت حضرت پیغمبر صلی و انتحاب علی چون حضرت علی از طرف کسی انتخاب نشد، از این بابت بسیار افسرده و دل‌تنگ گردید. پیغمبر خطاب به او فرمود: (تو برادر شخص من هستی و تو در مقایسه با من مثل درجه و رتبه هارون نسبت به حضرت موسی می باشی جز اینکه بعد از من پیغمبری ظهور نخواهد کرد.) این اظهار و فرمایش از پیغمبر در چند مکان شنیده شد.

«الف- ابو عبد الله بخاری در کتاب صحیح، جلد سوم، صفحه ی ۵۴، از مغازی روایت کرده است،

ب- مسلم در کتاب صحیح، جلد دوم، صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷،

ج- امام احمد حنبل در کتاب مسند ۷ جلد اول، صفحات ۱۱۸ و ۹۸ و ۱۱۹،

د- جلال الدین سیوطی، در کتاب تاریخ الخلفاء،

ه- علی ابن حسین مسعودی، در کتاب مروج الذهب، جلد دوم، صفحه ی ۴۹،

و- ابو عبد الله نیشابوری، در کتاب مستدرک، جلد سوم، صفحه ی ۹.»

شیعیان این روایت معتبر را دلیل اساسی در اثبات خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام

از رحلت حضرت پیغمبر صلی و سلم و همچنین در سال هجرت علی علیه السلام فاطمه تنها دختر پیغمبر ازدواج کرد.

او به علت عقیده ی محکمی که به خدا داشت و به واسطه ی عفت و پرهیزکاری زبانزد تمام طبقات مردم بود و حضرت پیغمبر به او زیاد احترام می گذاشت . حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به وسیله ی چند مرد مهم و بانفوذ خواستگاری شد تا دست ازدواج به آنها بدهد، اما محمد صلی و بیله و خولست نه و اطیاف علی داد . در جواب تقاضاکنندگان می فرمود: «درباره ی ازدواج فاطمه منتظر وحی الهی هستم.»

عاقبت این افتخار نصیب امام علی علیها السلام □

جنگ احد

جنگ احد در سال سوم هجری به وقوع پیوست. بعد از جنگ بدر زد و خوردهای بسیاری اتفاق افتاد و مسلمانها آنها را پس می زدند.

ولکن قبیله ی قریش همیشه بیشتر در فکر آن بود که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بگیرد، بنابراین یک نیروی پنج هزار نفری به سرکردگی ابوسفیان مکه را ترک نمودند تا بر علیه مسلمانان جنگ نمایند.

سپاه پیغمبر پس از مشورتهای لازم مسلح از مدینه خارج شد. دو سپاه نزدیک کوه احد در شش کیلومتری مدینه با هم برخورد کردند. علمدار سپاه بت پرستان شخص شجاعی به نام طلحه ابن ابی طلحه بود که مرتباً مبارز می طلبید.

حضرت علی علیه السلام و به مجردی که طلحه او را دید گفت : هیچ کس دیگر جرأت نداشت با من جنگ کند جز تو. به طوری که تاریخ نویسان می نویسند حضرت علی علیه السلام یک چشم به هم زدن کُشت.

سپس برادرش علم را بلند نمود که او هم کشته شد . چند جنگجوی دیگر از همان خانواده در جنگ تن به تن با امام علی علیه السلام بودند تا اینکه یک غلام سپاه برای گرفتن انتقام خون صاحبانش مبارز طلبید. به طوری که تاریخ می گوید امام علی در اولین ضربه شمشیر او را به دو نیم کرد به طوری که بدنش برای چند لحظه سرپا بود. دشمن وحشت زده از میدان کارزار فرار کرد که ناگهان حادثه ای نظر آنها را جلب کرد. تعداد نسبتاً زیادی حدود پنجاه نفر به عنوان گارد نگهبان یک معبر باریکی را روی تپه ای بلند دیده بانی می کردند، جایی که دشمن می توانست تپه را دور زده از پشت به مسلمانان حمله کند.

با وجود سفارش پیغمبر که آنجا را ترک نکنند آنها آنجا را برای جمع آوری غنائم جنگی هنگامی که دشمن فرار می کرد ترک کردند.

ناگهان دشمن آنجا را بدون محافظ دید، فرصت را غنیمت شمرده پس از عبور از تنگه از پشت به مسلمانان حمله ور شدند. در ضمن کسی بلند فریاد کشید محمد کشته شد. به زودی پس از انتشار این خبر تکان دهنده مسلمانها وحشت زده میان خودشان شمشیر کشیدند و سرانجام آنها پیغمبر را تنها گذاشتند و به طرف کوهها فرار کردند. جز ۴ یا ۶ نفر که مقاومت کردند تا از پیغمبر دفاع کنند.

تعدادی از مورّخین سنی

«الف- ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، جلد سوم، صفحه ی ۲۷۶،
ب- نورالدین مالکی در کتاب فصول المهمه، صفحه ی ۴۳،
ج- حلبی، در کتاب سیرت الحلبیه، جلد سوم، صفحه ی ۱۲۳.»

می نویسند: تمام سپاه پیغمبر حتی صحابه ی بزرگ فرار کردند جز علی، زبیر، طلحه و ابودجانه.

در بحبوحه ی جنگ شمشیر امام علی شکست و به طوری که شایع است شمشیری به نام ذوالفقار به وسیله ی فرشته ای از دنیای غیرمرئی در اختیار علی گذاشته شد و صدایی رمزی ندا در داد: «جوانمردی، جز علی نیست و نه شمشیری مثل ذوالفقار».

یکی از مجاهدین بزرگ اسلام به نام حمزه ع موی پیغمبر در این جنگ کشته شد و این داغ اثر عمیقی بر قلب پیغمبر گذاشت.

اگرچه مسلمانها در این جنگ شکست خوردند اما دشمن جنگ را ادامه نداد و بدون اشغال مدینه ی بی دفاع میدان جنگ را به سوی مکه ترک کرد.

روایت شده است که امام علی **علیه السلام** جنگ نود زخم شمشیر خورد و با وجود خستگی فوق العاده برای یک لحظه هم حمایت خود را از پیغمبر دریغ نداشت.

در این ضمن جبرئیل (فرشته ی مقدّس) از آسمان فرود آمد و به پیغمبر گفت: «آنجا را نگاه کن که چگونه علی با تمام وجود و با روحیه ی فداکاری جنگ می کند.»
پیغمبر خدا فرمود: علی کاملاً شبیه من است و من هم کاملاً شبیه او هستم «ما هر دو از یک ذات به وجود آمده ایم».

به طوری که دانشمندان سنی تصدیق دارند این قول در چند مکان مختلف از پیغمبر شنیده شد.

«الف - امام احمد حنبل، در کتاب مسند،

ب - ابن مغزلی، در کتاب مناقب،

ج - موفق ابن احمد، در کتاب مناقب،

د - ترمذی، در کتاب صحیح،

ه - ابن ماجه، در کتاب سنن، صفحه ی ۹۲،

و - محمد ابن یوسف گنجی، در کتاب کفایت الطالب،

و بسیاری دیگر.»

جنگ خندق «احزاب»

در ده سالی که پیغمبر در مدینه زندگی می کرد مسلمانها به وسیله ی بت پرستان مکه سخت در فشار بودند و دشمن نمی گذاشت آنها آسوده خاطر باشند. به طوری که مجبور بودند در درساها و مشکلات زیادی را تحمل کنند زیرا مسلمانان در بیش از هفتاد جنگ چه بزرگ و یا کوچک در تمام این مدت گرفتار بودند.

در سال پنجم هجری یک لشکر شامل ده هزار مرد جنگی عازم مدینه شدند.

فرمانده این سپاه باز ابوسفیان بود که با محمد صلی و سلمی کرد و ابوسفیان مدینه را خانوادگی داشت. پیغمبر ضمن مشورت با اصحاب اطراف مدینه خندقی حفر نمود تا دشمن را عقب نگاه دارد.

عمرو بن عبدود که شهرت دلاوریش سراسر عربستان را فرا گرفته بود و با هزار نفر جنگجو برابری می کرد به اتفاق چهار مبارز دیگر با اسب به این طرف خندق پریدند . عمرو در حالی که بسیار خشمگین بود با صدای بلند مبارز طلبید.

مسلمانان خیلی وحشت زده شدند وقتی که این پهلوان بی باک در میدان رزم نمایان شد، هیچ کس داوطلب جنگ با او نبود. عمرو گفت: «کجاست آن بهشتی که آرزو دارید برای همیشه در آن جاوید و خوش باشید، من دنبال کسی می گردم که بتواند با من مصاف دهد.»

هیچ جواب مثبتی داده نشد جز حضرت علی علیه السلام کی خود را اعلام داشت . پیغمبر صلی و سلمی دنا بسلی علی و عمرو است « و روی خود را به طرف پیروانش برگرداند و فرمود: «چه کسی حاضر است ما را از شر این مرد شرور خلاص کند؟»

هر دفعه عمرو مبارز می طلبید حضرت علی علیه السلام بود که با او رو به رو شود . سرانجام از طرف پیغمبر اجازه گرفت و خوشحال بود که با این دشمن خدا جنگ می کند، مثل خوشحالی کسی که از زندان خلاص می شود.

امام علی علیه السلام ۲۵ سالگی با قهرمان قوی و تنومند عربستان مواجه گردید که سابقه و تجربه ی زیادی در جنگ داشت. او به شدت توسط عمرو تحقیر می شد و نمی دانست که چه بسا جوانانی وجود دارند که ممکن است شجاع و بی باک باشند.

عمرو در وهله ی اول بر حضرت علی علیه السلام آورد که در عنفوان جوانی به استقبال مرگ می رود و سپس گفت: «بق خیلی جوانی که با من ستیز کنی، تو چه کسی هستی؟ او جواب داد من علی فرزند ابیطالب هستم.»

به مجرد اینکه عمرو این نام را شنید یک کمی تکان خورد و با ناامیدی چنین گفت :

«پدر تو دوست نزدیک من بود و دوست ندارم خون جوانی مثل تو را بریزم چه بهتر که یکی از عموهایت به میدان آیند.»

حضرت علی علیه السلام «حرفهای ابلهانه را واگذار، من وظیفه خود می دانم که تو را در راه خدا به قتل رسانم.» و سپس اضافه فرمود: «تا آنجا که من می دانم تو در میدان کارزار یکی از سه حاجت طرف مقابل را برمی آوری، حالا یکی از خواسته های مرا قبول کن، اولاً بت پرستی را ترک کن و وارد جمع مسلمانان شو.»

عمرو جواب داد: «من هرگز به محمد ایمان نمی آورم. درخواست دومی تو چیست؟»

امام علی علیه السلام «تصمیم خود را عوض کن و از جنگ صرف نظر نمای یا اینکه از اسب پیاده شو، زیرا من پیاده هستم.»

عمرو گفت: «آن ننگ خانواده من است اگر مردم بگویند عمرو از یک جوان بی تجربه ترسید» و سپس از اسب پیاده شد و به طرف امام علی علیه السلام کشیده حمله ور گردید.

حضرت علی علیه السلام را با سپر پوشانید، ضربه آنقدر شدید و سخت بود که سپر از هم درید و سر مبارک آن حضرت کمی آسیب دید.

حضرت علی علیه السلام محکمی به ران پای عمرو وارد کرد به طوری که ضربه به هدف رسید و پهلوان نامی بر روی زمین درغلطید.

موقعی که میدان نبرد از گرد و خاک، روشن شد مشاهده گردید که حضرت علی

علیه السلام ی عمرو نشست تا سرش را از بدن جدا کند، همه در شگفت شدند.

عمرو در آخرین لحظات جان دادنش وصیت کرد که امام علی علیه السلام و اسلحه

قیمتی اش صرف نظر نماید. حضرت علی علیه السلام کرد و فرمود: «فراموش کردن آن

برای من آسان است» و سپس آن چهار نفری که با عمرو همراهی کرده بودند همگی فرار

کردند تا از خندق گذر کنند. یکی از آنها چون خواست بگریزد داخل خندق افتاد و

مسلمانان شروع به سنگباران او کردند اما او یکی را به مبارزه دعوت کرد.

حضرت علی علیه السلام خندق شد و او را با یک ضربه شمشیر به هلاکت رسانید.

به طوری که بعضی از مورخین

«الف - حکیم نیشابوری، در کتاب مستدرک، جلد سوم، صفحه ی ۳۲،

ب - مسعودی، در کتاب مشهورش مروج الذهب،

ج - طبری، در کتاب تاریخ طبری.»

سنی می نویسد پیغمبر فرموده است: «ارزش ضربت علی نزد خدا در روز خندق بیشتر

از عبادت عالمیان (فرشتگان و انسانها) است.» عمرو که تنها امید بت پرستان قریش بود و

روی او خیلی حساب می کردند غیرمنتظره کشته شد و در نتیجه ترسی عمیق بر دشمن

مستولی گردید. ابوسفیان متحیر بود که چگونه به این وضعیت سر و سامان دهد.

مقارن با این احوال طوفان سختی برخاست و او بر آن شد که به مکه مراجعت نماید، او

سخنرانی کوتاهی ایراد نمود و سپس سپاه مکه به تبعیت از او آنجا را ترک کردند.

این جنگ به عنوان جنگ احزاب نیز مشهور است زیرا گروه های بسیاری از یهودیان و چادرنشینان اطراف مکه و مدینه در این جنگ شرکت داشتند.

اگر چه کلیمیان قبلاً قرارداد دفاع از مدینه را امضاء کرده بودند ولیکن مثل همیشه پیمان خود را شکسته و در پنهانی اسلحه به طرف مکه ارسال می داشتند.

آنها مرتباً با بت پرستان مکه مشغول بستن قرارداد بودند، بنابراین مسلمانها نمی توانستند از طرف آنها آسوده خاطر باشند.

حضرت محمد صلی و سلم علیه السلام آنها را در آورده و عاقبت در سال هفتم هجری به آنها اعلام جنگ داد.

کلیمیان از پیشرفت اسلام هراسناک بودند زیرا آن به منافع بزرگانشان لطمه وارد می کرد.

جنگ خیبر

در ۸۶ کیلومتری مدینه یک جای آبادی بود به نام خیبر که با قلعه هایی چند محصور شده بود و کلیمیان در اطراف قلعه ها مشغول کشاورزی بودند. مسلمانها به سرکردگی پیغمبر صلی و سلمین ﷺ با جادو و جادوهای خود را برافراشتند وقتی کلیمیان موضوع را فهمیدند به داخل قلعه ها فرار کرده تا خود را آماده جنگ نمایند.

آنجا قلعه ای دارای استحکامات و برج و باروی محکم به نام قموس وجود داشت و آنها همگی در آن قلعه جمع شدند.

مسلمانان سه هفته منتظر ماندند تا قلعه را فتح نمایند و لکن موفقیتی بدست نیاوردند. ابوبکر و عمر دو صحابه ی بزرگ پیغمبر یکی پس از دیگری وارد عرصه ی کارزار شدند و لکن به دست یهودیان.

«الف - حافظ ابو نعیم اصفهانی، در کتاب حلیة الاولیاء، جلد اول، صفحه ی ۶۲،

ب - محمد بن طلحه شافعی، در کتاب مطالب السؤل، صفحه ی ۴،

ج - محمد بن یوسف شافعی، در کتاب کفایت الطالب، فصل ۱۴،

د - محمد بن اسماعیل بخاری، در کتاب صحیح، صفحه ی ۱۰۰،

ه - ابن حجاج، در کتاب صحیح، جلد دوم، صفحه ی ۳۲۴.»

شکست خوردند.

بطوریکه که طبری، مورخ سنی مذهب روایت می کند، موقعی که عمر از جنگ برگشت از شجاعت مرحب فرمانروای قلعه شرح و گزارش می داد.

پیغمبر فرمود: فردا علم جنگ را به کسی خواهم داد که او خدا و پیغمبرش را دوست می دارد و خدا و پیغمبر هم او را دوست دارند.

«الف - امام احمد حنبل، در کتاب مسند.

ب - ابن ماجه قزوینی، در کتاب سنن.

ج - محمد بن یوسف گنجی، در کتاب کفایه، فصل ۱۴.

د - شیخ سلیمان بلخی حنفی، در کتاب ینایع الموده، فصل ششم.

ه - ابن عسقلانی، در کتاب اصابه، جلد دوم، صفحه ی ۵۰۸.»

روز بعد پیغمبر صلی و سلم ﷺ حضرت علی علیه السلام که مبتلا به چشم درد بود. پیغمبر دعا فرمود و درد چشم حضرت علی در همان لحظه بهبود یافت بالاخره علم جنگ به او داده شد و حضرت عازم جنگ گردید.

امام علی علیه السلام شمرده به سوی قلعه گام برداشت . ناگهان در بزرگ قلعه قموس باز شد و تعدادی جنگ آور بیرون آمدند.

حارث برادر مرحب چنان نعره وحشتناکی کشید که همراهان حضرت علی کمی عقب کشیدند اما علی جلوی او ایستاد و آنها بر روی یکدیگر شمشیر کشیدند، بالاخره حارث با شمشیر حضرت علی علیه السلام کشته شد.

اکنون حضرت علی علیه السلام که بین یهودیان از همه شجاع تر و در دلاوری مشهور بود، روبرو شد و همانطور که در قدیم رسم بود مرحب شروع به رجز خوانی کرد. او چنین گفت:

تا آنجا که خبیر به یاد دارد من در جنگ مرد با تجربه ای هستم و آنها که با من روبه رو شوند در خون خود خواهند غلطید. حضرت علی علیه السلام او فرمود : «من کسی هستم که مادرم نام مرا حیدر گذاشته است (حیدر به معنی شیری است که مرتباً حمله می نماید و هرگز از شکارگاه فرار نمی کند).»

مرحب «از شنیدن نام حیدر» سر اسبش را برگرداند تا فرار کند زیرا او از کاهن یهودیش شنیده بود که به دست شخصی حیدر نام کشته خواهد شد.

اما او دوباره به طرف حضرت علی علیه السلام و با خود می گفت که حیدر در عالم بسیار است چه کسی می داند که او همان کس باشد.

چون او از مرگ برادرش حارث بسیار خشمگین بود خواست که امام علی را غافلگیر و در جنگ پیشدستی کند، اما علی او را با یک حمله ی ناگهانی کُشت . کلیمها به داخل قلعه فرار کردند و در را از پشت بستند . حضرت علی علیه السلام در قلعه رفت و آن را با تمام نیرویش از جا کند و به طرفی انداخت . به اینطریق راه را برای همراهانش باز کرد تا به داخل قلعه حمله کنند.

تمام قلعه ها گشوده شد و بسیاری از یهودیان اسیر گشتند.

مردان خدا و همچنین پیشوایان بزرگ نسبت به دشمن ضعیف و شکست خورده با مهربانی رفتار کرده از انتقام صرف نظر می کنند.

پیغمبر اسلام به حد کافی مهربان بود تا به درخواست یهودیان مبنی بر ماندن در آنجا به شرط اینکه خلع سلاح گردیده و به کفار مکه هم کمک نکنند و در برابر محافظت منطقه ی آنها نصف محصولات خود را به مسلمانان واگذار نمایند، موافقت فرمود.

در ۱۴۰ کیلومتری مدینه نزدیک قلعه ی خیبر سرزمین آبادی بود به نام فدک جایی که یهودیان در زمینهای مستعد آنجا کشاورزی می کردند و روزگار خوشی داشتند.

پیغمبر اسلام به منظور خنثی کردن هرگونه عملی بر ضد اسلام به بزرگ و ریش سفید آنجا پیامی فرستاد تا آنها در برابر حمله دشمن تحت محافظت اسلام باشند، به شرط اینکه نصف درآمد مزارع را به دولت اسلامی تسلیم و در توطئه ای بر علیه مسلمانان شرکت نمایند.

به طوری که قانون شرع مقرر می دارد مناطقی که با نیروهای نظامی فتح گردند، به طور کلی به عنوان خزانه ی ملی متعلق به همه ی مسلمانان است اما نواحی فتح شده بدون

لشکرکشی و خونریزی به شخص پیغمبر تعلق دارد و سپس به جانشینان بر حق پیغمبر، او ممکن است اجاره دهد یا به هر کسی که مایل است آن را ببخشد.

تعدادی از مفسرین

«الف - امام احمد ثعلبی، در کتاب کشف البیان،

ب - جلال الدین سیوطی، در کتاب تفسیر، جلد چهارم، صفحه ی ۱۷۷ (درالمنثور)

ج - حاکم ابوالقاسم حسکانی، در کتاب تاریخ،

د - ابن کثیر عماد الدین اسماعیل، در کتاب تاریخ.

ه - شیخ سلیمان بلخی، در کتاب ینابیع الموده، باب ۳۹، از تفسیر ثعلبی،

و - حافظ ابن مردویه، در تفسیر.»

اسلامی می نویسند موقعی که آیه ی «آن چیزها که خدا از مال آنها عاید پیغمبر خویش کرد که اسبی و شتری بر آن نتاختید ولی خدا پیغمبر خویش را به هر که خواهد مسلط می کند و خدا بر همه چیز تواناست. هر چه خدا از اموال مردم این دهکده ها عاید پیغمبر خویش کرده خاص خدا و پیغمبر و خویشاوندان وی و یتیمان و مسکینان و به راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. هر چه پیغمبر به شما دهد بگیریید و از هر چه منعتان کرد بس کنید و از خدا بترسید که خدا سنگین مجازات است.» (آیات ۶ و ۷ سوره ی مبارکه ی حشر).

سپس پیغمبر گرامی حضرت فاطمه سلام الله علیها دختر خود را طلبید و فرمود خداوند به من امر کرده است تا فدک را به تو ببخشم.

«الف - امام احمد ثعلبی، در کتاب کشف البیان،

ب - جلال الدین سیوطی، در کتاب تفسیر، جلد چهارم، صفحه ی ۱۷۷ (درالمنثور)

ج - حاکم ابوالقاسم حسکانی، در کتاب تاریخ،

د - ابن کثیر عماد الدین اسماعیل، در کتاب تاریخ.

ه- شیخ سلیمان بلخی، در کتاب ینابیع الموده، باب ۳۹، از تفسیر ثعلبی،

و- حافظ ابن مردویه، در تفسیر.»

بعدها در زمان خلیفه ی اول ابوبکر، به منظورهای سیاسی، مالکیت فدک از فاطمه سلام
الله علیها سلب گردید.

«البته منظور مؤلف تاریخ نگاری نیست چون کتاب در دست دربارہ ی مرد بالامقامی
است در اسلام که اساس کردار و گفتارش مبنی بر قرآن و اصول اسلامی است و او همه جا
قدم به قدم از بیچگی ملازم حضرت پیغمبر بوده است. بنابراین لازم است در وهله ی اول
فرازهایی از تاریخ اسلام را تقدیم خوانندگان عزیز بنمایم تا حالت ویژه شخصی او را
مدلل نموده باشیم.»

جنگ ذوسلاسل

(جنگی که رشته های زنجیر و طناب جهت اسارت دشمن به کار برده شد.)
در سال هشتم هجری یک نیروی دوازده هزار نفری سوارکار هم عهد شدند تا شبانه به مدینه حمله کنند و مقصود آنها کشتن پیغمبر یا وصی او حضرت علی علیه السلام^{علیه السلام} از دانشمندان اسلامی عقیده دارند که حضرت پیغمبر صلی و سلم^{صلی و سلم} و اطی^{و اطی} را در مکه^{را در مکه} خبردار شد، اما در ضمن جاسوسانی که اطراف مکه گمارده شده بودند این خبر را به او گزارش دادند.

حضرت پیغمبر صلی و سلم^{صلی و سلم} را در^{را در} در میان گذاشت و سپس صحابی بزرگ ابوبکر دستور یافت با چهارهزار سپاهی مجهز بر علیه آنها به مبارزه برخیزد. او همراهان خود را به آهستگی پیش برد تا اینکه در چشم رس دشمن قرار گرفت . ۲۰۰ نفر، سوار بر اسب جلوی ابوبکر آمدند و اظهار داشتند : «ما وسایل جنگ فراهم آورده ایم تا محمد یا پسر عمویش علی را به قتل رسانیم . منظور تو از این لشکرکشی چیست؟»

ابوبکر در جواب گفت: «من برحسب وظیفه دستور دارم که اسلام را بر شما عرضه نمایم چنانچه آن را رد کنید با شما جنگ خواهم کرد.»
آنها قدرت و نیروی لشکرشان را به رخ او کشیدند، در نتیجه وحشت او را فرا گرفت و تصمیم گرفت به مدینه برگردد.

مراجعت سپاه آن هم با آن حالت ناگوار پیغمبر را سخت متأثر ساخت و در این زمان عمر به سمت فرماندهی سپاه انتخاب گردید. اما او هم موفقیتی به دست نیاورد و مثل ابوبکر به مدینه مراجعت نمود.

سرانجام علی بی ابیطالب علیه‌الصلوات و پس از تبادل نظر کوتاهی مأموریت یافت تا آنها را تعقیب نماید. حضرت علی برخلاف دو فرمانده قبلی نیروی خود را با سرعت هر چه بیشتر از طریق میانه بر به جلو راهبری فرمود تا بی خبر به آنها برسد. او شبها حرکت می کرد تا اینکه بالاخره در چشم رس دشمن قرار گرفت.

این دفعه هم مثل سابق دویست نفر به سراغ او آمدند و گفتند: تو چه کسی هستی؟

حضرت جواب داد: 'اسم من علی فرزند ابیطالب هستم و شما را دعوت می کنم که به اسلام تسلیم شوید.' آنها گفتند: منظور قلبی ما تو هستی و ما به هر وسیله ای که باشد تو را با افرادت به قتل خواهیم رسانید. وعده ی ما فردا هنگام ظهر.

حضرت علی فرمود: «شما را چه می شود، لعنت بر شما باد، شما با کُشتن، م را تهدید می کنید؟ من با شما فردا در موقع تعیین شده جنگ خواهم کرد.» مسلمانان در نیمه شب طبق فرمان مولا اسبهای خود را خوراک داده و اسلحه های خود را برای جنگ بر علیه این دشمن سرسخت آماده نمودند.

وقتی که سپیده ی صبح دمید جمعیت به پیشوایی حضرت نماز صبح را به جا آوردند و هنوز هوا تاریک بود که حمله ی سختی به دشمن نموده به طوری که عقب لشکر هنوز وارد جبهه نشده بود که بسیاری از دشمن به وسیله ی جلوداران لشکر به هلاکت رسیده بودند و تعداد زیادی هم با طناب و زنجیر اسیر شده بودند.

هم اکنون اسراء با مواشی و گوسفند و شتر و غیره به طرف مدینه انتقال داده شدند و پیغمبر صلی و سلم ویر مؤمنین را مدینه اعجاز و به استقبال علی علیه‌السلام فتحخار آفرینش آمدند.

حضرت علی ضمن تحسین فراوان جمعیت با مقدار متنابهی از غنایم جنگی وارد مدینه شد.

این تنها روایتی است که در این کتاب از منابع معتبر شیعه گرفته شده و آن با آنچه دانشمندان سنی نوشته اند اختلاف دارد.

مراکز مسکونی دشمن یک ناحیه ی سنگلاخی بود به طوری که با اصطکاک سم اسبها بر روی زمین جرقه های روشنی دیده می شد و اسبها نیز از نفس افتاده بودند.

این فداکاری آنقدر شایان تحسین بود که یک سوره از قرآن به واسطه ی این کار برجسته از آسمان نازل شد. قرآن می گوید: «به نام خدای رحمان و رحیم، قسم به تیزتکان (منظور اسبها می باشد) که نفس زنند و آتش فروزان (با سُم خویش از سنگ) شعله برآرند و مهاجمین صبحگاهان که در آنجا گردی برآرند و با گرد در میان جمع دشمن شوند که انسان نسبت به پروردگار خویش ناسپاس است و او بر آن گواهی می دهد و او به دوستی مال سخت است.... (سوره ی ۱۰۰ از قرآن مجید).»

جنگ موته

در سال هشتم هجری یک امنیت نسبی سراسر عربستان مستقر شده بود و نه کلیمها در شمال و نه بت پرستان مکه هیچ کدام تهدیدی برای اسلام نبودند. در همان زمان یک اتفاقی پیغمبر را بر آن داشت تا نیرویی به سوی قصبات مرزی سوریه گسیل دارد.

حضرت پیغمبر قبلاً مردی را جهت تبلیغات دینی به دربار دمشق فرستاده بود اما قبل از اینکه به آنجا برسد به وسیله ی مأموران مرزی کشته شده بود و همچنان مقارن این زمان ۱۶ نفر مبلغ دیگر در آن صفحات کشته شده بودند.

جایی که آنها به قتل رسیده بودند سرزمین موته نام داشت. یک لشکر سه هزار نفری به سرکردگی جعفر برادر تنی حضرت علی عليه السلام گشت تا انتقام کشته شدگان را از قاتلین بگیرد.

حضرت پیغمبر در اردوگاه مدینه نطق کوتاهی ایراد فرمود و ضمن آن فرمود : «شما عازم همان جایی هستید که برادران شما را کشته اند، شما جلو بیفتید. اول، آنها را دعوت کنید تا به خدای یکتا ایمان آورند، اگر دعوت شما را رد نکردند (قبول کردند) شما بایستی از انتقام صرف نظر نمایید.

در غیر این صورت شما با آنها به نام خدا جنگ کنید و آن دشمنان خدا را مجازات نمایید اما به خاطر داشته باشید که مبادا برای کشیشان و رهبانان چه زن و چه مرد که از زندگی اجتماعی کناره گرفته اند مزاحمتی ایجاد کنید و همچنین مبادا کودکان و زنان و سالمندان را به قتل رسانید و دقت کنید خانه ها و زمینهای کشاورزی را ضایع مسازید.» دولت سوریه به خوبی از دلاوری و فداکاری مسلمانان اطلاع داشت و همچنین از موفقیت آنها در جنگهای با قبایل گوناگون مطلع بود.

با وجود این حقیقت که این دو سپاه (سپاه رُم و سپاه اسلام) از نقطه نظر جنگاوری قابل مقایسه نبودند، هم از لحاظ تجهیزات جنگی و هم از نظر تعداد نفرات، مسلمانان فداکاری فوق العاده ای از خود نشان داده تلفات زیادی به دشمن وارد کردند، در حالی که شعار لا اله الا الله را با صدای بلند سر می دادند.

آنها بدین وسیله باعث شدند تا دشمن فکر کند سپاه کمکی به آنها می رسد تا مسلمانان را یاری دهد، در نتیجه لشکر سوریه حمله بر علیه مسلمانان را برای دو روز متوقف ساخت.

این تدبیر جنگی زیرکانه به مسلمانها فرصت داد تا میدان جنگ را به سوی مدینه ترک نمایند، اگرچه مسلمانها از این لشکرکشی نتیجه ی خوبی نگرفتند اما شهرت و آوازه ی اسلام در خارج بیشتر شد و آن راه را برای تبلیغات بعدی باز کرد.

فتح بزرگ مکه

در همان سال «سال هشتم هجری» پیغمبر مکه را با حسن تدبیر و کاردانی خود بدون کشتار و خونریزی فتح نمود.

هم اکنون مکه جائی که پیغمبر و اصحابش از ابتدای شروع بعثت تا سیزده سال توسط کفار قبیله ی قریش سخت در فشار بودند و بعد یک مکان امنی برای دشمن بود تا ساز و برگ جنگی بر علیه او فراهم کنند، داشت می رفت تا تحت انقیاد او درآید.

طبق قرارداد قبلی، مسلمانان و بت پرستان حق نداشتند در امور هم پیمانان یکدیگر دخالت نموده و یا تجهیزات جنگی به طرف قرارداد خود ارسال نمایند. بت پرستان برخلاف این قرارداد به هم پیمانان خود در جنگی با هم پیمانان پیغمبر کمک کرده و تعدادی از آنها را کشته بودند. لذا آنها از پیغمبر درخواست کمک کردند تا انتقام خون کشته شدگان از مهاجمین گرفته شود.

از طرف دیگر طوائف قریش از رفتار خود پشیمان شده بودند زیرا عمل آنها برخلاف قرارداد فیما بین بود.

بنابراین به منظور فرو نشاندن خشم پیغمبر و تقویت مناسبات قبلی ابوسفیان سرکرده طایفه ی قریش که رفتار خصمانه اش مسلمانها را بیش از ده سال در زحمت انداخته بود تصمیم گرفت رهسپار مدینه گردیده در حضور پیغمبر پوزش طلبد و ضمناً به مسلمانان بر علیه هرگونه حمله ای امان دهد. او داخل مسجد پیغمبر شد.

حضرت پیغمبر در تمام مدت ساکت بود و در برابر ابوسفیان و گفته های او حساسیتی نشان نداد. از آن پس ابوسفیان از مسجد مدینه خارج و مستقیماً راه مکه را پیش گرفت. اکنون پیغمبر به منظور گشودن مکه مجبور بود یک بسیج عمومی را به اطلاع مسلمانان برسانند و برای این مقصود برای آنها پیامی فرستادند این چنین: «هر کس که به خدا ایمان

دارد بایستی محرمانه مسلح شده و آماده ی جنگ باشد.» پس از آن نگهبانانی در جاهایی مستقر فرمود تا راهها را نگهبانی نمایند تا اخبار جنگ و وضعیت مدینه به مکه گزارش نشود.

در مدینه چهارهزار مرد مسلح جمع شدند و یک نیروی شش هزار نفری هم از قبایل مختلف سرتاسر راه با آنها ملحق گردیدند.

هم اکنون عباس عموی پیغمبر که در نظر کفار قریش شخص محترمی بود مکه را برای مهاجرت به مدینه ترک کرده بود و چنین اتفاق افتاد که با پیغمبر در میان راه ملاقات نماید. عباس «عموی پیغمبر» ناگزیر بود تا آن وقت در مکه بماند زیرا شغلش چنین اقتضاء می کرد و در ضمن او به نفع پیغمبر هم جاسوسی می نمود. پس از آن او با پیغمبر تا پایان عمر همراه بود و طرف مشورت مسلمانان قرار می گرفت.

پیغمبر صلی و سلم الله علیه و آله و سلم در آنجا تا اینکه به نزدیکیهای مکه رسیدند و برای اینکه اهالی مکه را به وحشت اندازد دستور داد تا بر روی تپه های اطراف هیزمها را به آتش بکشند.

هم اکنون عباس از پیغمبر جدا شده بود تا کسی را سراغ گرفته درباره ی عظمت و شکوه سپاه پیغمبر به قریش اعلام خطر کند و به آنها گوشزد نماید که تنها چاره ی کار تسلیم است.

ضمناً ابوسفیان جهت خبرگیری و رسیدگی به اوضاع و احوال اطراف، از مکه خارج شده بود. موقعی که با دیگری حرف می زد عباس صدای او را شناخت. او را صدا کرده و آهسته چنین گفت: ده هزار مرد مسلح گوش به فرمان که حاضرند از صمیم قلب به نام محمد فداکاری نمایند.

هم اکنون پیغمبر را همراهی می کنند و مطمئناً طایفه ی قریش نمی تواند در برابر آنها ایستادگی نماید و به طوری که می بینی خطرهای بسیاری قبیله ی تو را تهدید می کند، چه

بہتر کہ مستقیماً بہ حضور پیغمبر رسیدہ بہ خدا و پیغمبرش محمد صلی و اسلمی اولوی

ابوسفیان از روی اکراه و بی میلی آن را پذیرفت و تمام این مدت را از ترس می لرزید. عباس برای اینکه او را بیشتر بہ وحشت اندازد از میان جمعیت لشکر عبور داد تا عظمت و شکوہ سپاہ محمد را بہ او نشان دہد. بالاخرہ آنها اجازہ گرفتند تا بہ خدمت پیغمبر برسند. پس از اینکه کلماتی بین آنها رد و بدل شد عاقبت ابوسفیان از ترس جان تسلیم گردید.

متعاقب این جریان پیغمبر صلی و اسلمی اولوی این چنین منظر کرد: «حالا ابوسفیان می تواند جان آنها بی کہ بہ خانہ کعبہ و خانہ ی ابوسفیان پناہ می برند بیمہ کند و آنها بی کہ اسلحہ را بر زمین گذارند و اعلام بی طرفی نمایند تحت حفاظت مسلمانها خواهند بود.» اگرچہ ابوسفیان بہ دروغ و از ترس خود را مسلمان وانمود کرد ولکن آن علت اصلی فتح مکہ بدون کشتار و خونریزی شد زیرا بت پرستان قریش هیچ گونه تصمیمی مستقلاً بدون نظر او نمی گرفتند.

بہ ہر حال او بہ دنبال مأموریت خود رفت تا مشاہدات خویش را برای بحث با طایفہ ی قریش در میان گذارد. در وہلہ ی اول آنها تصور نمی کردند کہ قضیہ حقیقت داشته باشد و قویاً او را سرزنش کردند و اصرار می ورزیدند تا در مقابل مسلمانان ایستادگی نمایند اما وقتی همان اخبار را از دیگران نیز دریافت کردند خود را تسلیم پیش آمدها نمودند.

بالاخرہ پیغمبر صلی و اسلمی اولوی این منظر کرد: «پس چرا ہر روز اسلحہ گداگرد او را گرفتہ بودند با شکوہ و عظمت غیر قابل وصفی وارد مکہ شد. اہالی چنان روحیہ ی ضعیفی داشتند کہ کسی نمی توانست تصمیم بہ مقاومت گیرد. اکنون مسلمانها شہری را کہ مدتہای طولانی مرکز شرک و بت پرستی بود اشغال کردند و پیغمبر پس از استراحت کوتاہی عازم زیارت مسجد بزرگ کعبہ «مسجد الحرام» گردید.

در وهله ی اول او با نیزه اش بتها را یکی پس از دیگری شکست و حضرت علی علیه السلام مدت به او کمک می کرد چند بت بزرگ بالای کعبه نصب شده بودند و حضرت علی فرمان یافت تا روی شانه های مبارک پیغمبر بایستد تا طبقه ی بالای کعبه را از بتها پاک نماید.

البته حضرت علی علیه السلام بود که افتخار ایستادن بر روی شانه های پیغمبر نصیبش گردید.

سپس پیغمبر با مردم روبرو شد و فرمود: «شما درباره ی من بد کردید، شما انکار نبوت من نمودید، شما مرا سخت تحت فشار قرار دادید و مجبور کردید وطنم را به سوی مدینه ترک کنم، شما اغلب اوقات مرا آسوده نگذاشتید و قبائل مختلف عرب و یهودیان را پیوسته تحریک می کردید تا بر علیه مسلمانها جنگ و خونریزی نمایند به طوری که بسیاری از آنها جلوی چشم من کشته شدند.»

اکنون همه ی کسانی که حاضر بودند پیش خود خطاهای خود را یادآوری می نمودند و می گفتند: «مسلماً همه ی ما را از دم شمشیر خواهد گذراند یا ما را زندانی می کند و زن و فرزندان ما به اسیری گرفته خواهند شد.»

آنها غرق در چنین افکاری بودند که ناگهان پیغمبر سکوت را شکست و فرمود: «چگونه درباره ی من فکر می کنید و حالا چه می گوئید؟»

تمام مردم با یک زبان جواب دادند: «ما درباره ی شما بسیار عالی فکر می کنیم و جز خوبی و مهربانی از طرف شما چیزی نمی دانیم شما بزرگ و برادر عزیز ما هستید.»

پیغمبر صلی و کلماتی بما قلوا کلامی المهر بلس فرمود: «من فقط آنچه که برادرم یوسف به برادران ستمگرش فرمود با شما می گویم.» قرآن می گوید: «امروز سرزنتی برای شما نخواهد بود خدا شما را عفو نماید و خدا مهربانترین مهربانهاست.» من هم اکنون به شما اعلام می دارم: «بروید به زندگیتان برسید و حالا تمام شما آزاد هستید.»

پیغمبر صلی و سلمه نظر بر خداوند است و قوام و فامیلش از سؤاستفاده از مقام و منزلت خودش، سخنانی کوتاهی میان اعضای خانواده ایراد نمود و ظلم و ستم و تبعیض بی جهت را محکوم کرد و به توسعه عدالت و تساوی حقوق بین تمام طبقات مردم اشاره فرمود و گفت: «ای فرزندان هاشم (حضرت محمد از خانواده هاشم منشعب از قبیله ی قریش می باشد) من فرستاده خدا هستم به سوی تمام انسانها و هیچ گونه آشنایی و محرمیت در دین و روز رستاخیز مؤثر نیست . هر کسی پاسخگوی اعمال خودش می باشد و قوم و خویش بودن با من منظور شما را برآورده نمی کند.»

سخنرانی تاریخی حضرت پیغمبر در مکه

هم اکنون جمعیت انبوه و باشکوهی چه اهالی شهر و چه تازه واردین در مسجدالحرام دور هم جمع شده بودند و پیغمبر بر آن شد که گوشه ای از چگونگی و کیفیت اسلام را ضمن نطقی بیان فرماید.

این جانب نویسنده در نظر دارم چند فرازی از آن سخنرانی را به زبان فارسی ترجمه کنم و هر قسمتی که مربوط به وضع اجتماعی آن روز عربستان است اشاره ای بنمایم. در آن زمان یکی از بزرگترین و ریشه دارترین عصبیت جامعه ی عرب تفاخر خویشی با یک فامیل معروف مثل فامیل قریش بود و پیغمبر برای برانداختن این موهومات به مردم فرمود: «ای مردم خدا به وسیله ی اسلام غرور و خودپسندی زمان جاهلیت (زمان قبل از ظهور اسلام) و تفاخر به دودمان و اصل و نسب را میان شما از بین برد و در واقع شما از آدم به وجود آمده اید و آدم هم از خاک آفریده شد. بهترین شما کسی است که از گناهان دوری کند.»

معنا و مفهوم این گفتار این است که اساس برتری و شخصیت تقوا و پرهیزکاری است، سپس او اضافه فرمود: «ای مردم، عرب بودن زمینه ی شخصیت نیست جز این که زبانی است گویا و آن جوابگوی مراد شما در دنیای بعد نیست هر آینه شما در وظایف خود کوتاهی کنید و شما به اجداد و دودمان خود تکبر و تفاخر نماید در این صورت آن شایستگی و استحقاق خود را بدست نخواهید آورد.»

و به منظور بسط مساوات و عدالت در میان بشر و برقراری تساوی بین سفیدپوستان و سیاه پوستان او اضافه فرمود: «در حقیقت مردم مثل دندانهای شانه هستند و هیچ مزیتی بین عرب و غیرعرب نیست. اساس رفعت و بپتری، تقوا و دوری از گناهان است. تمام

انسانها با یکدیگر پیش خدا یکسان هستند و بهترین فرد کسی است که از نافرمانی خدا دست بکشد.»

او بدین وسیله تمام امتیازات ظاهری و تکبر به نسب و دودمان را باطل کرد و دوباره تأکید فرمود: «انسانها از آدم و آدم از گل آفریده شد ه است» و او بدین وسیله تمام محدودیتها و قیدوبندهای میان مردم را از هم گسست و آنها را از بسیاری موهومات و تصوّرات باطل آزاد ساخت.

جنگ حنین

اکنون بیشترین قبائل عرب به اطاعت از اسلام درآمده بودند جز دو طایفه ی ثقیف و هوازن.

آنها به اندازه ی کافی قوی بودند و در طائف دهکده ای در شرق و شمال شرقی مکه سکنی گزیده بودند. آنها وقتی فهمیدند که مسلمانها مکه را فتح کرده اند تصمیم گرفتند قبل از اینکه پیغمبر به آنها اعلام جنگ دهد به مکه حمله کنند.

موضوع توسط جاسوسان به پیغمبر گزارش شد. بنابراین او با یک نیروی ۱۲۰۰۰ نفری جهت تعقیب آنها عازم منطقه دشمن گردید.

چند قبیله دیگر به دشمن پیوست و جمعاً حدود سی هزار مرد با خانواده هایشان چه کوچک و چه بزرگ با تعداد زیادی گوسفند و شتر به یک سرزمین پهن و گسترده ای به نام حُنین پیش آمدند. مسلمانها برای رسیدن به آنجا مجبور بودند از یک دره باریکی عبور نمایند. دشمن از دهانه ی عقبی دره پایین آمد و خود را پشت سنگهای بزرگ و صخره های دامنه ی دره پنهان ساخت. وقتی مسلمانها به چشم رس آنها رسیدند. با باران سنگ و تیر به آنها حمله کردند در نتیجه مسلمانها ترسیده پا به فرار گذاشتند و پیغمبر را تنها میان دشمن ترک نمودند.

«الف - حمیدی، در کتاب بین الصحیحین،

ب - حلبی، در کتاب سیره الحلبی، جلد سوم، صفحه ی ۱۲۸.»

فقط چند نفر انگشت شماری عباس عموی پیغمبر، ابن حارث پسر عموی پیغمبر، فضل ابن عباس، عبدالله ابن مسعود و امام علی علیه السلام پیغمبر دشمن را پس می زدند. به طوری که تاریخ نگاران می نویسند «واقدی، در کتاب مغازی، جلد سوم، صفحه ی ۶۰۲.»

چهل مرد جنگی به دست امام علی علیه السلام کارزار افتاده بودند. مرد غول پیکری

سوار بر یک شتر سرخ رنگ مسلمانها را از پیشرفت باز می داشت و در حالی که آنها را به خطر کشانده بود جلوی امام علی علیه السلام امام علی علیه السلام ی اول پای شترش را پی کرد و سپس او را با شمشیر دو نیم نمود.

پیغمبر و عمویش عباس مکرراً فراریان را صدا می زدند تا به میدان جنگ برگردند .

بالاخره آنها برگشتند و دشمن را عقب زدند به طوری که به سوی طائف فرار کردند.

مقدار زلّدی غنائم جنگی از قبیل چهل هزار گوسفند، ۲۴ هزار شتر و تعداد زیادی نقره آلات به چنگ مسلمانها افتاد و همچنین شش هزار نفر از دشمن اسیر مسلمانها گشتند .

مسلمانها دشمن را تا نزدیکیهای طائف تعقیب نمودند اما چون زمان زیادی لازم بود تا قلعه استوار و محکم آنها فتح شود طبق فرمان حضرت پیغمبر مسلمانها برای سر و سامان دادن امور اساسی دیگر به مدینه مراجعت نمودند.

جنگ تبوک

موقعی که اسلام ظهور کرد بر روی زمین دو قدرت بزرگ ایران و رُم وجود داشت . سپاهیان رومی در جنگ بسیار باتجربه بودند و در همان زمان در جنگ با ایرانیان موفقیت‌هایی به دست آورده بودند.

سوریه و قسمت شرقی دریای مدیترانه از مستعمرات روم و تحت حکومت بیزانس «رُم شرقی» بودند. قلعه های جنگی تبوک بین مرز سوریه و سرزمین حجر قرار داشت. رشد سریع اسلام و فتوحات شایان توجه مسلمانها در عربستان امپراطور رُم را وادار کرد تا نپای جلوگیری از پیشرفت اسلام چاره ای بیاندیشد . بنابراین آنها تصمیم گرفتند تا به مسلمانها حمله نموده، خاطر خود را از نگرانی راحت کنند. چنین گزارشاتی به وسیله ی کاروانهای تجارتنی به مدینه منتقل می شد.

حضرت پیغمبر چند نفری را به مکه و اطراف مدینه فرستاد تا هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد در مدینه حاضر و آماده ی جنگ باشد . این دعوت با حسن قبول مسلمانها مواجه و مردم بسیاری حدود سی هزار نفر جمع شدند تا علیه دشمن جنگ نمایند.

این لشکرکشی برای مسلمانها رنج و زحمت فراوانی دربرداشت، زیرا هوا بسیار گرم و آنها مجبور بودند که مسافت زیادی را در منطقه حاره طی نمایند تا به تبوک جایی که معمولاً رومیها اردو می زدند برسند و همچنین آن وقت، فصل خرم و برداشت محصول بود. از این رو آن جنگ را سخت یافتند.

میان اصحاب پیغمبر چند نفری دورو «منافق» وجود داشت که با خرابکاری مسلمانها را از پشت خنجر می زدند. آنها کوشش می کردند تحت بهانه هایی مثل گرمی هوا، دوری مسافت و کثرت نفرات دشمن مسلمانها را دلسرد نمایند و لکن کوشش آنها بیپوده بود.

وقتی فهمیدند پیغمبر صلی و تسلیماً علیه و آله و سلم در غار جنگ شد. آنها نقشه می کشیدند تا در غیاب او به خانه اش حمله برده و خانواده اش را در خارج مدینه توقیف نمایند. پیغمبر به نقشه های آنها پی برد و بر آن شد که امام علی علیه السلام توان سرپرست خانواده اش در مدینه نگاه دارد تا از آنها مواظبت نماید. سپس خود را مجهز نمود تا رهسپار تبوک گردد.

منافقین از توقف امام علی علیه السلام ناخشنود بودند. بنابراین شروع کردند به شایعه پراکنی این چنین: «علی از پیغمبر دستور یافت تا در این جنگ پر زحمت شرکت کند و چون این جنگ در حقیقت غیر قابل تحمل است از فرمان پیغمبر سرپیچی کرده و پیغمبر از او ناراضی است.» امام علی علیه السلام این اتهام ماجرا را در حضور پیغمبر شرح داد و تقاضای شرکت در جنگ نمود. پیغمبر به علی فرمود: «ای برادر به مدینه برگرد زیرا هیچ کس جز من و تو نمی تواند مدینه را حفظ نماید و تو بایستی از خانواده در غیاب من محافظت نمایی.»

سپس اضافه فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت تو با من مثل نسبت هارون در مقایسه با حضرت موسی باشد؟ جز اینکه بعد از من پیغمبری ظهور نخواهد کرد.»

الف - محمد بن یوسف گنجی، در کتاب کفایت الطالب، فصل دهم،

ب - شیخ سلیمان بلخی، در کتاب ینابیع الموده، فصل ششم،

ج - ابن کثیر، در کتاب تاریخ،

د - سبط ابن جوزی، در کتاب تذکره، صفحه ی ۱۲،

ه - امام احمد حنبل، در کتاب مناقب.»

بالاخره سپاه پیغمبر با زحمتهای تحمل ناپذیری به تبوک وارد شد.

مایه ی تعجب آنها بود وقتی که حول و حوش آنجا هیچ اثری که از وجود سربازان دشمن دلالت کند دیده نشد. به نظر می رسید آنها ترجیح داده اند تا سربازانشان را به داخل

مملکت بازگردانند و یا احتمالاً گزارش اولیه که به مسلمانان در مدینه داده شد دروغ بوده است.

پیغمبر حدود ۲۰ روز در آنجا توقف فرمود و خبری از دشمن نشد. اما در همان زمان با رؤسای قبائل مختلف قراردادهایی منعقد نمود زیرا آنها مسیحیان با نفوذی بودند که ممکن بود رومیها در آینده از آنها استفاده نمایند. پیغمبر اسلام ضمن مشورت با اصحاب خود به سوی مدینه مراجعت نمودند.

اگرچه تعدادی از منافقین تصمیم به کشتن او گرفتند و در راه برگشت شترش را در دامنه‌ی دره‌ی رم دادند اما نقشه‌ی آنها آفتابی شد و پیغمبر جان سالم به در بردند. اگرچه این لشکرکشی نتیجه‌ی ای نداد اما هر آشنا و بیگانه فهمید که قدرت اسلام تا آنجا رسیده است که می‌تواند با بزرگترین قدرت جهان «امپراتوری رُم» مسلحانه رو به رو شود.

در نتیجه بسیاری از رؤسای سرسخت قبائل عرب نزد پیغمبر حاضر شدند و به او ایمان آورده خود را به «شریعت» خدا تسلیم نمودند. از طرف دیگر مسلمانان به تجربه رساندند وقتی در آینده عازم به فتح سوریه شوند چگونه با مشکلات دست و پنجه نرم کنند.

اظهار بیزاری بر علیه بت پرستان

در اواخر سال نهم هجری پیغام آور «جبرئیل» از آسمان با چند آیه قرآن پایین آمد و پیغمبر دستور یافت تا کسی را به مکه اعزام و مفاد آیات را با یک فرمان چهار ماده ای به اطلاع عموم برساند:

قرآن می گوید:

۱. «بیزاری خدا است و پیغمبر او از آن کسان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته اید.»

۲. «در این سرزمین بگردید و بدانید که از خدا فرار کردن نتوانید که خدا خوارکننده

کافران است.»

۳. «اعلام خدا است و پیغمبر او در روز حج، که خدا و پیغمبر او نیز از مشرکان بیزار

است. بنابراین اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید بدانید که از خدا فرار کردن نتوانید و کسانی را که کفر می ورزند به عذابی دردناک بشارت بده.»

۴. «مگر آن کسان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته اید و چیزی از پیمان را کوتاه

نیامده و با کسی بر ضد شما هم پستی نکرده اند، برای آنها پیمان را تا مدتشان کامل کنید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.»

۵. «و چون ماههای حرام به سر رسید «رجب، شعبان، رمضان و محرم» مشرکان را هر

کجا یافتید بکشید و اسیرشان کنید و برای ایشان در هر کمینگاه بنشینید. اگر توبه آوردند و نماز به پا داشته و زکات دادند راهشان را آزاد کنید که خدا آمرزنده و رحیم است.

فرمان به قرار ذیل بود:

۱- برای مشرکان عربان به دور کعبه گردیدن قدغن است.

۲- بت پرستان حق ندارند به مکانهای پاک و مقدس وارد شوند.

۳- بت پرستان حق ندارند در روز حج اکبر در مراسم شرکت کنند.

۴- آنها که پیمان صلح را به پایان نبرده اند و قول و عهد خود را نشکسته اند، جان و مال آنها تا پایان قرارداد محفوظ است.

پیغمبر صلی و سلمه ابوبکر را نزد فرات و یاسر فرستاد و ابوبکر را پیوست با فرمان به او داد تا به اطلاع مشرکان مکه برساند. او با همراهی چهل مرد عازم مکه شد. سپس جبرئیل فرشته ی وحی نازل شد و به پیغمبر گفت: «ای محمد تو خودت یا کسی از نزدیکترین کسان فامیلت این مأموریت را بایستی انجام دهی.»

قرآن می گوید: «رفیق و مصاحب شما (منظور حضرت پیغمبر است که فرشته پر قوت بدو تعلیم داده است) نه گمراه شده و نه به باطل گرویده است، نه از روی هوس سخن می گوید، این نیست مگر وحی که به او می شود.»

پیغمبر اکرم صلی و سلمه علی بن ابی طالب را نمود و دستور داد پیش از اینکه ابوبکر به مکه برسد کار را از او تحویل گرفته و خودش در روز حج اکبر فرمان خدا را به اطلاع مردم برساند. این مأموریت به دست امام علی به خوبی انجام گرفت . در جایی که خانه های بسیاری یک یا دو نفر را با شمشیر علی از دست داده بودند. گروههای بسیاری از مشرکین به وسیله ی این اظهاریه به خداشناسی هدایت شدند به طوری که تا سال دهم هجری بت پرستی در عربستان ریشه کن شد.

اولین ملاقات مسیحیان با پیغمبر

بین عربستان و سرزمین یمن ده آبادی بود بنام نجران، جایی که در آن زمان مسیحیان زندگی می کردند. پیغمبر اسلام نامه ای به منظور تبلیغات دینی برای آنها فرستاد، مثل نامه هایی که قبلاً به حکمرانان اطراف فرستاده بود.

کشیش محل به نام ابوحارثه موضوع را برای بحث با بزرگان مسیحی در میان گذاشت. یک مرد فکور و دانشمندی به نام شارهیل در جواب کشیش چنین اظهار داشت :

«ما از پیشوایان دینی خود شنیده ایم که می گفتند، زمانی خواهد آمد که نبوت از نسل اسحاق به پسران اسماعیل منتقل خواهد شد و بعید نیست محمد که از فرزندان اسماعیل است همان پیغمبری باشد که بزرگان دین ما توصیه کرده اند.

من پیشنهاد می کنم یک هیأت علمی به مدینه فرستاده شود تا ادعای محمد را مورد توجه قرار دهد.»

هیأت مزبور وارد مدینه شد و مستقیماً به طرف مسجد روانه گشت، اما پیغمبر بر خلاف عادتش که آماده ی پذیرایی از همه کس بود به آنها توجهی ننمود.

زیرا آنها لباسهای گرانقیمت پوشیده بودند و انگشتری طلا در دست و زنجیر طلا در گردن داشتند.

برای چاره اندیشی به طرف امام علی راهنمایی شدند. امام علی به آنها توصیه کرد تا لباسها را عوض کنند و زیورآلات طلا را برداشته، سپس افتخار شرفیابی او را «پیغمبر» حاصل نمایند.

روز بعد پیغمبر آنها را با گرمی پذیرفت و سپس وارد مذاکره شدند، خلاصه مذاکرات به قرار ذیل بود:

پیغمبر: من اکنون شما را به توحید و یکتاپرستی دعوت می کنم و می خواهم که خدا را عبادت کنید و دستورات او را اجرا نمایید.

هیأت مسیحیان: اگر اسلام مردم را اخیراً به خدانشناسی دعوت می کند، ما مدت زمان زیادی است که خدا را پرستش نموده ایم و عقیده داریم که اطاعت او بر ما واجب است. پیغمبر: چگونه خدای یکتا را پرستش می کنید در صورتی که به صلیب اظهار بندگی می نمایید و کفرآمیزتر اینکه شما عقیده دارید خدا بچه ای زاییده است.

هیأت مسیحیان: ما او را چون خدا اطاعت می کنیم. چون مردگان را زنده کرده، بیماران و زمین گیران را شفا بخشیده و از گل پرنده ساخته آنها را به پرواز درآورده است. تمام این کارها مقصود را می رساند.

پیغمبر: خیر صحت ندارد، حضرت عیسی یک بنده ی مخلص خدا بود و پروردگار سبب ساز او را در رحم حضرت مریم قرار داد و کارهای غیرعادی مذکور به وسیله ی اراده ی خدا چون نمایش معجزه انجام گرفت تا مردم را هم عقیده خود کند. هیأت مسیحیان: چون کسی با حضرت مریم ازدواج نکرده است از اینرو مسلماً خدا پدر اوست.

در این لحظه آیه ای از قرآن نازل شد: «حکایت حضرت عیسی نزد خدا چون حضرت آدم است. خدا آدم را از گل آفرید، سپس به او گفت به وجود آی، او هم به وجود آمد» «۵۸-۳».

پیغمبر: موقعیت حضرت مسیح شبیه حضرت آدم است که او را خدا بدون پدر آفرید، چنانچه عدم وجود پدر دلیل خدایی و الوهیت است، پس حضرت آدم هم بایستی از زمانهای خیلی قدیم چون خدا پرستش می شد.

به هر حال این منازعه و بحث نتیجه ای نداد و آنها «هر دو طرف» قرار شد نزد خدا دعا کنند تا طرفی که لجاجت می کند معدوم شود.

در همان وقت به پیغمبر این چنین وحی رسید: «هر که با وجود این دانش که به تو رسیده درباره ی عیسی مجادله کند بیایند پسران ما و شما و زنان ما و زنان شما و نزدیکترین کس ما با نزدیک ترین کس شما را بخوانیم و تضرع کنیم و آنگاه لعنت خدا را بر دروغگویان از خدا بخواهیم.» (سوره ی ۳، آی ی ۶۰)

دو طرف حاضر شدند تا موضوع را با نفرین خدا بر یکدیگر در روز بعد خاتمه دهند تا معلوم شود کدام طرف بر حق است.

سران مسیحی با یکدیگر گفتند، قبل از اینکه با پیغمبر رو به رو شویم اگر او با اصحاب و سرکردگان سپاه خود آمده باشد تا قدرت مادی خود را به رخ ما بکشد مطمئناً دروغگو است. اما اگر او با اقوام و خویشان نزدیکش آمد او به خدا اطمینان دارد و در ادعایش مرد راستگو و با حقیقتی است زیرا او حاضر است نزدیکترین اقوامش را به نابودی کشد.

پیغمبر اسلام، چهار نفر که میان مسلمانان از مقربان درگاه خدا بودند انتخاب کرد:

فاطمه دختر ارجمندش به عنوان زن و دو فرزندش حسن و حسین چون پسران و

شوهرش امام علی مانند نزدیکترین کس به خودش «مانند نفس و طبیعت خودش».

روز بعد وقتی که مسیحیان او را با خانواده اش دیدند کاملاً در حیرت فرو رفته

«متعجب شدند» و یقین کردند دعایش نزد خدا مستجاب می شود.

بالاخره مسیحیان از نفرین به یکدیگر امتناع ورزیدند و قرار شد به مسلمانها جزیه

«مالیات سرانه» پرداخت شود و در عوض از جان و مال آنها در برابر مهاجمین بیگانه از

طرف دولت اسلام محافظت گردد «در حفاظت اسلام باشند».

بسیاری از دانشمندان اسلامی

«الف - امام فخر رازی در ذیل آیه ی مباحله، در کتاب تفسیرش،

ب - امام ابو اسحاق ثعلبی، در کتاب کشف البیان،

ج - جلال الدین سیوطی، در کتاب در المنصور،

د- جار الله زمخشری، در کتاب کاشف،

ه- حافظ ابو نعیم اصفهانی، در کتاب حلیة الاولیاء،

و- نورالدین مالکی، در کتاب فصول المهمه،

و بسیاری دیگران.»

روایت فوق الذکر را نقل کرده اند و نتیجه گرفته اند که خدا هر دو، پیغمبر و علی، را از

یک طبیعت آفریده است.

«اینها مفسرین بزرگ سنی مذهب هستند و الاً تمام مفسرین شیعه بر این عقیده هستند

که پیغمبر و علی از یک نفس واحدند.»

آخرین سفر پیغمبر گرامی به مکه «حجةالوداع»

در اسلام حج یک آیین مذهبی و دسته جمعی است که به منظور ایجاد وحدت توسط مسلمانها انجام می گیرد و این کنگره اسلامی در تقویت مناسبات و روابط مسلمانها مؤثر است تا با همکاری و کمک به یکدیگر بر مشکلات غالب گردیده، روابط سیاسی اقتصادی خود را بهبود بخشند، اما متأسفانه امروزه مسلمانها نتیجه ای را که شارع مقدس در نظر داشته به دست نمی آورند و آن به واسطه ی غفلت بعضی از رؤسای کشورهای اسلامی است. به هر حال طبق فرمان پیغمبر به تمام قبائل عرب اطلاع داده شد چنانچه مایلند در حضور پیغمبر در آیین حج شرکت کنند بایستی در مدینه جمع بشوند.

آن یک مسافرت آموزشی بود نه نظامی و نه سیاسی اقتصادی. پیغمبر وقتی به عرفات وارد شد «مکان مقدسی است در مکه» نطق قابل توجه خود را ایراد فرمود.

اینجانب در نظر گرفتم تا فرازی چند از آن سخنرانی را برای خوانندگان ارائه دهم زی را آن اشارت دارد بر مقداری حقوق و امتیازات مردم نسبت به یکدیگر که هنوز هم بعد از چهارده قرن نو و تازه است.

پیغمبر فرمود: «ای مردم به من گوش فرا دهید. شما هرگز دوباره مرا در اینجا نخواهید دید، مبادا به حقوق دیگران تجاوز کنید، شما بایستی رعایت جان و مال مردم را بنمایید. شما نبایستی کسی را برای انتقام و دشمنی تعقیب نمایید، کشتار و غارت که قبل از اسلام اغلب جاها اتفاق می افتاد بایستی برای همیشه فراموش شود. برای شما مهم است که بدانید رباخواری در اسلام یک سود غیرقانونی است و ثروتهایی که از این راه به دست آمده بایستی به صاحبانش پس داده شود، البته رباخوار در روز رستاخیز سخت تنبیه خواهد شد.»

سپس او اضافه کرد: «در نظر داشته باشید که شوهران را حق ویژه ای است بر زنانشان که بایستی توسط بانوان مورد ملاحظه قرار گیرد و شوهران بایستی با زنانشان به مهربانی رفتار کنند. زنان امانات الهی نزد شوهران می باشند و بایستی با ایشان با عدالت رفتار شود و نسبت به زنانتان خوش قول باشید، شما مردان نیز بر زنانتان حقوقی دارید. آنها بایستی بدون اجازه شما کسی را در خانه پذیرایی کنند و زنان در غیاب شوهران بایستی مرتکب هیچ گناهی گردند.

شما مردان «شوهران» بایستی وسایل سلامت و آسایش آنها را «زنانتان را» چنانچه از راه خطا و گمراهی بازگشتند فراهم کنید. بدین وسیله به اطلاع می رسانم که تمام عاداتهای عجیب و مضحک و عقاید زمان جاهلیت «زمان قبل از اسلام» را لغو و اکنون نادرستی و غیرقانونی بودن آنها را به آگاهی می رسانم.»

بالاخره آیین حج پایان یافت و مسلمانان تشریفات آن را جز به جز در حضور پیغمبر یاد گرفتند و بر آن شدند تا به مدینه مراجعت نمایند.

داستان غدیر خم

حضرت پیغمبر در راه برگشت به مدینه به جایی که غدیر خم نامیده می شد رسید . همان جایی که قبایل عرب از هم جدا می شدند تا به منازل خود رهسپار گردند. در اینجا یک آیه ی قرآن از آسمان نازل گشت: «ای پیغمبر، آنچه که از پروردگارت به تو نازل شده (به خلق) برسان، اگر نکنی پیغام او را نرسانده ای، خدا تو را از شر مردم، حفظ می کند که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.» (سوره ی ۵، آیه ی ۶۶) از معنای آیه چنین استفاده می شود که قبلاً مأموریت مهمی بر عهده پیغمبر بوده و لکن از فتنه و شرارت مردم می ترسیده تا آن را آشکار سازد. طبق فرمان پیغمبر آنها که جلو رفته بودند ناگزیر بودند برگشته منتظر قافله های عقبی باشند تا به آن مکان برسند.

وقتی که تمام زوآر دور هم جمع شدند، پیغمبر گرامی بالای منبری که از جهاز شتر ساخته بودند بالا رفتند و اول شروع کردند به حمد و ستایش حضرت باریتعالی و سپس فرمودند: 'آیا من از آنچه که شما بر خود حق «اختیار» دارید من بیشتر اختیار ندارم؟' این فرمایش دلالت دارد بر آیه ای از قرآن کریم که می گوید: «پیغمبر اختیار تام دارد بر مسلمین بیش از آنچه آنها بر خود دارند.» (سوره ی ۳۳، آیه ی ۵) تمام حاضران گفتند: «صحیح است.»

سپس پیغمبر بازوی حضرت علی را گرفت و فرمود: «اینک حضرت علی، هر که را من صاحب اختیار هستم علی علیه السلام ^{علیه السلام} خلیل دار او است.» سپس او به درگاه خدا دعا کرد و چنین فرمود: «پروردگارا دوست باش با کسی که او را دوست دارد و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند و دست یاری ده به کسی که او را یاری کند و خوار و ذلیل کن هر که او را حقیر شمارد.»

سپس اضافه فرمود: «من و علی از یک اصل و ریشه به وجود آمده ایم و سایر مردم از طبیعت‌های مختلف خلق شده اند.»

بدین وسیله حضرت علی به عنوان جانشین پیغمبر معرفی شد و تمام حاضران که بیش از یک صد هزار نفر بودند با او بیعت کردند. مخصوصاً عمر بن خطاب بیش از دیگران خوشحالی می کرد و مرتباً می گفت: «به به، آفرین بر تو یا علی، تو صاحب اختیار من و هر مؤمن از زن و مرد هستی.»

بیش از سیصد و پنجاه نفر از دانشمندان بزرگ

الف - امام فخر رازی، در کتاب مفاتیح الغیب،

ب - امام احمد ثعلبی، در کتاب کشف البیان،

ج - جلال الدین سیوطی، در کتاب در المنصور،

د - حافظ ابونعیم اصفهانی، در کتاب حلیة الاولیاء،

ه - امام احمد حنبل، در کتاب مسند،

و - ابن مغزلی، در کتاب مناقب،

ز - طبری، در کتاب الولاية،

ح - احمد ابن محمد کوفی (ابن عقده)، در کتاب الولاية،

ط - ابن حداد جاحظ حسکانی، در کتاب الولاية،

و بسیاری دیگر.»

«سنی» این روایت را نقل کرده اند و بعضی از آنها کتابهای جداگانه ای «درباره ی این

موضوع» نوشته اند.

وقتی که تشریفات به پایان رسید آیه ی دیگر از قرآن این چنین نازل شد : «آن کسانی

که کافر شدند از دین شما نومید گشتند، از آنها نترسید و از من بترسید و از گناهان دوری

کنید. دین را برای شما به کمال آوردم (تکمیل کردم) و نعمت خویش بر شما تمام نمودم و مسلمانی را دین شما انتخاب کردم.» (۳-۵)

تعدادی از دانشمندان را عقیده بر این است که این آیه موقعی که آیین حج در مکه تمام شد «در حضور پیغمبر» نازل گردید اما تعدادی از علمای

«الف - حافظ ابو القاسم حسکانی، در کتاب شواهد التنزیل،

ب - سبط ابن جوزی، در کتاب خواص الامه،

ج - ابو سعید سجستانی، در کتاب الولایه.»

دیگر عقیده دارند که این آیه در روز غدیر خم بر پیغمبر گرامی وحی گردید تا خواست و اراده ی خدا را مبنی بر تعیین و نصب امام علی به عنوان پیشوای مسلمانان بعد از رحلت حضرت پیغمبر به مردم بفهماند.

به عقیده ی شیعیان، امامت «خلافت بعد از پیغمبر» مقامی است الهی «خدا تعیین می کند» و همان طور که پیغمبران توسط خدا از بین بهترین و داناترین مردم انتخاب می شوند، امام هم به همین طریق بایستی میان مردان پاک و معصوم انتخاب شوند.

او باید قادر باشد تا مسایل مبهم را روشن و سؤالات علمی را که برای بحث پیش کشیده می شود بدون اینکه در اشتباه افتد پاسخ گوید، زیرا امامت جز کامل کننده نبوت است.

بنابراین خدا بهتر می داند چه کسی مرد این کار است.

روایتی که در بالا گفته شد و داستاں کوتاه ذیل در اثبات خلافت بلافضل امام علی بعد از پیغمبر برای شیعیان دلایل قانع کننده ای می باشد.

روزی گدایی وارد مسجد پیغمبر شد و تقاضای کمک کرد. او درخواست خود را چند دفعه تکرار نمود اما کسی التفاتی در حق او نکرد. امام علی وقتی در رکوع نماز بود با انگشت دستش اشاره ای فرمود تا به گدا بگوید انگشتی را از انگشتش بیرون کشد.

درست همان وقت یک آیه از قرآن نازل شد: «سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و پیغمبر خدا است و مؤمنینی که مداومت به نماز می کنند و در آن حال که رکوع می گزارند زکات می دهند.»

«الف- امام فخر رازی، در تفسیر، جلد سوم، صفحه ی ۴۳۱،

ب- ابو اسحاق ثعلبی، در کتاب کشف البیان،

ج- جار الله زمخشری، در کتاب کشاف، جلد اول، صفحه ی ۴۲۲،

د- طبری، در تفسیر، جلد ششم، صفحه ی ۱۸۶،

ه- حافظ ابن ابی؟ بیه؟ کوفی، در تفسیر،

و- امام ابو عبد الرحمن نسائی، در کتاب صحیح،

ز- محمد بن یوسف گنجی شافعی، در کتاب کفایت الطالب،

ح- ابن صباغ مالکی، در کتاب فصول المهمه، صفحه ی ۱۲۳،

و بسیاری دیگر.»

البته در این زمینه سرتاسر قرآن و در سایر مدارک معتبر، دلایل قطعی وجود دارد اما

این موضوع در حوزه ی این کتاب نیست و آن کتابی مخصوص خود لازم دارد.

پیغمبر به بستر بیماری افتاد

پیغمبر صلی و سلم را از جنگ تبوک در مدینه از طرف امپراطور رُم احساس خطر می کرد و در صدد جنگ با آنها بود. بنابراین او آماده ی جنگ شد و دستور داد مسلمانها، مهاجر و انصار، به فرماندهی اسامین زید در خارج از مدینه اردو بنهند.

برخی از کبار صحابه «اصحاب بزرگ و مهم» مخصوصاً عمرین خطاب و ابوبکر و ابو عبیده جراح دستور یافتند تا به اردو ملحق شوند که ناگهان پیغمبر دچار تب شدیدی گردید و مجبور شد تا بستری شود.

فرماندهی اسامه که جوانی بیست ساله بود برای بعضی از صحابه بزرگ غیر قابل تحمل بود. اما کاردانی و دورانیشی او مورد تأیید پیغمبر قرار داشت، غافل از اینکه در اسلام احراز مقامات اجتماعی مربوط به خردمندی و کاردانی و نبوغ شخصی است نه به سن زیاد و ارشدیت.

با وجود اصرار پیغمبر بر اعزام سپاه به سوی سوریه، به نظر می رسید دستهای مرموزی در کار است تا سپاه را متوقف سازد، زیرا به مجرد اینکه آنها فهمیدند پیغمبر بستری است، تمام به بهانه ملاقات و عیادت پیغمبر اردو را ترک نمودند.

به طوری که جلوتر گفته شد پیغمبر معرفی امام علی علیه السلام توان قائم مقامش از ترس و شیطنت و بدجنسی مردم به تأخیر می انداخت تا اینکه آیه ای نازل شد و خدا ایمنی او را تکفل نمود.

او پیش بینی می کرد که بعضی اصحابش ممکن است موانعی در راه امام علی فراهم نمایند، از این رو دستور اکید صادر نمود تا سپاه را به سوی سوریه حرکت دهند.

اما چند نفر سیاستمدار تحت عناوین مختلف از او اطاعت نمی کردند و حتی کوشش می کردند تا فکر پیغمبر را درباره ی حضرت علی عليه السلام . ماجراهای آینده درستی این موضوع را اثبات خواهد کرد.

یک روز وقتی که تعداد نسبتاً زیادی از گروندگان اطراف بستر پیغمبر ج مع شدند، پیغمبر پس از تأمل و فکر بیشتری فرمود: «دوات و یک تکه کاغذ بیاورید تا کتباً به شما وصیت کنم و اگر آن را محکم نگاهدارید شما بعد از من گمراه نخواهید شد.»
عمر «کسی که بعدها خلیفه شد» گفت در حال حاضر مرض بر او غلبه کرده است و هذیان می گوید «سخنان بیهوده و باطل از روی بیهوشی ادا می کند» قرآن برای ما کافی است.

«الف- امام بخاری، در کتاب صحیح، جلد ۱۲، صفحه ی ۱۷۸.

ب- مسلم بن حجاج، در کتاب وصیت،

ج- امام احمد حنبل، در کتاب مسند، جلد اول صفحه ی ۱۲۲،

د- امام احمد غزالی، در کتاب سر العالمین،

ه- ابن حجر، در کتاب صواعق،

و بسیاری دیگر از دانشمندان این روایت را نقل کرده اند.»

سپس بین اصحاب دعوا و گفتگو شروع شد و بعضی می گفتند لازم است تکه کاغذ و دووات فراهم کنیم اما عده ی دیگری در طرفداری از عمر با آنها موافقت نمودند.
بسیار شرم آور است تا کلماتی که بین آنها رد و بدل شد، گفته شود. کافی است گفته شود برخی کلمات قبیح و زشت شنیده شد که پیغمبر رویش را از آنها برگرداند . پیغمبر به منظور اینکه به این قیل و قال خاتمه دهد تصمیم گرفت به مسجد تشریف برده و به مردم آنچه که می خواست کتباً وصیت نماید شفاهاً اظهار فرماید.

او به مسجد لبنا توانی و ضعف در حالی که بر شانه های امام علی علیه السلام بن عباس تکیه کرده بود و پاهایش روی زمین کشیده می شد وارد مسجد گردید.

مردم بی صبرانه منتظر شنیدن آخرین کلمات پیغمبر بودند. او پس از حمد و ستایش خدای متعال فرمود: «هر آینه من دو چیز بزرگ و عزیز را میان شما باقی می گذارم، قرآن و افراد خانواده ام. هرگاه شما هر دو را محکم نگاهدارید هرگز گمراه نخواهید شد.»

«الف - مسلم حجاج، در کتاب صحیح، جلد هفتم، صفحه ی ۱۲۲،

ب - ترمذی، در کتاب سنن، فصل دوم، صفحه ی ۳۰۷،

ج - امام نسائی، در کتاب خصائص،

د - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، جلد اول و سوم و چهارم و پنجم، صفحات : ۵۹

و ۲۶ و ۱۴ و ۱۸۲.

و بسیاری دیگر از دانشمندان سنی.»

از عسقلانی روایت شده است که پیغمبر هنگامی که پیروانش دایره وار اطراف بسترش جمع بودند، روی مبارکش را به آنها برگرداند و فرمود: «مرگ من نزدیک است. من هم اکنون دو چیز گرانقدر را بین شما می گذارم، اول قرآن و دوم عترت و خانواده ام.» سپس او دست علی را بلند کرد و فرمود: «علی ملازم قرآن است و قرآن هرگز از او جدا نخواهد شد (آنها لازم و ملزوم یکدیگرند).»

وقتی که پیغمبر اکرم در بستر بیماری بود، مردم را در موضوع نماز سفارش و درباره ی غلامان و حقوق حقه آنها توصیه فرمود و سپس اضافه کرد، روش و طریقه او نبایستی بعد از او فراموش شود و مسلمانان بایستی در هنگام سختی و مشکلات به خانواده او متوسل شوند، همان طور که اطاعت آنها «خانواده ی پیغمبر» بر مسلمانان واجب است.

سپس او چنین ادامه داد: «آنها (خانواده ی او) از همه شما داناترند و مبادا شما چیزی

به آنها یاد دهید و بدانید که علی بعد از من جانشین خواهد بود.»

«الف - بیهقی، در کتاب مناقب،

ب - خطیب خوارزمی، در کتاب مناقب،

ج - ابن مغزلی، در کتاب مناقب.»

بالاخره او سراغ حضرت علی گرفت و مدتی با او نجوا کرد «درگوشی صحبت کرد» و عاقبت جان مقدّس و پاکش هنگامی که سر مبارکش بر دامن علی بود از بدن خارج گردید.

«الف - حکیم نیشابوری، ر کتاب مسند، جلد سوم، صفحه ی ۱۳۹،

ب - امام احمد حنبل، در کتاب مسند، جلد سوم،

ج - حافظ ابو نعیم اصفهانی، در کتاب حلیة الاولیاء.»

بعدها امام علی فرمود: «پیغمبر، در آخرین لحظات زندگی، هزار باب دانش را بیخ

گوشی به من آموخت که هر باب برای خود شامل هزار فصل بود.»

مطالب فوق الذکر دلالت می کند بر اینکه حضرت امام علی علیه السلام مناسب با وظیفه

خلافت بوده است.

قسمت عمده ی قرآن شامل حکم و دستور و قوانین دینی با جامعیت و به صورت کلی

می باشد و مردم معمولی نمی توانند آنان را به عبارت ساده در آورند. از پیغمبر شنیده شد

که می فرماید: «علی علیه السلام انا تر از تمام شماسست و او از همه قضات خردمندانه تر و

از روی تشخیص صحیح و بهتر قضاوت می کند.»

«الف - امام احمد حنبل، در کتاب مسند،

ب - موفق ابن احمد خوارزمی، در کتاب مناقب،

ج - سید علی همدانی، در کتاب مودة القربی.»

ستیزه و مشاجرہ در سقیفہ بنی ساعدہ

سقیفہ مکان مسقفی بود جایی که انصا، مردم بومی مدینه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را یاری کردند، جمع می شدند تا در مسایل عمومی با هم مشورت کنند و گاهگاهی آنها رؤسای طوائف محلی را تعیین و منصوب می نمودند. بعد از رحلت پیغمبر صلی و انطمار جاسسه الی کفیل لیل لیل تا در موضوع جانشینی آن حضرت بحث و مذاکره نمایند.

سعدابن عبادہ که از صحابه ی بزرگ پیغمبر و در عین حال مرد بانفودی بود از طرف طایفه ی خزرج نامزد «آن مقام» شد.

قبیله ی دیگری به نام اوس در مدینه بود که از زمان قدیم بین آنها «اوس و خزرج» لجاجت و جنگ وجود داشت و هنوز هم «تا آن زمان» رقیب و مخالف یکدیگر بودند. افراد قبیله ی اوس طبیعتاً به این نامزد روی خوشی نشان ندادند و با طایفه ی خزرج ضدیت نمودند. وقتی که آنها سرگرم بحث و مذاکره بودند، ناگهان سه نفر از مهاجرین «آنها» که بعد از مهاجرت حضرت پیغمبر به مدینه از مکه مهاجرت نمودند» به اسامی ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح وارد آن مکان شدند.

در وهله ی اول عمر ایستاد تا حرف بزند ولکن ابوبکر از او جلوگیری کرد و گفت: «ما مهاجرین قبل از شما به محمد ایمان آورده و خدا را عبادت کرده ایم، ما دوستان و خویشان او هستیم. بنابراین، این امتیازات کافی است که ما زمام امور را به دست گیریم.» سپس مردی از انصار به نام حباب صورتش را به طرف افراد قبیله اش چرخاند و گفت: «ی گروه انصار، به آنها تسلیم نشوید، ما انصار هم بر آنها مزایای دیگری داریم، ما مردمی صاحب ثروت و شرف و خانواده هستیم و به آنها در خانه ی خود پناه دادیم. اسلام

به وسیله ی شمشیر ما پیشرفت کرد و شما بایستی سخت به حق خودتان بچسبید (پای بند باشید). از طرف ما یک رئیس و از طرف آنها نیز یک رئیس بایستی انتخاب گردد.»

عمر به پا ایستاد و گفت: «دو فرمانده نمی توانند در یک زمان حکمرانی کنند. به خدا قسم ملت عرب هرگز با یکی از شما به عنوان زمامدار راضی نخواهد شد، چون پیغمبر از قبیله و خاندان شما نیست. بنابراین خلیفه هم بایستی از خانواده ی او باشد، هر کس مخالفت کند به خطا رفته و گناهکاری است که خود را به هلاکت می اندازد.»

حباب دوباره به پا خواست و همان کلمات را که قبلاً ادا کرده بود، تکرار نمود ولیکن او از طرف عمر سخت مورد سرزنش قرار گرفت.

سپس ابوعبیده جراح ایستاد و چنین سخن گفت: «شما انصار ما را در طرق مختلف یاری داده و حمایت کرده اید و در حال حاضر هم ما انتظار داریم رفتارتان را تغییر ندهید.» اما انصار با آنها سازش نکردند.

وضعیت می رفت تا به نفع انصار تمام شود که ناگهان بشیر نامی از طایفه ی خزرج بلند شد و چنین گفت: «اگرچه ما اسلام را با کمک خود تقویت نموده، شما مهاجرین را حمایت کردیم، آن تنها برای اطاعت خدا و رسولش بود. آن ایجاب نمی کند مانعی جلو راه خلافت قرار دهیم. محمد صلی و آله و سلم بود و انان قرینل حق دارند و شایسته ی این مقام هستند.»

وقتی که بشیر سخنش را به پایان رسانید، منازعه بین انصار به بالاترین حد خود رسید، اما مهاجرین از این هیاهو استفاده کردند و فرصت را غنیمت شمرده عمر و ابو عبیده به طرف ابوبکر دویدند و با او بیعت کردند. درست در همان وقت بشیر انصاری و قبیله اش خود را تسلیم ابوبکر نمودند، به این طریق ابوبکر جانشین پیغمبر شد.

عجیب است! مهاجرین به دلیل سبقت در اسلام و خویشی و نزدیکی به پیغمبر و پرستش خدا از انصار سلب صلاحیت کردند. ولی از حضرت علی که در این خصوصیات

در حد کمال بود، حرفی نزدند. او «حضرت علی» اولین مردی بود که به پیغمبر ایمان آورد و در پشت سر او نماز گذارد و او برخلاف اصحاب دیگر پیغمبر هرگز بت نپرستید.

«الف - حکیم ابوالقاسم حسکانی،

ب - امام حنبل، در کتاب مسند،

ج - خطیب خوارزمی، در کتاب مناقب،

د - سلیمان بلخی حنیفی، در کتاب ینابیع الموده، فصل ۱۲،

ه - ابن ابی الحدید معتزلی، در کتاب شرح نهج البلاغه، صفحات ۳۸۸ و ۳۷۷ و ۳۷۶

و ۳۷۵.

و - امام نسائی،

ز - حافظ ابو نعیم اصفهانی،

ح - امام ثعلبی،

ط - ابن مغازلی،

و بسیاری دیگر از دانشمندان سنی مذهب در کتابهایشان.»

عجب تر اینکه موقعی که انصار در بحث و مناظره به علت خویشی و نزدیکی با پیغمبر شکست خوردند و خود را تسلیم مهاجرین نمودند، در صورتی که ابوبکر در نسل هفتم و عمر در نسل نهم جدّ اعلای پیغمبر قرار داشتند، اما آنها از امام علی علیه السلام نسل دوم قرار داشت و پسرعموی او بود، غفلت نمودند.

امام علی خانه نشین می شود

قبلاً گفته شد که بسیاری از بزرگان مکه مخصوصاً آنهایی که سرسختانه با پیغمبر لجاجت می کردند، در جنگ بدر با شمشیر حضرت علی کشته شدند و آنجا «در مکه» کمتر خانه ای بود که یک نفر از دست نداده باشد. از این رو آنها از حضرت علی علیه السلام رضی نبودند. از طرف دیگر بسیاری از اصحاب بزرگ به علت سابقه ی درخشانش در اسلام با او حسادت ورزیده، با کینه توزی و دشمنی برخورد می کردند. این علتها دست به دست هم دادند و آن حضرت را مجبور به خانه نشینی نمودند.

ابوسفیان قبل از ظهور اسلام قافله سالار قبیله ی قریش بود که بین مکه و سوریه رفت و آمد می کرد و پس از جنگ بدر در تمام لشکرکشی ها به سوی مدینه بر علیه اسلام فرمانده سپاه بود و او بالاخره در فتح بزرگ مکه از ترس جان به خدا ایمان آورد.

او بسیار متکبر و سرسخت و لجوج بود و همه کس را حقیر می شمرد.

وقتی که پیغمبر صلی و سلمه و آله و صحبه و علیهم السلام بود و به مجرد اینکه فهمید عده ای از مسلمانان با ابوبکر بیعت کرده اند بسیار خشمناک شد و رفت تا عباس عموی پیغمبر را با پیشنهادی ملاقات کند.

او به عباس گفت: «مردم خلافت را غفلتاً و از بی خبری به قبیله ی تیمی واگذار کردند (ابوبکر از طایفه تیمی بود) و بنی هاشم (طایفه ی حضرت علی علیه السلام هق خود محروم نموده اند و سپس عمر، این تندمزاج از قبیله ی اودی بر سر ما حکومت خواهد کرد. بیا برویم نزد علی بن ابیطالب و از او خواهش کنیم از خانه بیرون آمده حق مسلم خود را بگیرد.»

آنها به سراغ امام علی آمدند و ابوسفیان گفت: «دستت را به من بده تا با تو بیعت کنم. هرگاه کسی با ما موافقت نکرد من تمام کوچه های مدینه را پر از سواره نظام خواهم کرد.»

این برای حضرت علی علیه السلام فرصت بود، هرگاه به حکومت حرص می ورزید «برخلاف گفته ی عمر که علی علیه السلام خلافت دارد» و یا هرگاه او می خواست تسلیم هوی و هوس خویش گردد. وقتی که ابوسفیان یک مرد صاحب قدرت، با ایل و تبار پرجمعیتش با او موافقت می کرد، عهده دار مقام خلافت می شد.

اما امام علی علیه السلام مشروحه ی زیر به درخواست ابوسفیان رضایت نداد:

۱. اساس پیشنهاد او مبتنی بر احساسات دینی نبوده و او اصولاً آدم ضروری بود که

حضرت علی علیه السلام محبوب می شناخت.

۲. در وضعیت فعلی که مدینه مرکز جنگهای داخلی شده و جای مشاجره و ستیزه برای

احراز مقام خلافت گردیده و بیشتر مردم احتمالاً به ارتداد «خروج از دین» کشیده شوند

در این صورت نام اسلام در همه جا و برای همیشه فراموش خواهد شد.

۳. جدایی و اختلاف نظر که هم اکنون درباره ی مسایل خلافت بین مهاجر و انصار پدید

آمده زمان مناسبی بود تا منافقین با شیطنت و سخن چینی اسلام را از میان بردارند.

بنابراین امام علی علیه السلام دادند تا برای فرصتی که اوضاع و احوال رضایت بخش

شود صبر نمایند، به این دلیل ایشان دستشان را برای بیعت بلند نکردند و ابوسفیان با دلیل

و اداری به موافقت شد.

سکوت و چشم پوشی امام علی «از خلافت» حاکی از خطمشی «روش» بسیار عالی او

است تا از اختلاف عقیده و از دین برگشتن مردم جلوگیری کند.

اخیراً چند نفری از نویسندگان «عبدالفتاح مقصود و علاء الدین خروفا استادان دانشگاه

الازهر قاهره در مجله ی سعد و روزنامه ی الاهرام منتشر کرده اند.» مصری اظهار عقیده

کرده اند که بدون شک امام علی علیه السلام ای جهات بر سایر اصحاب پیغمبر برتری

داشت و اضافه کرده اند که اگر امام علی بلافاصله زمام امور حکومت را بعد از پیغمبر به

دست گرفته بود، سرنوشت مسلمانان غیر از آنچه که امروز است می بود.

محمود العقاد در کتاب عبقریه الامام می نویسد: «اگرچه تقوی و خلوص و شایستگی امام علی عالی تر از سایر اصحاب بود اما حضرت پیغمبر او را به عنوان جانشین خود صراحتاً معرفی نکرده است و به مسلمانان اختیار داده است تا خلیفه ی خود را انتخاب کنند.»

اما غافل از اینکه عمر خلافت را با آخرین وصیت ابوبکر به دست گرفت و او هم این اختیار را به یک شورای شش نفری واگذار کرد.

اینجانب هم اکنون نامه ای که دکتر عبدالرحمن کیالی خطاب به آقای امینی مؤلف کتاب الغدیر نوشته و آن نامه در مقدمه ی جلد چهارم الغدیر به چاپ رسیده به انگلیسی ترجمه می کنم «اینک ترجمه ی فارسی آن را می نگارم».

«تاریخ عرب چیزی نیست جز تاریخ اسلام و اعراب در انجام وظیفه غفلت کردند تا آن را اصلاح نموده و تاریخ خود را آموزش دهند، زیرا آنچه که تحت نام تاریخ اسلام است (که تدریس می کنند)، نه عملی است و نه خالی از تعصّب و اغراض شخصی.

از این رو متأخرین نقاد (انتقاد کنندگان) قادر نبودند تا از حقیقت و علل اصلی سرگذشتها و حوادث پرده بردارند و ارتباطات تاریخی بین آنها را کشف نمایند. در صورتی که هدف و نتیجه ی مطلوب تاریخ کشف این چنین علتها و ارتباطات است.»

«دنیای اسلام همیشه نیازمند به آموزش علمی تاریخ بوده تا مسلمانان بدانند چه

اتفاقاتی سبب شد فتوحاتی چنین بزرگ در صدر اول اسلام بنمایند.

برای مسلمانان اهمیت دارد تا بدانند چگونه رویدادها رخ دادند و عامل اصلی آنها چه بوده است. مسلمانها باید بدانند که دولتهای اسلامی به تمدن اسلام چگونه خدمت کرده اند و یا چه ضربه هایی بر پیکر اصلی آن وارد کرده اند و مهمتر از همه ما باید بدانیم چه وقایعی سبب شد که مسلمانها پس از رحلت پیغمبر اختلاف عقیده پیدا کنند و در این اختلاف و عدم توافق کدام دسته بر حق بودند.

چه شد که بنی هاشم «خانواده و طایفه ی پیغمبر و امام علی» از حقشان محروم شدند و تأثیر انزوا و کناره گیری او (حضرت علی علیه السلام) و پرورش مسلمانها چه بود؟»

«وقتی که این سؤالات روشن شد حالا چه کاری باید انجام شود تا اتحاد و نهضت علمی و سیاسی اقتصادی بین کشورهای اسلامی تحقق پذیرد و بعداً آن کارها فراهم شده مورد استفاده قرار گیرند.»

«در نتیجه نسل جدید بتواند آنچه که میان صفحات کتب تاریخ تاریک و مبهم است، روشن سازد و سپس خطمشی و رفتار امام علی آن مثل اعلای انسانیت و فرزندان گرامی و پیروانش را پیروی نماید.»

«به عقیده ی من لازم است که این وظیفه را دانشمندان اسلامی انجام دهند و کتاب شما، الغدیر از آن کتابهایی است که عمیقاً احکام تلویک و مبهم نویسندگان بی توجه سابق را روشن کرده است. جای تأسف بسیار است که تعدادی از تاریخ نویسان قدیم حقایق تاریخی را واژگون کرده و بدین وسیله آنها جوانان معاصر را در ارتباط با این حقایق به گمراهی کشانده اند.»

«نسل جدید بایستی بدانند که پیغمبر گرامی اسلام، حضرت علی علیه السلام جوان جانشین و اجرا کننده وصیت نامه خود به طور واضح معرفی کرده است اما اصحاب آن را فراموش کرده و نظرات پیغمبر را رعایت ننمودند و هر آینه به فرمایش تن در داده بودند . سرنوشت مسلمانان غیر از آنچه که حالا است رقم زده می شد و مسلمانان هرگز گرفتار اختلاف عقیده نمی شدند، یگانگی و وحدت نظر آنها چون یک سپر، آنها را در مقابل مصائب و مشکلات حفظ می کرد.»

«کدام داستانی دلپذیرتر از شرح زندگی مردی که برای خدا و برای برپا داشتن دین خدا زندگی کرد و کسی که بیشترین کوشش جهت راهنمایی مردم به راه راست به عمل آورد و برای راهنمایی اولیای امور (خلفا) مخلصانه دریغ نفرمود.»

«محمد آن مربی بزرگ بشر چنان جانشینانی می خواست که دارای کفایت و قدرت ادراک و صاحب جرأت و کاردانی باشند، چنان مردانی که قادر باشند (با روح خودشان)

حد وسط بین دنیاداری و دینداری را پیدا کنند و با همان خوش خ وئی که پیغمبر صلی و سلم داشت، آنها هم بایستی مردم را همچون قرآن به راه راست هدایت کنند و رفتارشان بایستی چون یک مصلح باشد. وصی پیغمبر باید مردی باشد که خدا و درستی و حقایق در مقام قضاوت را فراموش نکند و قدمهایش از راه راست در برابر خویش و بیگانه و در زمان شکست یا غلبه سست نگردد و کسی که قادر باشد تا مطابق عقل و خرد و درستی و صداقت نسبت به رعایا تصمیم بگیرد و از هوای نفس و آرزو دوری کند.»

«اما متأسفانه بایستی گفته شود که اعراب تنها فرصت تاریخی را از دست دادند و کاری کردند که برخلاف خواست پیغمبر بود و بدین وسیله تلفات و ضایعات اسلام بیش از آنچه که بتوان وصف کرد بزرگ شد.»

«اسلام در آغاز رشد و نمو با منازعه و دعوا تمام نیروی خلاقه اش را از دست داد و هر آینه آنها با هم منازعه و کشمکش نمی کردند تمام جهان را در نیم قرن اول فتح می کردند. در حال حاضر لازم است دانشمندان اسلامی از حقایق تاریخی پرده بردارند و علل وقایع را شرح دهند و بعد از اینکه به یک نتیجه معقول رسیدند، به مسلمانان بی خبر کردار، رفتار و گفتار امام علی علیه السلام نمونه انسانیت را نشان دهند، آنها بایستی به طور صحیح زندگی و حکومت جانشین و پسر عموی پیغمبر را منتشر سازند.»

«صفات انسانی و اخلاقی او بایستی منتشر شود زیرا او نمونه اعلاّی دین اسلام بود . خداوند به او علم و تفسیر قوانین دینی و فصاحت و بلاغت تفویض نموده و در حقیقت

شمشیر پیغمبر صلی و سلم علیہ السلام و مراد ای با عزم و اراده بود که ثبات و پایداری او هرگز با حرص و تهدید متزلزل نمی گشت.»

«امامی که دوستی او بر ما فرض است، چنانکه قرآن می گوید: (خطاب به پیغمبر) بگو من از شما پاداشی برای رسالت خود درخواست نمی کنم جز دوستی و محبت نسبت به نزدیکانم و خداوند او و فرزندان عزیزش را از هر گناهی پاک نگاه داشته (آنها معصوم هستند).»

«امروزه دنیای اسلام سخت محتاج است به دانستن صفات مشخصه ی این شخص برجسته تا چون راهنمایی سرمشق گرفته شود و مسلمانان بایستی بدانند که صفات بی نظیر و خصوصیات معنوی امام علی علیه السلام انگیزه ای است برای جوانان تا از سختیها و فسادها جلوگیری کنند.»

«وظیفه ی دانشمندان اسلامی است که از نویسندگی الغدیر پیروی کرده به پا خیزند و عمل بد تاریخ نویسان پیشین را جبران نمایند و زندگی با شکوه جانشین گرایی پیغمبر را مدلل سازند.»

اینجانب نویسنده کوشش کرده ام تا گوشه ای از زندگی پربرکت آن حضرت را ضمن بیان مقداری صفات انسانی و اخلاقی و رفتار و گفتار آن اعجوبه ی تاریخ که در گسترش عدل و درستی و صداقت در جامعه تأثیر بسزایی دارد شرح دهم تا چون راهنمایی برای مسلمانان سرمشق و نمونه باشد.

خلافت ابوبکر

ابوبکر از اصحاب بزرگ پیغمبر و در شب مهاجرت در غار محرم راز او بود . او به طریقی که جلوتر گفته شد، کار را در دست خود گرفت اما تعدادی از اصحاب مهم پیغمبر در حدود نه نفر به کار او تعرض کردند اما او به آنها توجهی نکرد.

«الف - امام فخر رازی در کتاب تفسیرش،

ب - جلال الدین سیوطی، در کتاب تاریخ خلفا،

ج - ابن ابی الحدید، در کتاب شرح نهج البلاغه،

د - طبری، در کتاب تاریخ اسلام،

ه - محمد خاوند شاه، در کتاب روضة الصفا،

و - ابن عبد البر، در کتاب استیعاب،

ز - مسلم و بخاری و عسقلانی و بلاذری در کتابهایشان این روایت را نقل کرده اند.»

روز بعد نوزده نفر در مسجد به او اعتراض کردند و او از پیغمبر مدرکی نداشت تا به آن تکیه کند.

«الف - امام فخر رازی در کتاب تفسیرش،

ب - جلال الدین سیوطی، در کتاب تاریخ خلفا،

ج - ابن ابی الحدید، در کتاب شرح نهج البلاغه،

د - طبری، در کتاب تاریخ اسلام،

ه - محمد خاوند شاه، در کتاب روضة الصفا،

و - ابن عبد البر، در کتاب استیعاب،

ز - مسلم و بخاری و عسقلانی و بلاذری در کتابهایشان این روایت را نقل کرده اند.»

باید دانست که در زمان ابوبکر حکم توقیف مال حضرت فاطمه (سلام خدا بر او)، دختر پاک و منزّه پیغمبر، صادر شد و او را از مالکیت (فدک) محروم کردند. موقعی که آیه ای از قرآن این چنین نازل شد.

قرآن می گوید: «هرچه خدا از مردم این دهکده ها (دهکده هایی که اسبی و شتری بر آنها تاخته نشده یعنی با جنگ تصرف نشده، موضوع آیه قبل از این آیه) عاید پیغمبر خویش کرده، خاص خدا و پیغمبر و خویشاوندان او، یتیمان و مساکین و به راه ماندگان

است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد ... سپس پیغمبر **صلی و سلمه علیهما السلام** فاطمه گرفت و آن مزرعه را به او بخشید.»

«الف - احمد ثعلبی، در کتاب کشف البیان،

ب - جلال الدین سیوطی، در کتاب تفسیر، جلد چهارم،

ج - ابن کثیر عمادالدین اسماعیل، در کتاب تاریخ،

د - شیخ سلیمان بلخی، در کتاب ینابیع الموده،

ه - حاکم ابو القاسم حسکانی، در کتاب تاریخ،

و - حافظ ابن مردویه، در کتاب تفسیرش،

ز - مولا علی متقی، در کتاب کنز العامل.»

خلافت ابوبکر دو سال و چهار ماه طول کشید و در روزگار او سور **یه به دست**

مسلمانان گشوده شد.

خلافت عمر بن خطاب

عمر بن خطاب طبق آخرین وصیت ابوبکر لباس خلافت بر تن کرد. او مردی سخت گیر بود و به دقت تنبیهات دینی را اجرا می کرد و بر امور مملکت او شخصاً با دقت خاصی نظارت داشت. هیچ کدام از کارکنان دولت جرأت آن را نداشتند که در سر کار خود غیرقانونی استفاده نموده و یا در اموال عمومی دستبرد بزنند زیرا او در هزینه کردن خزانه ی ملی بسیار دقیق و سخت گیر بود.

در زمان او فتوحات اسلامی از هر سو توسعه یافت و در نتیجه غنایم جنگی و ثروتهای بسیاری به مدینه سرازیر شد و خلیفه اصحاب پیغمبر را در مدینه نگه می داشت و به آنها اجازه نمی داد تا با استفاده از غنایم جنگی برخلاف اخلاق، به عادات زشت کشیده شوند. او همیشه از استفاده کتبی که از کشورهای فتح شده به مدینه آورده می شدند مخالف بود و می گفت: «آن کتابها زاید بر احتیاجات ماست تا آن وقت که قرآن نزد ما می باشد ما را کفایت می کند.» و طبق دستور او آنها را با آتش می سوزاندند.

اما امام علی علیه السلام فرمود: «دانش را به خانه بیاورید ولو اینکه از مکانهای دوردست باشد.»

او در نهج البلاغه می فرماید: «دور از اخلاق یک مرد آزاده است که چاپلوسی کند و یا به دیگران حسادت ورزد جز اینکه در جستجوی دانش باشد.»

البته این دو نظریه یک دنیا با هم فرق دارند. اگرچه مردم از آموزش و فضائل و کمالات امام علی علیه السلام داشته شدند ولیکن همیشه خلفا از او درخواست می کردند تا به منظور تنظیم امور مملکت و تصحیح قضاوتهایشان درباره ی قوانین شریعت نظر مشورتی خود را بدهد.

«الف - فضل الله روزبهان، در کتاب ابطال الباطل،

ب- ابن حجر عسقلانی، در کتاب تهذیب التهذیب،

ج- ابن حجر مکی، در کتاب صواعق، صفحه ی ۷۸،

د- جلال الدین سیوطی، در کتاب تاریخ الخلفاء، صفحه ی ۶۶،

ه- نورالدین صباغ مالکی، در کتاب فصول المهمه، صفحه ی ۱۸،

و- امام احمد حنبل، در کتابهای مسند و فضائل،

و جمعی دیگر از دانشمندان اهل سنت و جماعت روایت فوق الذکر را نقل کرده اند.»

موقعی که خوزستان به وسیله ی اعراب گشوده شد، فرماندار هرمزان و غلامش ابولؤلؤ

به عنوان غنائم جنگی به مدینه آورده شدند.

عمر، ابولؤلؤ را به مغیره که بین اعراب سیاستمدار زبردستی بود و به مقام خلافت هم

نزدیکی داشت بخشید. ابولؤلؤ به عنوان یک عضو وظیفه دار خانواده اجرت و مزد کارش

توسط مغیره پرداخت نمی شد و او شکایتش را نزد خلیفه عمر برد، اما خلیفه توجهی به او

نکرد. دادخواهی برای اجرای عدالت چند دفعه تکرار شد اما خلیفه آن را جدی نمی

گرفت.

این قضیه گفتار امام علی را به یاد می آورد که به پیروانش می فرمود: «شما باید حق

کارگران را قبل از اینکه عرق آنها خشک شود پرداخت نمایید.»

و او همچنان فرموده است: «مردم را با فروتنی بپذیرید، به آنها نرمی و ملاحظت نشان

دهید، با آنها با خوشرویی تماس بگیرید و حرمت گزار آنها باشید.»

به هر حال ابولؤلؤ جواب قانع کننده ای دریافت نمود و بر آن شد که انتقام خود را از

خلیفه عمر بگیرد و بالاخره عمر به وسیله ی دشمن او در مسجد زخم برداشت و آن زخم

کاری باعث کشته شدن خلیفه گردید.

عمر وقتی که دانست اجلس نزدیک است شورایی تشکیل داد و شش نفر به اسامی علی

ابن ابیطالب، عبدالرحمان ابن عوف، طلحة بن عبدالله، زبیر بن عوام و عثمان بن عفان به

حالا برای ما مهم است که بدانیم چرا اعضای شورا از اظهارات پیغمبر صلی و سلمی رضی الله عنهما حضرت علی علیه السلام کردند:

از جمله اینکه پیغمبر فرمود: «علی داناترین شخص و برتر از تمام شماست و از تمام داوران بهتر قضاوت می کند.»

الف- امام احمد حنبل، در کتاب مسند،

ب- موفق ابن احمد خوارزمی، در کتاب مناقب،

ج- میر سید علی همدانی، در کتاب مودة القربی،

د- حافظ ابو بکر بیهقی، در کتاب سنن.»

وقتی که امام علی علیه السلام گونه حقش پایمال شد، فرمود: «این اولین دفعه نیست که شما بر علیه من رفتار می کنید (می خواهد بفرماید که شما اول دفعه هم پس از رحلت پیغمبر صلی و سلمی رضی الله عنهما پایمال نمودید) و ایکن چاره ی من صبر است. به خدا قسم شما با او بیعت نکردید مگر این که حساب کردید خلافت را بعداً به شما پس خواهد داد.»

موقعیت اجتماعی و اقتصادی مسلمانان در زمان خلفا

در زمان پیغمبر صلی و سلمه الله علیه و آله و سلم و بعد از آن، روحی و خانوادگی و نژادپرستی، ملهم به حس فاعل مختاری و آزادی شده بودند زیرا قرآن خطاب به پیغمبر می گوید :

«بگو من هم بشری هستم مثل شما، فقط به من وحی می شود که خدای شما خدای یکتاست.» و امام علی علیه السلام می فرماید : «فرمانروایی کردن من بر شما فقط تحمل مسؤولیت سنگین تری بر شانه های من است (من هم مثل شما بشری هستم).»

پیغمبر اسلام شترچران عربستان را با تلقین وحدت و تساوی حقوق طوری صاحب خوی انسانی کرد که بعدها فرماندهی آنها عمر بن خطاب از اوّل تا آخر مسافت تا دارالسلام را با تنها شترش پیمود، به قسمی که خودش مسافتی را سوار بود و به نوبت، مسافت بعدی غلامش را سوار می کرد و خود پیاده می رفت.

بسیاری از این گونه مرامهای اخلاقی که از یکتاپرستی و تساوی حقوق سرچشمه می گیرد، در زمان ابوبکر و عمر دیده می شوند. آنها این عادات را محفوظ داشته و پیروی می کردند زیرا سفارشات پیغمبر صلی و سلمه الله علیه و آله و سلم را در تمام امور زندگی می شد و تقوی و پاکدامنی هنوز علت اصلی برتری و بزرگی بود.

مقارن با این زمان فتوحات اسلامی شروع به توسعه نمود و بالاخره دولت پهناور اسلام در اواخر خلافت عمر پایه گذاری شد و در نتیجه غنائم جنگی بسیار و ثروتهای هنگفتی از هر سو به مدینه وارد می شد.

عمر به اصحاب پیغمبر اجازه نمی داد تا از مرکز خلافت دور شوند، از ترس این که برای آنها امکان داشت تا ثروت اندوزی کنند و بدین وسیله به طرف بدی و شرارت کشیده شوند.

خلیفه ی اول ابوبکر در وصیتنامه اش دستور می دهد: «مواظب اصحاب پیغمبر باش تا به پول و مقام علاقه مند نگردند و گرنه منازعه و مشاجره بین آنها واقع خواهد شود و در نتیجه مردم معمولی هم به واسطه ی تعصب گروهی و طرفداری هر یک از آنها به دستجات متعددی تقسیم خواهند شد و در این صورت قدرت عمومی ضعیف می گردد.»

او همیشه اصحاب را وادار می کرد تا از وابستگیهای دنیوی اجتناب نمایند. ابوبکر به عبدالرحمن بن عوف که مردی ثروتمند و بانفوذ بود می گفت: «تو تا آن اندازه ثروت به دست آورده ای که لباسهای ابریشمی می پوشی و بعضی از شما به خوابیدن بر روی چیزهای پشمی راضی نمی شوید.»

اما به مجرد اینکه عثمان به هدف خود رسید، از این مقررات غافل شد و به واسطه ی ضعف و سستی اراده اش بسیاری از اصحاب پیغمبر ثروتمند شدند به طوری که او خودش موقعی که کشته شد یکصدوپنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم علاوه بر سایر اموالش نزد صندوق دارش موجود بود.

او حتی تعهدش را نسبت به شرایط پیشنهادی شورا زیر پا گذاشت و کارهایش برخلاف سنت و طریقه ی پیغمبر و دو خلیفه ی سابق بود زیرا حکم بن عاص که توسط پیغمبر به خارج از مدینه تبعید شده بود و دو خلیفه ابوبکر و عمر اجازه ی برگشت به او نداده بودند، عثمان او را به مدینه برگرداند.

دخترانش با مروان و حارث پسران حکم «همین شخص تبعیدی» ازدواج کردند و عثمان مبالغه انگفتی از خزانه ی ملی به آنها پرداخت نمود.

ولیدبن عقبه آن مرد بدنام و تهمت زن که توسط قرآن لعنت و نفرین شده بود، به عنوان فرماندار به کوفه فرستاده شد و کارهای زشت و رسوای او به آن درجه رسید که نماز صبح را چهار رکعت به جای دو رکعت امامت کرد، چون مست و بی شعور بود و همچنین سایر شهرهای بزرگ به وسیله ی خویشانش که هیچ مسلک اخلاقی نداشتند اداره می شد.

«مسعودی، مورخ بزرگ اسلام، در کتاب مروج الذهب، جلد اول، صفحه ی ۴۳۵. این دانشمند مورد تأیید هر دو فرقه ی شیعه و سنی می باشد.»

مردم از کارکنان دولتی عثمان ناخشنود بودند، زیرا آنها در مسائل دینی بی تفاوت و آنچه که مطابق هوی و هوسشان بود بدون ترس از مرکز به اجرا درمی آوردند. در نتیجه طبقه ی جدیدی از مردم ظهور کردند که هدفشان انباشتن پول و ثروت بود که طبیعتاً ایجاب می کرد تا به فقرا و ضعفا ستم کنند.

تجاوز به حقوق دیگران و عزل و نصب فرمانداران برحسب مطامع و آرزوها و عکس العمل سخت و شدید در مقابل شاکیان و انتقادکنندگان از مردم صلح جو و خیرخواه عادت فرمانداران شده بود.

از طرف دیگر رفتار خصمانه عثمان درباره ی بعضی از اصحاب پیغمبر مثل ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود موجی از تعصب و خشم میان مسلمانان برپا کرده بود.

ابوذر غفاری سومین یا چهارمین شخص بود که اسلام را قبول کرد و سپس بت پرستان قریش انواع شکنجه و آزار را بر او تحمیل نمودند ولیکن او در ایمان به خدا باقی ماند. پیغمبر اکرم فرموده است: «میان تمام مردم، ابوذر مثل مسیح پسر مریم، در مخالفت با هوی و هوس و پاکدامنی می باشد.» و همچنین از پیغمبر شنیده که می فرمود: «هیچ کس زیر آسمان راستگوتر از ابوذر وجود ندارد.»

او مدینه را به قصد شام ترک نمود، جایی که معاویه پسر ابوسفیان از زمان خلیفه ی دوم عمر فرمانروایی می کرد. معاویه مردی بود که در مدت بیست سال حکمرانی، صاحب قدرت شده بود و در اثنای حکومت عثمان می کوشید تا پایه های خلافت را هر طور که شده بر خودش استوار سازد. در صورتی که او هرگز در زمان عمر فکر آن هم نمی کرد.

او دارای هوش خداداد بود و خوب می دانست چگونه آنها که مخالف منظور او هستند خاموش سازد.

او همچنان برای مردم دنیا دوست سر کیسه را شل می کرد تا نظر آنها را برای تشریک مساعی جلب نماید. ابوذر طرفدار خلافت امام علی علیه السلام مردم را با فضائل و بزرگی خاندان پیغمبر آشنا می ساخت و آنها را بدین وسیله به راه راست هدایت می کرد. او از معاویه و عثمان آشکارا انتقاد و جمع آوری پول و سایر فعالیت‌های غلط آنها را متذکر می شد.

او نمی توانست حرف نزند و کلمات انتقاد آمیزش بر علیه تبعیضات بی جهت و بی عدالتی، فقرا را جرأت داد تا حقوق از دست رفته ی خود را درخواست نمایند. معاویه می دانست که اگر به ابوذر فرصت دهد اساس حکومتش از هم خواهد پاشید. او بر آن شد تا این مشکل را با ارسال یک کیسه پر از سکه ی طلا از میان بردارد. ابوذر این مرد آزاده و بخشنده سکه ها را کلاً بین محتاجان و فقرا تقسیم نمود. در صورتی که او خودش بسیار نیازمند بود. «به تبعیت از حضرت امام علی که مزارع آباد به دست خود را می فروخت و پول آن را در مسجد مدینه بین فقرا تقسیم می کرد و گاهی اتفاق می افتاد، وقتی که به خانه می رفت خانواده اش چند روز بوده که بدون خوراک کافی صبر کرده بودند.»

بالاخره معاویه خطاهای ابوذر را به عثمان گزارش داد و اجازه گرفت تا ابوذر را به وسیله ی یک شتر بدون جهاز با یک غلام کج خلق و تند مزاج به سوی مدینه روانه سازد. وقتی او به مدینه رسید ران پایش عمیقاً زخم برداشته و صدمه دیده بود. در مدینه هم ابوذر همچنان نسبت به رفتار عثمان به تندی و درشتی صحبت می کرد. عثمان که نمی توانست انتقاد را تحمل کند این مرد سالخورده گرامی را به سرزمین خشک و بی آب و علفی به نام ربه، آنجا که مسقط الرأس خودش بود، تبعید کرد.

او سرانجام بعد از تحمل رنجهای بسیار در آن سرزمین دور از آبادی وفات کرد. ضمناً دو نفر دیگر از اصحاب بلندپایه پیغمبر صلی و تسلی علی و سلم علیهما السلام اعتراضات آنها از طرز رفتار بد او به سختی ضربت دیدند. مردم شهرهای بزرگ کوفه و بصره و مصر در مدینه جمع شدند تا از دست متخلفین دادخواهی کنند.

هدف آنها فقط اصلاح و بهبودسازی امور بود، اما متأسفانه نتیجه‌ی آن به کشتار و خونریزی انجامید. هر آینه شکایت آنها شنیده می شد، چنین حوادث غیرمنتظره اتفاق نمی افتاد. آنها از عثمان طی نامه‌ای درخواست کرده بودند که بعضی از صاحب منصبان را عوض کند و نامه به عمار یاسر از اصحاب بلندمرتبه‌ی پیغمبر دادند تا حقیقت امر را به اطلاع خلیفه برساند. او وقتی عثمان را در مدخل خانه اش دید، نامه را به او تسلیم کرد. او در ابتدا جواب تندی دریافت و سپس با بی رحمی تمام مورد شتم و ضرب غلامان عثمان قرار گرفت به طوری که دچار فتق گردید.

خلافت عثمان

همان طور که از تاریخ اسلام استنباط می شود، عثمان مردی سست رأی و زودباور بود و مشاورش مروان که میان مردم هیچ احترام نداشت و در نظر آنها بسیار پست بود، نفوذ نامشروعش را بر عثمان تحمیل می کرد. از این رو او جهت اصلاح امور مرتب به مردم قول می داد و باز قول خود را برای چندمین دفعه زیر پا می گذاشت. در نتیجه مردم جلو خانه اش زیاد ازدحام نمودند و درخواستهای خود را تکرار می کردند. وقتی که عثمان اوضاع را چنین جدی دید، عاجزانه از امام علی خواهش کرد تا مردم را آرام کند و راه مناسبی جهت خلاصی او پیدا نماید. سپس به امام علی اختیار داد تا با آنها به یک تفاهم کلی برسد. مصریها به عثمان اصرار می کردند تا محمد بن ابوبکر را به جانشینی با ابن ابی سرح فرماندار مصر عوض نماید. امام علی درخواست قانونی آنها را جلو عثمان گذاشت. اگرچه او قبول کرد، اما سه روز مهلت خواست تا ترتیب آنها را بدهد و برای شهرهای دور، وقت بیشتری لازم بود تا پیام خلیفه به آنها برسد. امام علی **علیه السلام** تا با مصریها گفتگو کند. آنها قبول کردند به شرط این که درخواست آنها انجام گیرد و محمد بن ابی بکر با عزل ابی سرح فرماندار شود.

عثمان این را با میانجیگری امام علی **علیه السلام** و مصریها وقتی که امام علی تمام مسؤولیتها را خود به عهده گرفت پراکنده شدند. سپس تعدادی از آنها به اتفاق محمد بن ابی بکر راهی مصر گردیدند و بعضی هم به یک دره ای نزدیک مدینه رفتند تا موقتاً سیاحتی بکنند.

روز بعد مروان به عثمان گفت: «خوب شد، حالا مصریها اینجا را ترک کردند و برای این که از آمدن مردم از شهرهای دیگر جلوگیری کنیم، شما بایستی بخشنامه ای صادر کنید مبنی بر اینکه اینجا سؤتفاهماتی با مصریها وجود داشت، وقتی که آنها دانستند آنچه را که شنیده بودند صحیح نبوده، کلیه ی مسائل خاتمه یافت، آنها راضی شده و این جا را به سوی مصر ترک کردند، به این طریق مردم سایر شهرها سر جاهایشان آرام می نشینند.» عثمان نمی خواست چنین دروغی بگوید اما مروان آن چنان اصرار کرد که او آن دروغ را گفت. سپس به مسجد پیغمبر رفت و به مجرد این که مقصود خود را به زبان آورد مردم شروع کردند به فریاد کشیدن و در حالی که بر سر عثمان داد می زدند، ادامه دادند «از خدا بترس این چه دروغی است که تو می گویی، توبه کن.» سرانجام عثمان مجبور شد توبه کند. او صورتش را متوجه کعبه کرد و ناله کنان توبه نمود و سپس به خانه اش مراجعت نمود.

امام علی علیه السلام بلکه این شورش را خاموش کند به عثمان مشورت داد تا درباره ی عملکرد بد گذشته اش در مسجد جلو مردم توبه کند وگرنه او دوباره به گردن او می چسبد تا او را از دست آنها نجات دهد.

بنابراین عثمان در مسجد توبه کرد و قسم یاد نمود که در آینده دقت بیش تری خواهد کرد. او قول داد موقعی که نمایندگان مردم او را ملاقات می کنند، رفع مشکلات آنها نموده، درخواستهای آنها تا آنجا که ممکن است انجام خواهد داد.

وقتی که به خانه برگشت مروان می خواست چیزی بگوید. زن عثمان «نائله» دخالت نموده به مروان گفت برای خاطر خدا ساکت باش، تو با چنین گفتارهایی سبب می شوی تا او کشته شود.

مروان با تندى گفت: «تو حق نداری در این گونه مطالب دخالت کنی. تو دختر کسی هستی که تا آخر عمرش نمی دانست چگونه وضو بگیرد.» زن عثمان گفت: «تو غلط می کنی و...».

اکنون منازعه و دعوا جدی شده بود که عثمان آنها را خاموش و به مروان گفت: «چه می خواستی بگویی؟»

مروان گفت: «آن چه مطلبی بود که شما در مسجد اظهار داشتید و آن چه توبه ای بود که کردید؟ به عقیده ی من مرتکب گناه شدن خیلی بهتر از توبه ی اجباری است. نتیجه ی این توبه جمعیتی است که دوباره جلو خانه جمع شده اند. حالا بروید جلو و تقاضاهایشان را انجام بدهید.» عثمان گفت: «من نمی توانم با این مردم بحث کنم تو برو و درخواست آنها را انجام بده.»

مروان بیرون آمد و با صدای بلند گفت: «چرا شما این جا دور هم جمع شده اید؟ آیا می خواهید به ما حمله کنید و دست به غارت بزنید؟ شما بدانید که نمی توانید قدرت (پادشاهی) را از دست ما بگیرید و کسی نمی تواند بر ما غلبه کند. روی سیاهتان را از این جا گم کنید، لعنت خدا بر شما باد.»

وقتی که مردم این دورویی و تزویر را مشاهده کردند به خشم آمده رفتند تا حضرت علی عليه السلام کنند. آنها تمام آنچه که دیده بودند شرح دادند. امام علی عليه السلام متوجه ی خانه ی عثمان شد و با خشم

به عثمان فرمود: «ای داد! چگونه با مسلمانان بد رفتاری می کنی، تو به خاطر یک مرد بی ایمان (مروان) تمام قولهای خود را زیر پا گذاشته ای و هوش و حواست را از دست داده ای. آخر تو بایستی لااقل به حرف و قول خودت احترام گذاری، بدان که مروان تو را در سیاهچالی خواهد افکند که هرگز قادر نخواهی بود از آن بیرون آیی. او بر تو سوار

است و هر کجا خواهد تو را می کشد، من هرگز در آینده در کار تو دخالت نخواهم کرد و به مردم هم چیزی نخواهم گفت.»

نائله زن عثمان کلمات امام را تأیید کرد و به شوهرش گفت تا با امام علی علیه السلام اندیشی کند. سپس ادامه داد: «آن از قدرت تو و مشاورت مروان خارج است که بتوانید امور را سر و صورت دهید.»

مجدداً عثمان سراغ امام علی علیه السلام حضرت ملاقات با او را رد کرد. عثمان خودش به جایی که امام تشریف داشتند رفت و تنهایی و بیچارگی اش را عرضه داشت و دوباره درخواست کمک کرد.

امام علی علیه السلام چند دفعه است که تو در مسجد به مردم قول می دهی که تقاضایشان را رسیدگی می کنی ولی تقو قول خود را می شکنی. وقتی مردم نزد تو می آیند به آنها توجهی نمی شود حتی اطرافیان تو به آنها توهین هم می کنند. چگونه من به حرفهای تو در آینده اعتماد کنم. بنابراین از من هیچ انتظاری نداشته باش. جلو تو، راه روشن است، راهی که دوست داری انتخاب کن تا با مردم همان طور رفتار کنی.»

این نتیجه توبه (عثمان) بود. اجازه دهید آن طرف قضیه را بررسی کنیم. وقتی که کاروان مصر به ساحل دریای سرخ رسید، شترسواری را دیدند که با منتهای سرعت عبور می کرد به طوری که درباره ی او مشکوک شدند. بنابراین او را صدا کرده پرسیدند چه کسی است؟ او گفت غلام عثمان است. آنها سؤال کردند قصد رفتن کجا داشته است؟ او گفت: به مصر. آنها پرسیدند هدف او از این سفر چیست؟ او گفت: برای ملاقات فرماندار مصر می رود.

آنها گفتند: فرماندار مصر با ماست «منظور آنها محمد بن ابوبکر بود». آنها پرسیدند آیا نامه ای با خود دارد. او منکر شد. آنها تصمیم گرفتند تا لباسهایش را جستجو کنند اما

چیزی نیافتند. آنها می خواستند او را به خودش واگذارند که ناگهان یکی گفت: «آن ظرف آب واقع در عقب شتر را جستجو کنید.»

آنها یک لوله سربی که نامه ای در آن جاسازی شده بود داخل آب پیدا کردند . عثمان این چنین به فرماندار مصر دستور داده بود : «وقتی که محمد بن ابوبکر با همراهان به تو می رسند، میان همه ی آنها این و آن را به قتل رسان و این و آن را توقیف کن و آن کس و این کس را به زندان افکن . تو بر سر کارت ابقاء می شوی.» این مایه ی تعجب آنها شد و متحیرانه به همدیگر نگاه می کردند.

آنها فوراً به مدینه مراجعت نموده و مفاد نامه را با اصحاب پیغمبر صلی و سلمین گذاشتند. هر کس که این سرگذشت را شنید، سر تا پا متعجب شد زیرا آن برخلاف انتظار آنها بود و این عمل عثمان همه را نسبت به او متنفر ساخت . پس از آن جمعی از اصحاب پیغمبر همراه با این مردم رفتند تا عثمان را ملاقات و سؤال کنند چه کسی آن نامه را مهر کرده است؟

او جواب داد مهر خودش بوده . سؤال شد چه کسی این نامه را نوشته . جواب داد آن خط منشی خودش است. پرسیده شد غلام متعلق به چه کسی است. عثمان گفت آن غلام هم مال خودش است. آنها پرسیدند:

آن شتر سواری مال کیست؟ جواب داد: متعلق به دولت است. سؤال کردند : چه کسی نامه را فرستاده؟ عثمان جواب داد: نمی دانم.

آنها گفتند همه چیز مال توست چطور نمی دانی چه کسی نامه را فرستاده است . «خیلی بهتر است تو خلافت را واگذار کنی و دیگری آمده آن را اداره کند .» عثمان جواب داد : «من هرگز لباس خلافت که خدا بر من پوشانده است از تن نمی کنم و دوباره توبه می کنم.» آنها جواب دادند از توبه صحبت نکن، آن روزی که مروان از طرف تو و در مدخل

خانه ی تو نزد ما صحبت کرد، توبه تو نزد ما هیچ است و ما قرار نیست با این لاف زدنها
گول بخوریم.

ترک خلافت کن و اگر اطرافیان تو جلو راه ما بایستند ما آنها را عقب می زنیم. هر آینه
آنها مهبیای جنگ گردند ما نیز با آنها جنگ خواهیم کرد. اگر تو قرار است رعایت حق
تمام مسلمانان به طور مساوی بنمایی مروان را به ما تحویل ده تا بپرسیم با قدرت و
حمایت چه کسی می خواسته است عده ای از مسلمانان را با این نامه به کشتن دهد. او، از
تحویل مروان استنکاف ورزید مهلت سه روزه تمام شده بود و همه چیز مثل اول بود. وقتی
مردم نتیجه توبه را دیدند مثل سیل در کوچه های مدینه ریختند و بالاخره از هر طرف دور
خانه عثمان را محاصره نمودند.

در روزهای محاصره یک صحابه پیغمبر به طرف خانه عثمان رفت و او را صدا کرده
گفت: «ای عثمان خلافت را واگذار کن و برای رضای خدا از ریختن خون مسلمانان
جلوگیری نمای.»

ناگهان یکی از مردان عثمان او را با تیر هدف گرفت و به قتل رسانید. این عمل مردم را
با خشم و غضب برانگیخت و فریاد کشیدند که قاتل به آنها تحویل داده شود. عثمان گفت:
«ممکن نیست کسی که از من حمایت نموده تحویل دهم.»

سپس مردم، در اوج خشم و طغیان در خانه را آتش زدند و سعی کردند داخل خانه
شوند اما اطرافیان عثمان با آنها مواجه شده و آنها را از در خانه پس زدند. سرانجام
مسلمانان جان عثمان را به خطر انداخته با شمشیرهای کشیده از راه خانه مجاور وارد
خانه ی عثمان شدند.

متأسفانه عثمان خود را قربانی جاه طلبی خانواده اش و کارهای ناپسند مأمورین خود
کرد. آنها که از خانه نگهبانی می کردند، سرازیر کوچه های مدینه گردیدند و آنها که از
عثمان دفاع می کردند با خود عثمان کشته شدند.

ناگفته نماند که در روزهای محاصره عثمان از معاویه فرماندار شام طلب کمک کرده بود، اما معاویه به بهانه ی اینکه او در اموری که اصحاب پیغمبر درگیر هستند مداخله نخواهد کرد. فرمان عثمان را نپذیرفت زیرا او در نظر داشت که زمام خلافت را خود در دست بگیرد.

اینجانب نویسنده ناگزیر بودم که سرگذشت پایان عمر عثمان را به تفصیل شرح دهم زیرا بعدها طلحه و زبیر دو عضو شورای شش نفره و مخصوصاً معاویه به تبعیت از آنها تقصیر خون عثمان را به گردن امام علی علیه السلام و در نتیجه آنها شورشهایی برپا کردند و جنگهای داخلی به راه انداختند، به طوری که نتایج بد و تأسّف بار آنها هنوز بین مسلمانان باقی است. با این شرح کوتاه معلوم شد که امام از اینگونه تهمتها مبرا است. متأسفانه بدون در نظر گرفتن سن و سال عثمان و پیش کسوتی و تقدّم او در اسلام و خویشی با پیغمبر کشته شد. اما اگر او مشورت و صلاح اندیشی امام علی را پذیرفته بود و یا لااقل مروان را به مردم تحویل داده بود، هرگز کشته نمی شد. اما سرنوشت چیز دیگر بود.

خلافت امام علی

پس از قتل عثمان مسلمانان با هم شور کردند تا مرد شایسته ای که بتواند خلافت را به راه راست هدایت کند و حقوق از دست رفته آنها را پس بگیرد انتخاب کنند. آنها به امام علی علیه السلام گلدند که در ظرف این مدت طولانی از تاریخ وفات پیغمبر، رفتارش خردمندانه بوده است. در پایان آنها به این نتیجه رسیدند که جز علی بن ابیطالب کس دیگری مرد آن کار نیست. سپس به طرف خانه ی امام هجوم بردند تا با او بیعت کنند. همان طور که خودش در یکی از سخنرانیهایش فرموده: «آنها به سوی من خیز گرفتند مثل شتران تشنه ای که با جست و خیز به آبشخور خود وارد می شوند ... به طوری که من فکر کردم آنها مرا یا دیگری را جلو من خواهند کشت.»

امام علی علیه السلام فرمود: «مرا به خودم واگذارید و سراغ دیگری بگیرید. برای شما مهم است که بدانید قرآن و سنت پیغمبر مرا در کارهایم راهنمایی می کنند و من هرگز به نفع گروهی از مردم، یا تأمین خواسته های دنیایی کسی از راه راست یا را فراتر نخواهم گذاشت. بنابراین قضاوت منصفانه ی من برای شما غیرقابل تحمل خواهد بود و اگر من وزیر و مشاور شما باشم بهتر است تا اینکه رئیس باشم و شما جهت تصدی خلافت به من اصرار نکنید.»

مردم شروع کردند به فریاد کشیدن و با صدای بلند گفتند: «ای پیشوای مسلمانها، نمی بینی که چگونه مسلمانها دچار مشکلات شده اند و اسلام در حال فرو پلشیدن است.» امام علی علیه السلام قبول پیشنهاد آنها امتناع ورزید زیرا او می دانست که مردم با خلافت اسلامی و حکومت الهی بازی خواهند کرد و آن را وسیله ای به کار خواهند گرفت تا به آرزوهای دنیایی خود برسند و مشکل بود تا اوضاع فعلی را به آن حقیقت و سادگی زمان پیغمبر تغییر داد.

چون مردم با سماجت اصرار کردند امام علی به منظور رفع هر بهانه ای نطقی ایراد فرمود و گفت: «اگر شما مرا برای تأمین خواسته های دنیایی خود می خواهید، مرا واگذارید و دیگری که ممکن است آرزوی شما را برآورده کند انتخاب کنید.»

«من اصول اصلی اسلام (تساوی حقوق، احترام به حقوق مردم، حرمت به انسان و انسانیت) را برای خاطر استمرار قدرت خودم یا به نفع دیگران ترک نخواهم کرد و در موضوع حقوق و مزایایی که برای هر کسی مقرر شده من ملاحظه هیچ شخصیتی نمی کنم . شما تصمیم گرفته اید که با من بیعت نمایید. مسأله را مورد تأمل و دقت قرار دهید و پس از بیعت چنانچه شما حرفی بر علیه من بزنید یا مانعی سر راهم قرار دهید، من شما را مجبور می کنم تا به راه راست برگردید. این شرایط را در نظر داشته باشید. اکنون شما می توانید به آرزوی دل خود برسید (می توانید بیعت کنید).»

عزل معاویه

مسلماً فرمانروایان قبلی و افراد ثروتمند و با نفوذ چون طلحه و زبیر هرگز با خلافت امام علی علیه‌السلام نمی شدند «چون او را خوب می شناختند که جز حرف حسابی، چیز دیگری به خرجش نمی رود» اما شکوه و عظمت انقلاب آنها را وادار به سکوت کرد . اگرچه از آن زمان که آنها عضو شورای شش نفره شدند خود را در ردیف و هم رتبه ی امام علی قرار می دادند ولیکن عاقبت مجبور شدند برخلاف میل باطنی خود با حضرت بیعت کنند.

روز بعد امام علی در نطقی که برنامه ی دولت را اعلام می نمود فرمود : «بدین وسیله به اطلاع عموم می رسانم که حکم توقیف اموال کسانی که پول و ثروت را از طریق غیرقانونی به دست آورده اند صادر خواهم کرد و آنها را به زندان افکنده و خطاکاران را مورد تعقیب قرار خواهم داد.»

آنها که چیزهای معلومی را از خزانه ی ملی اختلاس کرده بودند، از سخنان امام خشمگین شده و در موضوع بیعت با ایشان غمگین و افسرده شدند. او عقیده داشت که تمام طبقات مردم چه عرب یا غیرعرب، سفیدپوست یا سیاه پوست در برابر قانون مساوی هستند.

او هیچ وقت نمی خواست یک اقلیتی هرچه دلش می خواهد انجام دهد و آنچه که از یک اکثریتی با زور می گیرد، انبار کند . او هرگز به حکومت یک اقلیتی بر اکثریت از مردمی بیچاره و بینوا که از بی عدالتی می نالند و کسی نیست که آنها را نجات دهد رضایت نمی داد.

امام علی فرموده است: «مساوات را بین خودتان پایه گذاری کنید و بین یکدیگر تبعیض قائل نشوید زیرا قلبها آماده ی دوبینی و اختلاف هستند.»

امام علی همچنان فرموده است: «من نمی توانم زیر بار این بی عدالتی بروم که گروهی از مردم برای خاطر اشراف زادگی و سرکردگی قبایل دسترنج حاصل از درآمد مردم معمولی را بگیرند و سپس به آنها با چشم حقارت نظر کنند.»

موقعی که تشریفات بیعت پایان یافت، طلحه و زبیر برخلاف انتظارشان توسط امام علی علیه‌السلام همکاری در امور دولت نشدند. آنها تصمیم گرفتند تا به ملاقات امام بروند و فرمانروایی کوفه و بصره را درخواست نمایند.

به مجرد اینکه آنها به دارالخلافه رسیدند، به حضور حضرت بار یافتند. امام علی علیه‌السلام مشغول کارهای مربوط به خلافت بود. ناگهان شمع را خاموش کرد و فوراً شمع دیگری را روشن نمود. وقتی که آنها علت را جویا شدند، او جواب فرمود: «شمع اولی متعلق به بیت المال و خزانه ی ملی بود و من هم مشغول امور دولتی بودم، چون شما برای کارهای شخصی اینجا آمده اید من شمع مال خودم را روشن کردم.» آنها نگاهایشان را به هم دوخته و آنجا را مایوسانه ترک کردند.

بسیاری از سیاستمداران از زمان قدیم بر حضرت امام علی ایراد گرفته اند که آیا صلاح نبود او با گفتارش اصحاب بزرگ پیغمبر را که خیلی با نفوذ بودند بر علیه خود تحریک نکند. وانگهی چرا او نسبت به فرمانداران سابق روی مساعد نشان نداد و باعث شد که آنها برای او مشکلاتی فراهم کنند؟ آیا صلاح نبود صبر کند تا او بر امور مملکتی مسلط و بعد وضعیت را طبق دلخواه خود تغییر دهد؟

آن اعتراضات وارد نیست، زیرا شیعه را عقیده بر آن است که امام علی علیه‌السلام مظهر خدا و پیغمبر بود بر روی زمین و او از آن مردانی نبود که دروغ بگوید و یا مردم را فریب داده، برای حفظ قدرت خودش، در حقیقت طرز حکومت ادیان الهی با سایر حکومتها قابل مقایسه نیست.

اسلام بر روی انسانیت، تساوی حقوق، عدالت و سایر صفات پسندیده بنا شده است و منظور اصلی، راهنمایی مردم است به سوی یکتاپرستی و دین داری و مقام امامت مصون از گناه است، بنابراین امام علی نزد خدا مسؤول بود. هرگاه مأمورین دولتی اش به قانون تجاوز می کردند.

اخلاق طبیعی و وظیفه ی دینی او ایجاب می کرد که قانون شریعت را به اجر ا درآورد، بنابراین او همیشه با صراحت لهجه آنچه که درست و حقیقی بود بیان می فرمود و کار نداشت کسی خوشش بیاید و یا رنجیده و مکدر شود.

آنها که از چیزهای معمولی در زمان عثمان سؤاستفاده کرده بودند، انتظار داشتند امام علی دست آنها را در امور مملکتی باز گذارد یا الاقل در تصمیمات کلی آنها را طرف مشورت خود قرار دهد.

امام علی عليه السلام مرد عملی و تن به احساسات و یا سخنان سفسطه آمیز نمی داد، مشهور بود و مردم نسبت به او احترام زیادی قائل بودند. با این وصف چند نفری از آنها از حقیقت و راستی او بیزار بودند، به طوری که او خودش فرموده است: «آنها که عدالت من آنها را آزار می دهد، چگونه بی عدالتی را تحمل می کنند.»

از طرف دیگر رابطه ی بین حضرت علی عليه السلام المؤمنین عایشه زوجه پیغمبر صلی وسلامه سألتهم ان لا يقطعوا عني بود و همیشه با حضرت علی لجاجت می کرد . او

قبلاً مردم را بر علیه عثمان تحریک به شورش می نمود، زیرا او مطمئن بود شوهر خواهرش زبیر یا طلحه عموزاده اش جانشین عثمان خواهند شد . از این رو همیشه می گفت: این گفتار پیر را بکشید، خدا او را بکشد، عثمان در حقیقت مرتد شده است

«الف- ابن ابی الحدید، در کتاب شرح نهج البلاغه، جلد دوم، صفحه ی ۷۷،

ب- مسعودی، در کتاب اخبارالزمان،

ج- سبط ابن جوزی، در کتاب خواص الامه،

و تعدادی دیگر از دانشمندان سنی.»

«از دین برگشته است.» وقتی که فهمید مردم با امام علی بیعت کرده اند، تصمیم گرفت که مقاومت نموده و مخالفت کند. برای انجام نیت خود، مدینه را به سوی مکه ترک گفت تا بر علیه امام علی کارشکنی نماید. این زمان او از روی دلسوزی می گفت: «عثمان مظلومانه کشته شد و من انتقام او را از کشندگانش خواهم گرفت، به پاخیزید و مرا یاری کنید.»

با شنیدن این موضوع، طلحه و زبیر به ملاقات امام علی رفتند تا اجازه مرخصی گرفته به عنوان زیارت خانه ی کعبه به مکه بروند.

امام علی فرمود: «مطمئن هستم که شما نقشه هایی بر علیه من دارید اما تا آن زمان که صلح عمومی را به هم نزده اید، من کاری با کار شما ندارم»، آنها در حقیقت می خواستند در آن توطئه ای که به وسیله ی عایشه در مکه در شرف تکمیل بود، شرکت نمایند.

با وجود این حقیقت که امام علی **علیه السلام** های آنها پی برده بود، آنها را زندانی نکرد، زیرا به عقیده ی او توقیف کسی که فقط خیال فتنه دارد و هنوز آن را به عمل درنیآورده است جایز نیست، زیرا امکان دارد او پشیمان شده و عملی انجام ندهد.

آیا تاکنون شنیده اید که فرماندهی برای خاطر رعایت قانون از یک خطر احتمالی غفلت کند؟

تا آن جا که تاریخ یاد دارد به مجردی که یک فرمانده احساس خطری بنماید، مانع را بدون دلیل خاصی با کشتن و توقیف، از سر راه خود بر می دارد. اما امام علی **علیه السلام** طلحه و زبیر فرمود: «شما آزاد هستید و به هر کجا که می خواهید بروید، به شرط اینکه صلح عمومی را بر هم نزنید.» قرآن می گوید: «اکراه در دین نیست، به درستی که کمال از ضلال آشکار شده، هر که به طغیانگران کافر شود و به خدا ایمان آورد به دست آویز محکمی چنگ زده که گسستنی نیست.» (سوره ی ۲، آیه ی ۲۵۵) از این رو امام علی

حداکثر آزادی را به مسلمانان تا آن زمان که به آزادی دیگران لطمه نزده اند «آرامش عمومی را بر هم نزده اند» عطا فرمود.

«امروزه کلمه ی آزادی مورد بحث و تفسیر اغلب نویسندگان و روشنفکران قرار گرفته و مقامات صلاحیت دار هم آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند، صرف نظر از معانی گسترده ی این کلمه، آزادی مورد نظر امام علی علیه السلام در فصلهای آینده شرح داده خواهد شد، مخصوصاً در ضمن نامه ی تاریخی آن حضرت به مالک اشتر فرماندار مصر، آن است که مردم وظایف اولیاء امور را بدانند و رعایا نیز پا را از محدوده ی وظایف خود فراتر نگذارند و هر آینه صاحب منصبی در اموال عمومی سؤاستفاده و اختلاس نمود، هر کسی آزاد باشد و بتواند مراتب را به مقامات بالا گزارش نماید.

امام علی علیه السلام قسمت از نهج البلاغه مردم را تحریک می فرماید تا حق از دست رفته ی خود را مطالبه کنند.»

تمام اصحاب پیغمبر با امام علی علیه السلام بودند، جز سه نفر: معاویه فرمانفرمای سوریه، عبدالعزیز فرزند خلیفه ی دوم عمر و سعد بن ابی وقاص، دو نفر آخری مهم نبودند، اما معاویه شخص با فراست و زیرکی بود که به هیچ وجه پای بند به اصول اخلاقی نبوده و به قوانین دینی توجهی نمی کرد. او همیشه با امام علی علیه السلام می ورزید و منتهای آرزویش حصول مقام خلافت بود.

هنگامی که در زمان امام حسن علیه السلام تسلط یافت خطاب به مردم گفت: «من اینجا نیامده ام تا مسایل دینی شما را درست کنم، همانا چیزی که می خواستم تسلط بر شما بود و سرانجام او عهده ی آن برآمدم.»

او مردی بود که در ظرف مدّت بیست سال مخصوصاً در زمان خلافت عثمان قدرت یافته بود.

امام علی علیه السلام وظیفه ی دینی تصمیم گرفت معاویه را عزل کند. اما کسی گفت :
«صلاح نیست که به این زودی او را از حکومت منفصل نمایی، آن کار وقت زیادی لازم
دارد، یک کمی صبر کن وقتی که حکومت شما سر و صورتی پیدا کرد، هر کاری که میل
داری انجام بده.»

امام علی علیه السلام فرمود: «آن با عقیده من جور در نمی آید زیرا من در برابر خدا
مسئولم، چنانچه او در حکومت من به قانون و حقوق مردم تجاوز کند، من در روز قیامت
بازخواست خواهم شد.»

اکنون بر اثر تبلیغات عایشه چند نفر از ثروتمندان و مأمورین دولتی سابق با او هم
عقیده شدند. آنها به این نتیجه رسیدند که عراق مخصوصاً مردم بصره را بر ضد امام علی
علیه السلام و طغیان تحریک نمایند زیرا در آنجا، هم قبیله های آنها مقیم بودند که آن
برای آنها دریچه ی امیدی بود.

سرانجام یک سپاه سه هزار نفری به هزینه ی فرمانداران سابق به سوی بصره حرکت
کرد. وقتی که عایشه در شرف ترک مکه بود، به ملاقات ام سلمه زوجه دیگر پیغمبر رفت،
باشد که او را در این سفر همراهی کند.

ام سلمه که زنی مهربان و خیرخواه بود، درصدد برآمد تا بعضی از سخنان حضرت
پیغمبر صلی وسلما علیه السلام را که عایشه یادآوری کند. او گفت: «اگر به خاطر داشته
باشی یک روز من به اتفاق پیغمبر وارد اتاق تو شدیم و همان وقت حضرت علی علیه السلام
شد و با پیغمبر برای یک مدت نسبتاً طولانی درگوشی صحبت کرد.» تو خواستی به او
اعتراض کنی و با علی چنین حرف به میان کشیدی: «امروز نوبت من است که پس از نه
روز از پیغمبر پذیرایی کنم، تو حالا آمده ای تا نظرش را از من به چیزهای دیگر متوجه
سازی.» من مشاهده کردم که چهره ی حضرت پیغمبر از غضب سرخ شد و فرمود : «آرام

باش عایشه، هر کس که او را مکدر نماید خراج از گروه مؤمنین است.» و تو در حالی که غصه دار بودی برگشتی.

عایشه گفت: آری به خاطر دارم.

ام سلمه اضافه کرد: آیا به یاد داری یک روز وقتی که سر مبارک پیغمبر را شستشو می دادی و من مشغول پختن هیس بود «یک نوع آش عربی» ناگهان پیغمبر سر را بلند کرد و فرمود: «ای کاش می دانستم به کدام یک از شما سگهای منطقه ی هوآب (قصبه ای است در نزدیکیهای بصره) پارس خواهند کشید، او مسلماً در قیامت لعنت شده است.» سپس من گفتم: به خدا و پیغمبرش پناه می برم اگر من باشم. سپس پیغمبر به تو اشاره کرد و فرمود: «مواظب باش تو آن زن نباشی.»

عایشه گفت: بلی یاد دارم.

ام سلمه گفت: «باز تو را خاطرنشان می سازم، یک روز من و تو همراه پیغمبر در سفر کوتاهی بودیم که ابوبکر و عمر به ما ملحق شدند تا زیر سایه ی درختی استراحت کنند و حضرت علی علیه السلام وصله زدن کفش پیغمبر بود. آنها به پیغمبر گفتند: (اجازه می خواهیم سؤال کنیم عاقبت چه کسی جانشین شما خواهد شد تا پس از شما به او پناه بریم؟) پیغمبر در جواب فرمود: (من او را می شناسم و به شایستگی و کاردانی او گواهی می دهم، اگر من او را به شما معرفی کنم شما از او فاصله می گیرید همچنان که پسران اسرائیل از هارون جدایی گرفتند). سپس من از پیغمبر صلی و سلمه چه کسی صلی و سلمه و صلی و سلمه پیشوای ما خواهد بود؟ او فرمود: (کسی که به کفشهای من وصله می زند). سپس من و تو خودمان دیدیم که حضرت علی کفشهای پیغمبر را تعمیر می کرد.»

عایشه گفت: آری در نظرم هست.

ام سلمه گفت: «اگر چنین است چرا به بهانه ی خونخواهی عثمان مردم را تحریک می کنی تا بر علیه حضرت علی شورش کنند؟»

او گفت: من قصد دارم امور مسلمانها را اصلاح کنم. «ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه و او از ابو مخنف لوط بن یحیی عضدی نقل کرده است.»

همان طور که پیغمبر فرموده بودند عایشه در مسیر راهش به طرف بصره به مکانی رسید که سگهایی چند بر او پارس کشیدند و این موضوع اخطار پیغمبر را به یاد او آورد. او از کسی که افسار شترش را می کشید، نام آنجا را پرسید. وقتی فهمید نام آن سرزمین هواب است و او همان کسی است که پیغمبر در خاطر داشته، از این که بیشتر جلو برود خودداری کرد. طلحه و زبیر به دروغ شهادت دادند که آن مکان هواب نیست و سپس پنجاه نفر دیگر به تبعیت از آنها همان گونه شهادت دادند تا این که او بالاخره تصمیم گرفت به راه خود ادامه دهد.

آن مایه ی تعجب مردم بود وقتی که مشاهده کردند عایشه سوار بر شتر به سوی میدان جنگ می رود.

قرآن خطاب به زنان پیغمبر می گوید: «در خانه هایتان آرام گیرید و جلوه گری زمان جاهلیت را پیش مگیرید...» (سوره ی اجزاب، آیه ی ۳۳). او بدین طریق شکوه و وقار خود را از دست داده بود.

وقتی که آنها به دروازه ی شهر بصره رسیدند فرماندار، عثمان بن حنیف با مردانش از بصره بیرون آمدند و جلو راه آنها ایستادند به طوری که دو طرف در حالت جنگ قرار گرفتند. سرانجام جنگ در گرفت و تعدادی از دو طرف کشته شدند. با مداخله عایشه جنگ متوقف گردید و آنها به این توافق رسیدند که به همان حالت باقی بمانند تا امام علی علیه السلام بصره بیرون آید.

اما پس از کمتر از چهل و هشت ساعت آنها به افراد فرماندار بصره شیخون زده و چهل نفر بی گناه را به قتل رساندند، سپس عثمان حاکم بصره را به شدت کتک زده و شروع به

کندن موهای صورتش نمودند. در ضمن آنها بیت المال و انبار حبوبات را غارت و مجدداً بیست نفر دیگر از نگهبانان را کشتند.

یک اشراف زاده بصره به نام حکیم بن جبلة رؤسای مهاجمین را ملاقات کرد تا حمله و جنگ را متوقف سازند اما جنگ بین آنها در گرفت و سرانجام حکیم با هفتاد نفر از یارانش کشته شدند.

وقتی که حضرت امام علی علیه السلام سپاه به طرف بصره مطلع گشت به اتفاق پانصد نفر از یاران پیغمبر مدینه را به قصد بصره ترک فرمود. در آن وقت که به ذیقار «مکانی است بین بصره و کوفه» رسیدند، او فرزند گرامی اش حضرت امام حسن را با عمار بن یاسر، که از اصحاب بزرگ پیغمبر صلی و سلم کوفه عزم را برای جنگ دعوت کنند. اگرچه ابوموسی اشعری فرماندار کوفه مخالفت می کرد و مشکلاتی به وجود می آورد اما تعداد هفت هزار مرد جنگی به سپاه امام علی پیوستند. قبل از اینکه حضرت به نزدیکیهای بصره برسند، سربازان دیگری تحت پرچمهای مختلف با سپاه امام متحد شدند.

بسیاری از اصحاب بزرگ پیغمبر و جوانان بنی هاشم «خویشان امام علی» و فرزندان عزیزش امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه در سپاه حضرت دیده می شدند. امام علی علیه السلام پیاده شده و چهار رکعت نماز به جای آورد و سپس روی زمین به سجده افتاد. شنیده شد که امام برای دشمنانش دعا می کرد. او می گفت: «ای خدای نگهدارنده ی زمین خیر و خوبی آنها را نصیب ما فرما و از شرشان ما را حفظ کن.» ابتدا او یک قاعده ی کلی را به اطلاع سپاهیاناش رسانید مبنی بر اینکه هیچ کس حق ندارد قبل از اینکه دشمن به او حمله کند، به آنها حمله ور شود. سپس او بدون اسلحه جلو آمد و طلحه و زبیر را به شهادت طلبید و فرمود: «هر دو شما و عایشه می دانید که من از گناه خون عثمان معاف هستم (کشته شدن او به واسطه ی کوتاهی من نیست). من هرگز این

چیزها که شما درباره ی او می گفتید آشکار نخواهم کرد. آیا من شما را مجبور با بیعت خودم کردم یا شما از روی میل بیعت نمودید.» با این گفتار زبیر تا اندازه ای نرم شد اما طلحه به خشم آمد و در حالتی که غرولند می کرد، آنجا را ترک نمود.

جوانی با کسب اجازه در حالی که قرآن در دست داشت، جلو دشمن آمده آنها را به صلح دعوت نمود اما با تیر کشته شد. بدین وسیله آنها اعلام جنگ دادند.

عمار یاسر آن صحابی بلندمرتبه پیغمبر رفت تا آنها را از نتایج وخیم جنگ با خبر سازد اما دلایل او هم در آنها اثر نکرد و با تیرهایی از هر سو جواب داده شد.

اما علی علیه السلام به افرادش اجازه ی حمله نداده بود. او به این عقیده بود که گفتگوی بین دو طرف قبل از شروع جنگ راه حل اختلاف است. بنابراین هنوز هم اجازه ی جنگ صادر نفرموده بود که سپاه مقابل شروع به رگبار تیر نمودند به طوری که چند مرد جنگی از سپاه امام کشته شدند. با ملاحظه ی این جریان، امام علی بدون اینکه اسلحه پیوشد مقابل دشمن با صدای بلند فرمود: «کجا است زبیر؟» وقتی زبیر امام را بدون اسلحه مشاهده کرد از صف بیرون آمد و جلو امام ایستاد. امام علی علیه السلام ای زبیر آیا به یاد داری روزی پیغمبر صلی و سلم فرمود که لَا يَلْعَنُ اللَّهُ مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِالْحَقِّ خواهی کرد و خطا از طرف توست؟» زبیر جواب داد: آری او چنین گفت.

امام علی علیه السلام فرمود: «پس چرا با این وصف به میدان جنگ آمده ای؟» زبیر جواب داد: من به خاطر نداشتم و من به میدان جنگ نمی آمدم چنانچه آن را به یاد داشتم. امام فرمود: بسیار خوب حالا که به یاد آوردی. او گفت: آری و با گفتن این کلمه یکسره پیش عایشه رفت و بعد از گفتگوی کوتاهی زمام اسبش را برگرداند و میدان جنگ را ترک نمود.

موقعی که امام به سپاه خود برگشت متوجه شد که دشمن به طرف راست و چپ لشکرش حمله کرده است.

او فرمود: «اکنون عذر و بهانه تمام است.» و سپس فرزندش محمد حنفیه را صدا کرد و فرمود: «به دشمن حمله کن.» اما باران تیر دشمن او را متوقف ساخت. امام علی علیه‌السلام فریاد کشیدند: «با اینکه بیم خطر داری، حمله کن و میان تیرها و نیزه‌ها جلو برو.» اما او به علت طوفان تیر مردد بود.

امام فرمود: «چرا جلو نمی روی؟»

او گفت: پدر جان در این باران تیر راهی پیدا نمی کنم که جلو بروم. امام علی با مشاهده ی این دودلی از طرف محمد، شمشیر و پرچم را از او گرفت و چنان جنگی کرد که اضطراب و ترس از اول تا آخر سپاه دشمن را فرا گرفت و به هر طرف که حمله می کرد، جبهه از دشمن آزاد می شد و بدن‌ها و سرهای زیادی زیر پاهای اسبها دیده می شدند.

سپس برگشت و به فرزندش فرمود: «این طور باید جنگ کرد.» در این زمان محمد شمشیر را گرفت و با یک گروه از انصار به دشمن حمله کردند، به طوری که سرها و بدنهای زیادی بر زمین در خون می غلتید.

آن طرف میدان جنگ، دشمن با فداکاری از شتر عایشه دفاع می کردند. امام علی دستور فرمود: «ساق پای شتر را قطع کنید آن شیطان است.» و حمله ی شدیدی آغاز نمود که آنها گویی چون برگ کاه جلو شمشیرش به پرواز درمی آیند و بالاخره فریاد «صلح» از هر سو شنیده شد.

به مجرد اینکه شتر از پهلو و سینه به زمین افتاد، دشمن به طرف بیابان فرار کرد و عایشه را در بحبوحه ی جنگ تنها گذاشت، اما هزاران نفر برای سرپا نگاه داشتن شتر کشته شده بودند.

عایشه با مشایعت برادرش محمد بن ابوبکر به منزل صفیه دختر حارث در بصره فرستاده شد و سپس امام علی علیه‌السلام احترام به سوی مدینه روانه کرد.

این جنگ در یک بعدازظهر شروع و همان بعدازظهر هم خاتمه یافت و از لشکر بیست و دو هزار نفری امام علی یک هزار و هفتاد نفر کشته شدند و از لشکر سی هزار نفری دشمن هفده هزار نفر به خاک هلاکت افتادند.

وقتی که امام علی علیه السلام غالب شد، به جای اینکه او را از خطایی که کرده سرزنش نماید، به حد کافی با او مهربانی نمود.

او همچنان بر کینه توزترین و سرسخت ترین دشمنانش مثل مروان، عبدا لله بن زبیر و دیگران در این جنگ پیروز گردید، اما آنها مورد عفو و بخشش قرار گرفتند تا هر کجا می خواهند بروند «به همان طریقی که بت پرستان پس از فتح مکه به دست پیغمبر صلی و علیهم گردیده و آزاد شدند».

وقتی برای کشته شدگان در جنگ دعا می کرد، شنیده شد که می فرماید : «پروردگارا اگر اینها نادانسته و یا برای برقراری حق و عدالت با من جنگیدند آنها بی گناه بودند (امیدوارم مورد آمرزش قرار گیرند).»

تا آنجا که تاریخ به خاطر دارد هیچ فرماندهی تاکنون پس از پیروزی چنین با گذشت و با سخاوت رفتار نکرده است.

عفو و گذشت امام علی علیه السلام آن است که بتوان به حساب آورد.

او در نامه ی مشهورش به مالک اشتر فرماندار مصر نوشت : «مردم معمولاً در معرض ضعف و ناتوانی هستند و آنها ممکن است به عمد یا غیر عمد اشتباهاتی مرتکب شوند . تو بایستی آنها را عفو نمایی. اگر می خواهی خدا تو را عفو نماید، برای عفو و بخششی که نموده ای پشیمان مشو و هرگاه کسی را تنبیه نمودی خوشحالی مکن.»

عزل معاویه

قطع نظر از سایر مشکلات و گرفتاریهای امام علی علیه السلام معاویه از جمله مسائلی بود که او در آغاز خلافتش با آن روبه رو شد.

موقعی که سوریه به دست مسلمانان فتح شد، یزید «پسر ابوسفیان» برادر بزرگتر معاویه توسط ابوبکر خلیفه ی اول، فرمانروای آن ناحیه گردید و سپس معاویه در زمان عمر خلیفه ی دوم جانشین او گردید.

بنابراین خاندان بنی امیه قبل از خلافت مولا امیرالمؤمنین مدت بیست و پنج سال بر سوریه حکومت می کردند. این زمان طولانی کافی بود که شخص هوشیار و زیرکی چون معاویه اقدامات اولیه را برای بسط حکومت خود به عنوان خلیفه مسلمین به جا آورد و او سرانجام موفق شد تا آن را انجام دهد.

او طبیعتاً در خاموش کردن صدای مخالفان بسیار استاد بود و ادعاها و خواسته های آنها را می دانست.

از طرف دیگر سوریه از ثروتمندترین کشورهای مستملکات اسلامی بود و معاویه که نسبت به هزینه کردن بیت المال بی توجه بود، به آسانی می توانست بر مشکلات غلبه کند و آنها که می خواستند خود را بر مردم تحمیل نمایند، در سوریه دور هم جمع می شدند و منتهای کوشش خود را در استحکام حکومت او به کار می بستند.

بعضی از خرده گیرها بر امام علی ایراد می گیرند و به این عقیده هستند که او قادر نبود امور مملکتی را اداره کند و نمی دانست چگونه از عهده ی وظیفه اش برآید، اما غافل از اینکه سایر اقسام حکومتها با حکومت اسلامی قابل مقایسه نیستند.

اختلاف در این است که در قانون شریعت به هیچ وجه تقلب، فریب و دروغ مصلحت آمیز وجود ندارد، از این لحاظ امام علی علیه السلام با معاویه که در مسایل دینی بی تفاوت بود کنار بیاید.

علاوه بر اینها او از بیعت با حضرت امتناع ورزیده بود. با وجود این حقیقت که تمام مسلمانها و اصحاب بزرگ پیغمبر، قلباً خود را تسلیم او کرده به همان قسمی که با خلفای سابق بیعت کرده بودند. «البته این عبارت آخری را خود امام در نامه ای به معاویه متذکر شدند تا راه بهانه را بر او ببندند.»

به هر حال چند نامه بین آنها رد و بدل شد. متأسفانه صلاح دید و نصیحتهای امام در معاویه تأثیری نداشت و عاقبت جنگ صفین اتفاق افتاد.

جنگ صفین

عاقبت معاویه تدارک جنگ دید و با چهل هزار سرباز رهسپار حوزه ی فرمانروایی امام علی شد. آنها به منطقه ای مرزی بین سوریه و عراق، به نام صفین رسیدند. معاویه زودتر از امام وارد آنجا شد و سرتاسر رودخانه را اشغال نموده، راه آب به طرف آبشخور را مسدود نمود به طوری که جز خودشان هیچ کس دیگر نمی توانست آب بیاشامد.

سپاه امام علی علیه السلام و بسیار تشنه بودند و متوجه شدند که آنجا جایی برای آنها نیست تا از آب استفاده کنند. دشمن به دقت بر روی آب نظارت داشت به طوری که گرفتن آب به آسانی میسر نبود. حضرت برای معاویه پیامی فرستادند ولی او از باز کردن راه آب امتناع ورزید. امام علی ناچار به افرادش فرمود: 'به پاخیزید و به وسیله ی شمشیر آب را در اختیار گیرید.'
این سربازان تشنه به نگهبانان آبشخور حمله ور شدند و آنها را پراکنده نموده، آنجا را در اختیار خود گرفتند.

اکنون عراقیه می خواستند معامله ی به مثل نمایند «مانع شوند که دشمن آب بردارد»، اما حضرت امام نمی خواست که بدی را با بدی جبران کند و فرمود: «هیچ کس را مانع از آب نشوید». بنابراین همه کس می توانست آزادانه آب بردارد. سپس امام علی علیه السلام نفری را به سوی معاویه فرستاد تا نتایج جنگ را به او اخطار نماید، باشد که با دلیل او را وادار به بیعت نمایند.

همچنین گروههای دیگری میانجی کردند تا از خونریزی جلوگیری شود اما معاویه مرتباً بهانه ی جنگ می گرفت و جواب می داد که اجازه نمی دهد خون عثمان پایمال شود. او پیراهن خون آلود عثمان را روی منبر مسجد شام آویزان کرده بود که هزاران نفر از مردم سوریه در اطراف آن برای بی گناهی عثمان گریه و زاری می کردند و قسم خورده بودند

که انتقام خونش را می گیرند، چون معاویه تقصیر را به گردن امام انداخته بود، شامیان به طرفداری معاویه بر علیه امام علی علیه السلام دامن می زدند.

معاویه از زمان خلیفه ی دوم عمر در سوریه یک حاکم مستبدی بود و هرگز تسلیم امام علی نمی شد تا مقامش را از دست بدهد. از این رو او مسلمانها را گرفتار جنگی کرد که اثر بد آن تا امروز هنوز باقی است. سرانجام جنگ درگرفت و سپاه نودهزار نفری امام علی با سپاه یکصد هزار نفری سوریه روبه روی هم قرار گرفتند.

در هفته ی اول هر روز چند مبارز از دو طرف جلو می آمدند و به یکدیگر حمله کرده و نفرات زیادی کشته می شدند و به این طریق جنگ گسترده شد زیرا در هر قدمی خون چون جوی روان بود.

در روز هشتم ابن عباس پسرعموی پیغمبر با مالک اشتر، دو مرد با جرأت و شهامت به جناحهای راست و چپ دشمن حمله کردند به طوری که لشکر سوریه چند دفعه عقب نشینی کرد. در روز نهم خود امام علی علیه السلام انسان جلو آمدند و چنان حمله ای به دشمن کردند که همه ی میدان جنگ تکان خورد و ردیفهای دشمن در میان تیرها و نیزه ها از هم گسیخت. امام علی جلو آمده و ایستاد در جایی که معاویه دیده می شد. امام او را به مبارزه طلبید و فرمود: «بیا به سوی من هر یک از ما که کشته شدیم دیگری فرمانروا باشد.» اگرچه عمروبن عاص مشاور معاویه او را تشویق و تحریک کرد ولیکن او شروع به عقب رفتن نمود به طوری که تاریخ نویسان می نگارند، امام علی چنان شجاعت و رشادتی در صفین از خود نشان داد که نظیرش به ندرت در تاریخ دیده می شود.

هر طرف که ظاهر می شد ردیفهای دشمن از هم می پاشید و آنها چون مور و ملخ جلو شمشیرش پراکنده می شدند. هیچ کس جرأت روبه رو شدن با او نداشت و گرنه در اولین حمله کشته می شد. به همین سبب گاهی امام اسب و لباس را عوض می کرد.

ناگهان در گیرودار جنگ مردی پرید جلو و به امام علی حمله کرد. اما او از خطر خود را کنار کشید و سپس چنان ضربه ای با شمشیر به پشتش فرود آورد که به دو نیم شد، به طوری که مردم فکر کردند ضربه به هدف نرسیده است اما وقتی اسبش به حرکت درآمد بدنش روی زمین افتاد. بعداً مردم فهمیدند که او امام علی در لباس مبدل بوده است. چند روزی به این طریق گذشت و سپاه عراق چند برابر از لشکر سوریه، به علت حملات کمرشکن و پی در پی در شب الحریر «الحریر یک لغت عربی است و به معنی از درد ناله و زاری کردن است که سگ از درد زوزه می کشد. افتادگان در میدان جنگ در آن شب از درد می نالیدند و گریه و زاری سر می دادند، آن شب را الحریر نامیده اند.» امتیاز داشت و آن شب یورشهای متوالی لشکر امام علی تا صبح به منتهای درجه رسید. اکنون تعداد کشته شدگان به سی هزار نفر رسیده بود.

در روز دهم مالک اشتر و عبدالله عباس دوباره سخت بر دشمن حمله بردند و مردانشان چنان روح فداکاری از خود نشان دادند که جرأت دشمن در هم شکست و نشانه های پیروزی عراقیها ظاهر گردید. موقعی که جنگ هنوز شدت داشت و دشمن دریافت که پیروزی با شمشیر امکان پذیر نیست، عمرو بن عاص که منافق و مشهور به زیرکی و بدجنسی بود نقشه کشید تا حقه ای بزند.

او به معاویه پیشنهاد کرد و گفت: «پاره های قرآن را بر سر نیزه ها بالا برده و سربازان دو طرف را دعوت کنیم تا قرآن را حکم قرار داده طبق آن رفتار نمایند، این عمل بین آنها دو دستگی ایجاد خواهد کرد، در نتیجه بسیاری از سربازان جنگ را متوقف خواهند کرد و دسته ای دیگر مایلند که ادامه پیدا کند. در پایان نتیجه به دلخواه ما خواهد بود زیرا به این طریق جنگ را برای مدتی به عقب می اندازیم و از این بدبختی و بیچارگی فعلی خلاص می شویم.»

پاره های قرآن بر سر نیزه ها بالا رفت و صورت جنگ را تغییر داد. وقتی که امام علی علیه السلام شدند قرآن اسباب نیرنگ و فریب آنها شده فرمود: «مبادا گول بخورید. آنها حيله گری می کنند تا از شکست آسوده و خلاص شوند، نه آنها علاقه و دلبستگی به قرآن دارند نه با دین سر و کاری، ما با آنها جهت پیروی از قرآن جنگ می کنیم.

جنگ را ادامه دهید تا بر این دشمن در حال مرگ پیروز شوید.» اما متأسفانه قسمت اعظم لشکریان امام بنای داد و فریاد گذاشتند، جلو آمده گفتند: «ما رأی و فتوای قرآن را ترجیح می دهیم و اگر شما به دعوت قرآن پاسخ ندهید ما همان معامله ای که با عثمان کردیم با شما هم رفتار می کنیم. شما بایستی فوراً جنگ را متوقف سازید.»

امام علی منتهای کوشش را انجام داد تا به آنها بفهماند، ولیکن دلایل او به خرجشان رهی رفت.

آنها سخنان حضرت پیغمبر را فراموش کرده بودند: «علی علیه السلام همراه و ملازم قرآن است و قرآن هم پیوسته با اوست. آنها از هم جدا نمی شوند تا نزد من به حوض کوثر برسند»

«الف - حافظ ابن مردویه، در کتاب مناقب،

ب - حافظ هیثمی، در کتاب مجمع، جلد هفتم، صفحه ی ۲۳۶،

ج - حکیم نیشابوری، در کتاب مستدرک، جلد سوم، صفحه ی ۱۳۴،

د - امام فخر رازی، در کتاب تفسیر، جلد اول، صفحه ی ۱۱۱.»

(کوثر حوضی است پاک و مقدس در بهشت.)»

جنگ هنوز ادامه داشت و آنها امام را وادار کردند که پیغامی برای مالک اشتر بفرستند تا از میدان جنگ برگردد. «مالک اشتر به علت خلوص و ثبات قدم و استواری در دین از اصحاب درجه ی اول و بلند پایه ی پیغمبر بود و پیغمبر به او کاملاً اعتماد داشت. او در حقیقت در تمام مشکلات بازوی راست امام علی بود و علاوه بر شجاعتش قدرت زیادی

در سازماندهی و اداره‌ی کارهای دولتی داشت. همین قدر کافی است که خود امام فرمود :
'او با من آن چنان بود که من با پیغمبر خدا بودم.»

وقتی که مالک دستور را دریافت کرد، مایه‌ی تعجب او شد و گفت : «حالا وقت آن نیست که من جنگ را واگذارم. به امام علی بگو چند دقیقه‌ای صبر کند تا من با مژده‌ی پیروزی برگردم.» پیام مالک به امام داده شد، اما بسیاری از سربازان فریاد کشیده و اصرار داشتند که مالک هرچه زودتر برگردد.

آن مرد به سوی مالک برگشت و گفت : «آنها همه شورش کرده اند، هرگاه جان امام نزد تو عزیز است فوراً برگرد.» مالک اشتر چاره‌ای ندید جز اینکه خدمت امام برسد و پس از اینکه شورشیان را سرزنش نمود گفت : «طبق بیعتی که با امام نموده ایم اطاعت او بر ما واجب است.» اما متأسفانه آنها به دلایل او توجهی نکردند.

پس از آن دو طرف موافقت کردند که هر یک حکمی معرفی کند تا آنها موضوع خلافت را مطابق حکم قرآن اصلاح نمایند.

جنگ نهروان

عمرو بن عاص از طرف اهالی سوریه و ابوموسی اشعری از طرف عراقیها به امام معرفی شدند. امام علی در نظر داشتند که ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان نماینده ی خود معرفی فرماید اما آنها به او گوش ندادند و به ابوموسی اشعری چسبیدند . بعضی از جاسوسان معاویه با تعدادی از سرکردگان لشکریان امام چون اشعث ابن قیس کندی در تماس بودند و سعی می کردند که شرایط را بدتر کنند.

تاریخ نگاران می نویسند: ابوموسی مرد احمقی بود و اعتماد و اطمینانی به امام نشان نداده بود. او حتی مانع می شد که مردم به سپاه امام در جنگ بصره ملحق شوند.

وقتی که شورشیان درباره ی معرفی ابوموسی به عنوان حکم اصرار می کردند، امام فرمود: «حالا که به اندرز من گوش نمی دهید راه خودتان را انتخاب کنید . آن زمان دور نیست که شما به علت کارهای خلافتان دستهای خود را با دندان گاز خواهید گرفت.» سرانجام عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری به عنوان دو داور انتخاب شدند و با هم مشورت نموده، تصمیم گرفتند که هر دو، معاویه و امام علی، را از خلافت عزل کنند تا مردم مرد لایق و صلاحیت داری را برای این منظور انتخاب نمایند.

بعد از انجام تشریفات ظاهری عمرو به ابوموسی گفت: «آن خلاف ادب است که من از تو پیشی بگیرم، تو از من سالمندتری، بنابراین اول تو مردم را مطلع نمای .» ابوموسی در حالی که از چاپلوسی عمرو به خود می بالید، جلو جمعیت آمد و گفت: «ما دو نفر بنا را بر آن گذاشتیم تا معاویه و امام علی را عزل نماییم و متعاقب آن به مسلمانان حق می دهیم تا خلیفه ای را که می پسندند انتخاب نمایند.»

سپس نوبت عمرو شد و گفت: «ای مردم اکنون شنیدید که ابوموسی علی را از مقام خود معزول و آن از طرف من تأیید می شود اما دلیلی ندارد که من معاویه را عزل نمایم،

من او را به عنوان خلیفه منصوب می‌کنم.» به محض اینکه عمرو کلماتش را پایان داد، مردم نسبت به رأی حکمین سخت اعتراض کردند اما توجهی به اعتراض آنها نشد. ابوموسی با صدای گرفته بر سر عمرو داد کشید و گفت: «تو به من حقه زدی و مانند سگی می‌باشی که اگر بر او چیزی بار کنند پارس می‌کشد و اگر هم او را ول کنند باز پارس می‌کشد.» عمرو جواب داد: «مَثَلٌ تو چون خری است که کتابهایی بر آن بار کرده باشند.»

به هر حال فریب و حقه عمرو قدرت معاویه را بیشتر از قبل نمود. مردمان ساده لوحی که امام را مجبور کردند تا حکمیت را بپذیرد نسبت به دو حکم خوش بین بودند چرا که تصور می‌کردند آن دو نفر طبق قرآن داوری خواهند نمود اما آنها به هیچ وجه به قرآن توجه نکردند، در صورتی که تعدادی از آیات قرآن به امامت امام علی را اشاره می‌کنند و مسلمانان باید از آن پیروی نمایند.

قرآن می‌گوید: «شما که ایمان آورده اید قرین راستگویان باشد.» (سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۹). «بسیاری از مفسرین اهل سنت و جماعت نوشته اند، راستگویان محمد صلی و سلم علی و آله و انبیا علیهم السلام یعنی مسلمین بایستی از آنها پیروی کنند.»

الف - امام ثعلبی، در کتاب کشف البیان،

ب - جلال الدین سیوطی، در کتاب درالمنثور،

ج - حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء،

د - شیخ سلیمان حنفی، در کتاب ینابیع الموده،

ه - محمد بن یوسف گنجی، در کفایة الطالب.»

حکمین فرمایش پیغمبر را فراموش کرده بودند که فرموده بود:

«علی داناترین و بهترین قضاوت کنندگان و برترین از همه شما است . مخالفت با گفتار و داوری اش مخالفت با من است و مخالفت با من انکار خداست و آن به کفر نزدیک است.»

آیا می شود که این شرح کوتاه داوری برای مسلمانان راهنما باشد تا با فریب و نیرنگ دشمن به دام نیفتند یا قرآن و سنت و روش پیغمبر وسیله ای برای تأمین قدرت و یا فراهم کردن خواسته های دنیوی «پول و مقام» گروه هایی از مردم به کار برده نشود. بسیار باعث تأسّف است بعضی از قدرتها اسباب نیرنگ و فریب را به کار می گیرند تا ملتها و مردم فقیر را تحت عنوان «انسانیت» استثمار کنند.

امام علی علیه السلام بودند که دانش و دین هر دو بایستی در خدمت انسان قرار گیرد و چنین می فرمایند: «خدا مردم نادان را مجبور نکرده است (واجب شرعی نیست) که کسب دانش کنند اما دانشمندان را ملزم کرده است که (مردم را) آموزش دهند .» (نهج البلاغه، سخنان کوتاه آن حضرت، شماره های ۴۳۹ و ۴۷۰).

باز می فرماید: «کسی که تجارت را پیشه ی خود قرار دهد و نسبت به احکام دین نادان باشد به رباخواری می افتد.» (نهج البلاغه، سخنان کوتاه آن حضرت، شماره های ۴۳۹ و ۴۷۰).

جنگ نهروان

پس از نصب حکمین مردمی که به امام علی اصرار می کردند تا حکمیت را قبول کند، چنین اظهار عقیده کردند که نصب کسی جز خدا به عنوان حکم بدعت است. همان طور که قرآن می گوید: «تصمیم گرفتن فقط با خداست.» (سوره ی انعام، آیه ی ۵۷) چون حضرت علی حکمیت را قبول کرده از دین برگشته است. البته آنها معنی آیه را از جای خود منحرف نموده و بدین وسیله موجب شدند که مردم ساده لوح و بی اطلاع از معانی قرآن، از سپاه امام علی جدا شوند.

وقتی امام به این توطئه ها آگاهی یافت، چند نفر از اصحاب پیغمبر را به سوی آنها فرستاد و سپس خود امام بهار دوگاه آنها رفت و آن عده پس از دلایل قانع کننده ای متفرق شدند.

وقتی آنها وارد کوفه شدند، مجدداً شروع به شایعه پراکنی نمودند که امام علی قرارداد حکمیت را زیر پا گذاشته و قرار است دوباره با سوریه جنگ کند. امام علی عليه السلام آنها را با دلیل تکذیب کرد.

این مردم بر علیه او شورش کردند و در جایی به نام نهروان نزدیک بغداد اردو زدند. این گروه از مردم را «خوارج» گویند. وقتی که امام علی رأی حکمین را شنید به آنها نوشت که حکم داوران مطابق دلخواه خودشان بوده و با قرآن مطابقت ندارد و برای او قابل قبول نیست. بنابراین او تصمیم گرفته است با سوریه بجنگد و خوارج بایستی در این جهاد مقدس شرکت کنند.

اما آنها در جواب نوشتند: «از آن زمان که شما حکمیت را قبول کرده اید، از دین برگشته اید. چنانچه شما به اشتباه خود اعتراف نموده توبه کنید ما در این خصوص فکر می کنیم و سپس به اطلاع می رسانیم که چه اقدامی خواهیم کرد.»

از مفاد این نامه معلوم می شد که آنها در حال شورش و طغیان هستند.

امام علی علیه السلام هی حاضر و مجهز کرده بود تا به سوی سوریه حرکت دهد، اما سربازانش اصرار داشتند ابتدا با خوارج تسویه حساب کنیم زیرا آنها فرماندار نهروان را با کنیزش که حامله بوده کشته بودند و همچنین خون سه بانوی بی گناه دیگر را هم ریخته و مرد دیگری هم که برای تحقیق فرستاده شده بود به قتل رسید.

امام علی علیه السلام خوارج برگشت و پیغامی برای آنها فرستاد که قاتلین فرماندار و کشتگان زنها را برای تنبیه تحویل دهند اما آنها جواب دادند که «ما همه با هم آنها را کشته ایم».

امام علی علیه السلام معلوم نمی خواست که جنگ را اول شروع کند، بنابراین مردی را با پیام صلح به سوی آنها فرستاد، در نتیجه بسیاری مردم از خوارج جدا شده و به سپاه امام علی ملحق گردیدند. آنها که باقی ماندند حدود چهارهزار نفر بودند که اهمیت نمی دادند بکشند یا کشته شوند.

به طوری که قبلاً گفته شد، او از سربازانش جلوگیری کرده بود تا به دشمن حمله کند، اما آنها تیرها را در کمان و شمشیرها را از غلاف کشیده بودند.

در این وضعیت بحرانی، امام علی به آنها اخطار کرد که جنگ به ضرر آنها تمام خواهد شد اما آنها چنان داغ بودند که ناگهان به سپاه امام حمله کرده باعث یک جنگ خونین گردیدند به طوری که امام قبلاً پیش بینی کرده بودند تمام آنها جز نه نفر کشته شدند که آن نه نفر برای نجات جانشان از میدان فوار کردند و از لشکر امام فقط هشت نفر به شهادت رسیدند.

عجبا! چه کسی بیشتر از امام علی از ستمگران جور دیده است «عذاب کشیده است».

آنها که مردم را بر کشتن عثمان تحریک و به دفعات کشتن او را تجویز می کردند، تقصیر را به گردن او گذاشتند و به بهانه ی خونخواهی خون عثمان بر ضد او قیام کردند.

آنها که اصرار داشتند دستش را بگشایند تا بیعت کنند، عهد خود را شکستند و جنگهای
جمل «جمل به معنی شتر است و این جنگ را جنگ جمل گویند چون عایشه زوجه
پیغمبر سوار بر شتر در میدان جنگ حاضر شد» و جنگ نهروان را به وجود آوردند، هر
آینه حکمت را قبول نمی کرد به مرگ تهدید می شد و وقتی آن را قبول کرد متهم به فساد
عقیده گردید و از او می خواستند توبه کند و مهمتر از همه، او اولین مردی بود در اسلام که
با ساخت و پاختهای سیاسی حق او غصب شد.

در همین زمان معاویه تصمیم به توسعه متصرفات خویش گرفت و سپاهیانش را به
شهرهای مختلف حوزه ی امام بسیج کرد.
او ایجاد ناامنی می کرد به طوری که امام نمی توانست آسوده خاطر باشد تا به سایر
امور مسلمانان پردازد.

او گروههای بسیاری را برای غارت شهرها و کشتن هر که را مخالف می یافتند به راه
می انداخت تا در ضمن، اجباراً زمینه ی بیعت با خودش را فراهم کند.
حضرت پیغمبر صلی و قبله علیه السلام علیه السلام فرمود: «بوالله لو بعد از من با نقض کنندگان
بیعت (آنها که اطراف شتر عایشه را گرفتند) و ستمگران (مردم شام) و آنها که از دین
برگردند (خوارج) جنگ خواهی کرد.»

پیغمبر، آن مربی بزرگ، مردم زمان خود را طوری تربیت کرد که توانستند دنیای متمدن
آن روز را در ظرف مدت نیم قرن وادار به تسلیم نمایند زیرا آنها به آسانی می توانستند بر
هوی و هوس خود چیره شوند. در نتیجه ی تعلیم و تربیت اخلاقی و اجتماعی او، آن مردم
کشته شدن و مردن را برای رسیدن به هدفشان به هیچ می شمردند «اهمیت نمی دادند».
در حقیقت پیروزیهای پی در پی مسلمانان در صدر اول اسلام از هر حیث مربوط به
اخلاق و مسلک آنها بود. در زمان ابوبکر و عمر این اصول اخلاقی هنوز رعایت می شد
اما در زمان خلافت عثمان مردم از لحاظ اخلاقی تنزل کردند.

از طرف دیگر کشورهای بسیاری فتح شد که مقدار زیادی کالا و غنائم جنگی به تصرف آنها درآمد و در نتیجه آنها زندگی را در تنعمات به تنبلی می گذراندند. آنها زندگی پرهزینه و اشرافی را در ایران و رُم تجربه کردند و به نسل جدید اینگونه تفهیم کردند که هیچ کس بدون ثروت نمی تواند در آسودگی و فراغت زندگی کند.

از این رو سیاست خلافت اسلامی هم به هواخواهی از سلطنت و استبداد تغییر یافت و این جوّ کاملاً مساعد بود برای مردی چون معاویه که جاه طلب بود و می خواست پایه های سلطنت موروثی را به جای خلافت اسلامی استوار سازد. بنابراین مردم دنیا دوست برای کمک به معاویه و استقرار حکومت او در شام متمرکز شدند.

اما امام علی علیه السلام است سنت پیغمبر و سادگی زندگی در زمان شیخین «ابوبکر و عمر» را دوباره زنده شود و برای این منظور آنقدر پافشاری نمود تا عاقبت او را به شهادت رساندند.

مورخان می نویسند: امام حسن علیه السلام امام علی که مدافع و ناصر دین بود به معاویه اعلام جنگ داد و در سخت ترین مرحله ی جنگ بعضی از سران لشکرش پول قابل ملاحظه ای از معاویه گرفتند و او را بی دفاع در برابر دشمن تنها گذاشتند.

او به دلیل مشکلات موجود با معاویه کنار آمد «قرارداد صلح امضاء کرد» و معاویه برخلاف قرارداد فرزندش یزید را ولیعهد و جانشین خود معرفی کرد.

دست زدن به این کار دقت زیادی لازم داشت زیرا یزید سر تا پا عیب بود و بدنامی و شرارت او زبانزد مردم بود.

معاویه برای اینکه راه را برای این منظور باز کند، حضرت امام حسن را مسموم ساخت و با اجبار یا پرداخت پول و هدایا به مخالفان، یزید را جانشین خود ساخت.

قیام شجاعانه ی امام حسین علیه السلام دیگر امام علی که پایان تأسف باری داشت، باز در نتیجه ی ناسازگاری مردم با اخلاق خوب و پسندیده و عدم وجود جوّ مساعد برای

خلافت الهی بود. آن نشان می داد که مردم وابستگی های مادی را بر اخلاق ترجیح می دادند. «امروزه هم همان حالت و وضع در دنیا معمول است، زیرا نژاد پرستی و تبعیض بی جهت که باعث این همه آوارگی و بدبختی میان مردم شده، ناشی از رفتارهایی است که مبنای اخلاقی ندارند و در نتیجه اغلب کشورهای کوچک قربانی هوی و هوس دولتهای بزرگ می گردند.»

چون امام حسین بزرگترین مبارز و فداکار بر ضد استبداد و ظلم بود، دور از انصاف است که این جانب مختصراً شرح فداکاری او را بر علیه بی عدالتی و ستم، به اطلاع خوانندگان نرسانم.

بعد از مرگ معاویه تمام مسلمانان خواه و ناخواه با یزید بیعت کردند جز چهار نفر که امام حسین **علیه السلام** آنها بود.

پس از مرگ معاویه، مردم کوفه حضرت امام حسین را دعوت کردند تا آنها را به راه راست هدایت فرماید «امام آنها باشد» و با ارسال بیست و پنج هزار نامه ا و را دعوت نمودند تا به کوفه عازم گردد. در ضمن امام حسین **علیه السلام** تحت فشار فرماندار مدینه قرار داشت تا برخلاف میلش با یزید بیعت کند.

اما امام مدینه را در هنگام شب با خانواده اش به سوی مکه ترک نمود. آنها نقشه خود را در مکه پیگیری کردند و قصد داشتند این مانع را بر سر راهشان رفع کنند حتی اگر با کشتن او تمام شود. ولکن او برای اینکه احترام کعبه را نگه دارد راه خود را به سوی کوفه پیش گرفت.

در راه کوفه او با یک هزار سرباز مسلح روبرو گردید که فرماندهی آنها به حضرت پیشنهاد کرد تا با یزید بیعت نماید. در غیر این صورت آن حضرت اجازه نداشت که به کوفه وارد شود. امام حسین پیشنهاد او را قبول نکرد و مجبور شد او با همراهان در بیابان گرم و سوزانی به نام کربلا چادرها را برپا کنند.

فرماندار کوفه در ظرف مدت چهار روز یک لشکر سی هزار نفری را به کربلا اعزام داشت تا او و خانواده اش را محاصره نمایند و به منظور اینکه او را از تشنگی و آوارگی وادار به تسلیم نمایند، دستور داد تا راه آب را بر او و خانواده اش ببندند، به طوری که کسی جز خودشان نمی توانست آب بیاشامد، آنها آن چنان بر او سخت گرفتند که فریاد تشنگی کودکان از دور شنیده می شد.

وقتی که امام حسین به کربلا رسیدند، هزار نفر با ایشان بودند و امام به آنها اختیار دادند که با ایشان بمانند یا آنجا را ترک کنند، زیرا امام در این سفر با کمال تأسّف به قتل می رسیدند.

آن عده او را ترک کردند و فقط هفتاد و دو نفر که شامل فرزندان و برادران و برادرزادگان هم می شد، جهت حمایت و یاری او باقی ماندند.

هر یک از آنها کلماتی اظهار داشتند که دالّ بر خلوص و صمیمیت آنها بود.

به هر حال آنها بسیار تشنه بودند و بدتر اینکه دشمن نسبت به کودکان و سالمندان هم ترحّم نمی کرد. سه روز بود آب در چادرها یافت نمی شد و تمام، مخصوصاً بچه ها سخت تحت فشار تشنگی بودند. روز بعد در اول صبح دشمن تیرها را روی کمان گذاشت و به طرف خیمه های امام حسین نشانه رفت و آنها بدین وسیله اعلام جنگ نمودند. در این حمله چند نفری از یاران امام حسین به شهادت رسیدند و سپس آنها یکی پس از دیگری جلو دشمن آمده و هر یک نسبتاً تعداد زیادی از آنها را به خاک هلاکت افکندند. سپس نوبت جانبازی به خود امام رسید، به طوری که سبب شد تا دنیا را به تحسین وادارد.

مردی را در نظر بگیرید که بسیار خسته و تشنه و از صبح تا ظهر گرفتار مشکلات زیادی بوده و بارها از اسب سوار و پیاده شده تا بدنهای پاک و غرقه به خون شهدا را به

خیمه گاه منتقل نماید. در این لحظات بحرانی، دشمن پیشنهاد می کند که چاره ای نیست یا باید کشته شود یا با یزید بیعت نموده جان به سلامت بیرون برد.

امام حسین علیه السلام «آن حرامزاده (ابن زیاد فرماندار کوفه) مرا وادار کرده تا یکی از دو چیز را انتخاب نمایم: مرگ یا ذلت و خواری تسلیم، ما هرگز زندگی با این اشرار و فرومایگان را، بر شهادت در راه خدا ترجیح نمی دهیم و در خانواده ما شهادت یک افتخار است.» سپس او بدنهای غرقه به خون شهدا را زیر آسمان در ردیف هم قرار داد تا ملکوتیان (آفریدگان دو عالم) را به تحسین و تمجید وادارد.

سپس برای آخرین خداحافظی به طرف چادرهای زنان و کودکان رفت. آنها دور او را احاطه کردند و برای غریبی و تنهایی او نوحه سرایی نمودند. او با نرمی و مهربانی آنها را تسلی داد و به آنها فرمود: که در برابر مصیبتها چاره ای جز صبر نیست و سپس عازم میدان جنگ گردید.

طبق رسوم دیرینه او برای جنگ تن به تن مبارز طلبید و به این طریق تعدادی از شجاعان دشمن را سر به نیست کرد. از آن به بعد کسی جرأت نکرد به تنهایی با او رو به رو شود. بنابراین تمام دشمن یک حمله ی دسته جمعی به امام نمود و او مرتباً حملات آنها را پس می زد. وقتی که آنها نتوانستند به این طریق نتیجه بگیرند، بدنش را با باران تیر و نیزه هدف قرار دادند.

در این لحظه دشمن شروع به دویدن به سوی خیمه ها کرد، اما او با صدای بلند فرمود : «اگر شما اخلاق و دین ندارید، همان طور که رسم و آیین قومی شما ایجاب می کند لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید.» آنها برگشتند و با کمال تأسف کارش را ساختند.

یک بانوی دانشمند انگلیسی در دایرالمعارف قرن نوزده فرانسه مقاله ای تحت عنوان سه شهید، نوشته است. به طور خلاصه او می نویسد: «تا آن جا که تاریخ به یاد دارد سه مرد

عالیقدر بودند که جان خودشان را برای بالا بردن کلمه حق و بسط عدالت و آزادی به خطر انداخته و گوی سبقت را از سایر جانبازان ربودند:

(اولین مرد سقراط فیلسوف نامدار یونان قدیم بود و دومی حضرت عیسی مسیح و آخرین آنها امام حسین علیه السلام امامی حضرت علی علیه السلام دختری پیغمبر اسلام بود). البته باید دانست که فداکاری امام حسین از حیث درجه بالاتر از دو نفر اولی است زیرا او خانه و دیار خود را ترک و به غربت کوچ کرد و گرفتار مشکلات بسیاری شد، به طوری که یاران و افراد خانواده اش در حالی که بسیار تشنه بودند در برابر جشمانش کشته شدند و خودش نیز به طور غم انگیزی مقتول گشت، در حالی که می دانست در آینده ای نزدیک زن و بچه هایش اسیر شده، روانه ی کوفه خواهند شد.»

این مختصری از داستان مصیبت بار بزرگترین فداکار و جانباز بر ضد استبداد و ظلم و ستم بود که تمام خوشی ها را بر خود حرام کرد و نمی خواست خود را به خواری و ذلت تسلیم کند و با نابکاران سازشکاری نماید.

اجازه فرمایید به مطلب اصلی خودمان برگردیم.

بعد از جریانات حکمیت، معاویه به شهرهای حوزه ی حکومت امام علی حمله ور شده و بدین طریق کشتار و غارت در همه ی اطراف بسط می داد و بدین وسیله موجب ترس و وحشت ساکنان اطراف کوفه می شد.

امام علی علیه السلام دعوت به جنگ و تعقیب دشمن می کرد اما جواب مثبتی داده نمی شد و به نظر می رسید که مردم از شرکت در جنگ کراهت دارند. او آنها را دوباره نصیحت فرمود تا لااقل جهت حفظ سرزمین خودشان هم شده در جنگ شرکت کنند. تا اینکه سرانجام یک نیروی چهارهزار نفری قیام کرد تا دشمن را تعقیب نماید که در نتیجه دشمن جلو آنها فرار نمود.

چند روزی قبل از اینکه حضرت به شهادت برسد، فرماندهان سپاه را دعوت کردند و پس از اینکه آنها را به علت تنبلی و بی میلی به جنگ سرزنش نمودند، چنین اظهار داشتند: «من تصمیم گرفته ام که با شامیان به مبارزه برخیزم، هرگاه کسی به کمک من نیاید من به اتفاق خانواده ام تنها به سوی آنها خواهم رفت.»

آنها می دانستند که او هر چه بگوید عمل می کند، از اینرو آنها به جمع آوری سپاه پرداخته و گفتند: «آن کسر شأن ماست اگر او تک و تنها کشته شود.» برای اجتناب از این ننگ، چهل هزار سرباز مسلح آماده ی جنگ شدند. آنها تصمیم گرفتند تا آخرین نفس با معاویه جنگ نمایند، که متأسفانه دست جنایتکار ابن ملجم زندگی بزرگ پیشوای مؤمنین را خاتمه داد.

آن بسیار باعث تأسف است که عمرش وفا نکرد تا به هدفش برسد و موقعی که محاسن شریفش از خون سرش رنگین شد، فرمود: «به خدای کعبه (از غصه و رنج) خلاص شدم.» آری او دچار یک رشته حوادث شده بود که جز غصه خوردن کاری نمی توانست بکند. اگرچه بسیاری از مردم شیفته ی صفات عالی او شده بودند، ولی آنها که در زمان عثمان ثروت زیادی جمع کرده بودند و تحمل عدالت او را نداشتند، اغلب فتنه به پا می کردند تا حکومتش را سرنگون سازند.

از طرف دیگر امام نمی توانست در برابر استبداد معاویه و بدکرداری مأمورینش و همچنین صرف بیت المال در راه اغراض شخصی و منظوره های سیاسی خونسرد و بی تفاوت باشد و مهمتر از همه او می بایست در برابر خواسته های غیرقانونی اقوام و خویشان نیز مقاومت کند تا اینکه شأن و مقام دین کاسته نگردد.

تعدادی از خرده گیرها تقصیر را به گردن او می اندازند و می گویند آیا بهتر نبود که او مسؤولیت را بعد از مرگ عثمان قبول نمی کرد تا این چنین گرفتار مشکلات زیاد نگردد و یا سرانجام او می بایستی از مقامش استعفا می داد و مردم را به خودشان واگذار می کرد

مخصوصاً وقتی که در میدان صفین جاسوسان معاویه مردم را بد راه می کردند تا نسبت خطا به او بدهند.

اما غافل از اینکه مردم به سوی او هجوم بردند و مصرانه خواهش کردند تا دستهایش را برای بیعت دراز کند، در صورتی که می دانستند او مردی است که هرگز به منافع مسلمانان به خاطر مصلحت این و آن غفلت نمی کند و از اینها گذشته طبق قانون شریعت وقتی که تعداد کافی افرادی هستند که از حق دفاع کنند علمای ربّانی وظیفه دارند که قیام کنند و حق از دست رفته مظلومین را از ستمگران پس بگیرند.

او می گوید: «به خدایی که دانه را می شکافد تا نمو کند و آن خدایی که تمام مخلوقات را آفریده است، اگر مردم با دلیل مرا وادار به موافقت نکرده بودند و اگر تعهدی بین علما و خدای تبارک و تعالی نبود، تا آنها آرام نشینند وقتی که می بینند مظلومین از ستم خسته شده و وامانده اند و از دست ستمگران کاردشان به استخوان رسیده، من ریسمان خلافت را به گردنش می انداختم و همان کاری می کردم که در روز اول پس از رحلت پیغمبر انجام دادم.»

در قسمت دیگری از همان خطبه می فرماید: «مردم برای بیعت با من از همدیگر پیشی می گرفتند، همان طور که شتران تشنه با جست و خیز به سوی آبشخور خود حمله ور می شوند. مردم اطراف مرا از هر طرف احاطه کردند به طوری که نزدیک بود حسن و حسین زیر پا لگدمال شوند.»

از طرف دیگر هر آینه بنا بود معاویه بر سپاهی چون عراقیها فرمانروایی کند، او هم گرفتار زحمات زیادی می شد به طوری که معاویه خودش به دوستانش گفته است: «من بر مردم احمقی حکم می رانم که آنها کورکورانه از من اطاعت می کنند، اما پیروان امام علی همه در مسایل دینی با هم رقابت دارند و با جدیت مطالب شرعی را دنبال می کنند و گاهی راجع به آنها با خود امام علی بحث و منازعه می نمایند. در نتیجه هیچ مطلب پنهانی

درباره ی امور مملکتی نیست که او آن را جلو مردم باز نکند اما من کارهایم را پنهان و محفوظ می دارم و آن سرّ موفقیت من است.»

امام علی فرموده است: «معاویه از من هوشیارتر نیست او متملق است و به مردم حقه می زند.»

صفات انسانی امام علی

قریش از قوی ترین قبایل عربستان بود و به شاخه هایی چند تقسیم می شد که خانواده ای امیه و هاشم از آنها بودند. این دو خانواده به علت داشتن جرأت، سخاوت، شجاعت، فصاحت و خوش بیانی معروف بودند، اما خانواده هاشم علاوه بر اینها به علت تقوا و پاکدامنی ترجیح داده می شد، زیرا محمد صلی وینموبیرگه سلام الله علیه و آله و سلم این خانواده برگزیده شد.

تمام صفات مذکور در ذات و طبیعت امام علی علیه السلام بود زیرا پدر و مادرش هر دو از خانواده هاشم بودند.

مورخین می نویسند: امام علی از کودکی تحت سرپرستی پیغمبر قرار گرفت. او کودک با استعدادی بود و با آموزش و تربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رشد و نمو نمود. قوای عقلانی و ذهنی و قوه ی ادراک او، آنچنان تند و سریع بود که در سن نه سالگی به محمد ایمان آورد، آن ایمانی که خیلی بیشتر از آنچه شخص بتواند در آن سن و سال تشخیص دهد و در آن زمان برای هیچ کس مثل حضرت علی علیه السلام فرصت مناسب به دست نیامد.

منظور اصلی تعلیمات پیغمبر، پرستش خدای یکتا که سرچشمه ی رحمتهای بی پایان است، و فرقی بین دو نفر نیست مگر به پرهیزکاری و دانش، و تمام مردم در برابر خدا مساوی اند چه سیاه و چه سفید، زیرا همه ی مردم از خاک آفریده شده اند و عاقبت ب ه خاک برمی گردند، در نتیجه این تربیت، انسان به ارزش خود پی می برد و فقط خدا را پرستش می کند و عقیده به سایر چیزها در امور بی اثر و بی نتیجه است، بنابراین هیچ کس حق ندارد به واسطه ی اشراف زادگی و حسب و نسب زورگویی کند و هیچ کس نبایستی به خاطر ثروت و دارایی دیگری به او تعظیم نماید.

امام علی علیه‌السلام چگونه تعلیمات در مکتب پیغمبر پرورش یافت و اساس کارهای او بر این قبیل آموزشها قرار داشت و از صفات خوب و پسندیده او اعتماد به نفس بود. گویا مقدر شده بود او جانشین پیغمبر گردد تا پیام و نتیجه ی نبوت را ادا مه دهد اما تاریخ می گوید کسی که می توانست این وظیفه ی الهی را پی گیری کند، خانه نشین شد و مردم از تعلیمات او دور نگه داشته شدند. البته اعتماد به نفس شامل کلیه ی صفات قابل تحسین است مثل شجاعت و جرأت و عفو و بخشش و غیره. او در ده سالگی در جواب پیغمبر گفت: «من به تو ایمان می آورم و از تو حمایت می کنم در جایی که بزرگان قریش به واسطه ی دین جدید در غضب بودند.» تاریخ نشان می دهد که هر چه گفت عملی کرد. نشانه های بسیاری از جرأت و شجاعت سرتاسر زندگی اش ظاهر شده اند، چه در عمل و چه در گفتار.

او در شب هجرت «مهاجرت پیغمبر از مکه به مدینه به علت آزار مردم» در بستر پیغمبر خوابید تا او را از شر دشمن نجات دهد. با وجود خطرهای بزرگی که او را برای آن کار تهدید می کرد، جان خود را به خطر انداخته آن کار را انجام داد. از آن زمان که اولین جنگ با بت پرستان مکه در گرفت، تا آخرین جنگ او با خوارج نهروان، جنگ آوری نبود که جلو او بیاید و کشته نشود و از ترس جان فرار نکند. او چنان بی باکانه به دشمن حمله می کرد که گویا به استقبال مرگ می رود یا مرگ از هیبت او فرار می کند.

جنگ تن به تن او در آغاز جوانی با یک قهرمان با تجربه و جنگجو چون عمرو بن عبدود که به اندازه ی هزار سرباز به حساب می آمد، داستان ساختگی نیست. امام علی علیه‌السلام زمین انداخت و سپس سرش را از تن جدا کرد. وقتی که او بر روی سینه عمرو قرار گرفت تا سرش را بگیرد عمرو جسارت کرده، آب دهان به صورت امام افکند.

او بلند شد و اطراف میدان شروع به قدم زدن نمود. وقتی که از او سؤال شد به چه سبب شروع به قدم زدن نموده، جواب فرمود: «من از عمل جسارت آمیز او به خشم آمدم و اگر سر او را در آن لحظه جدا کرده بودم من از خودم انتقام گرفته بودم، اما من با قدم زدن خشم خود را خاموش تا کارم برای رضای خدا خالص باشد.» «این عمل حاکی از احساسات بی آلائی او نسبت به خدا بود. او همیشه قبل از شروع جنگ پیشنهاد صلح می داد، چون از صلح نا امید می شد، مبادرت به جنگ می نمود زیرا به عقیده ی او کسی که جنگ شروع کند در حقیقت ظالم است و روبه رو شدن با ظالم شرعی است.

برای این منظور بدون اسلحه در جنگ جمل جلو آمد تا با طلحه و زبیر که تا بن دندان مسلح بودند آشتی کند. در این جنگ او بر سرسخت ترین دشمنانش غالب آمد، سپس آنها را بخشیده، اجازه داد به هر کجا که می خواهند بروند در حالی که آنها به فرماندار بصره شبیخون زده و او را شکنجه داده بودند.

وقتی که امام در پایان جنگ رفت تا به عایشه تسلیم بگوید، بانوی خانه به نام صفیه جلو آمد و کلمات زشتی بر زبان جاری کرد زیرا او به واسطه ی از دست دادن شوهرش در جنگ داغ دیده بود. بعضی از اطرافیان امام خواستند او را تنبیه کنند اما امام مانع شد و فرمود: «او با من بدزبانی کرد و به من مربوط است که او را مجازات کنم یا عفو نمایم.»

سپس وارد اتاق عایشه گردید و به جای اینکه او را برای آن عمل زشت «بسیج سپاه بر علیه امام» مؤاخذه کند، او را محترمانه به مدینه فرستاد. وقتی که معاویه در صفین آب را بر روی سپاه امام بست تا آنها را با تشنگی وادار به تسلیم نماید و از باز کردن آب امتناع ورزید، عراقیها وقتی که با شمشیر مانع را برطرف و محل آبشخور را تصرف کردند می خواستند انتقام خود را از آنها بگیرند و مانع آب برداشتن دشمن شوند ولیکن امام فرمود:

«بہی را با بدی جبران مکنید، آن دور از انسانیّت است.»

دشمنانش «خوارج نهروان» اجازه داشتند که به کوفه آمده رفت و آمد نمایند با وجودی که در دسرهای زیادی فراهم می کردند، حقوق آنها را از بیت المال قطع نفرمود. در زمانی که خلیفه بود روزی در کوچه های کوفه عبور می کرد، با زنی برخورد نمود که کوزه ی آبی بر دوش حمل می کرد و مرتب نفس می زد . او پرسید : آیا کمک می خواهید؟ وقتی که فهمید شوهرش را در جنگ از دست داده و او را با چهار کودک تنها گذاشته است، امام برای کمک به آن زن به خانه اش آمد تا با او در کار خانه کمک کند. این طور شایع است که روزی او یک مرد مسیحی پیری را دید که باری سنگین بر پشت گرفته و با زحمت زیاد آن را حمل می کند . به نظر می رسید که او مجبور است در آن سن و سال برای گذران زندگی این چنین سخت کار کند، بنابراین به خزانه دار دستور فرمود که همه ماهه هزینه ی زندگی او را پرداخت نماید. امام علی علیه السلام طریق اساس بیمه های اجتماعی امروز را پایه گذاری کرد.

وقتی که به یک مسافرت کوتاهی اطراف کوفه رفته بود، در راه بازگشت با یک نفر کلیمی همسفر شد، آنها در موضوعات مختلف شروع به بحث و گفتگو کردند . موقعی که آن مرد کلیمی خواست از امام جدا شود، امام یک مسافتی با او همراهی کردند . آن مرد کلیمی علت آن را پرسید. امام فرمودند: «ما از ملازمت و دوستی با یکدیگر هر دو لذت بردیم، دوستی ما ایجاب می کند که مقداری راه از تو مشایعت کنم.» در نتیجه آن مرد کلیمی بعد از دیدن این همه تواضع و ادب خود را به اسلام تسلیم نمود.

آیا تاکنون شنیده اید کسی به بازماندگانش سفارش کند تا با قاتلش به مهربانی رفتار شود؟ هیچ کس جز علی نبود. او به فرزندش امام حسن علیه السلام «به او نگاه کن چگونه مضطربانه به این سو و آن سو نگاه می کند، همان شیرینی که من صرف می کنم به او نیز بنوشانید و همان خوراکی که خودتان میل می کنید به او نیز بخورانید.

اگر بهبودی حاصل نمودم من خودم بهتر می دانم با او چگونه رفتار کنم، در غیر این صورت اگر طاقت دیدن او را دارید عفو کنید و الاّ او را با یک ضربه به قتل رسانید. مبادا او را مثله کنید «اعضای بدنش را جدا جدا قطع کنید»، زیرا من از پیغمبر صلی و سلمیدم که می فرمود: «حذر کنید از مثله کردن اگر چه با سگ هار باشد». او پس از یک مکث کوتاه سپس فرمود: مبادا کسان دیگری را به اتهام دست داشتن در کشتن من به زندان افکنید یا به نام قتل خلیفه به ناحق خونریزی کنید.»

پرهیزکاری و دینداری امام علی

به طوری که قبلاً گفته شد قسمت جنوبی ایران، در زمان خلیفه ی دوم، عمر بن خطاب، به دست مسلمانان گشوده شد. هرمزان والی خوزستان با غلام جوانش ابولؤلؤ به عنوان غنایم جنگی به مدینه فرستاده شدند. این غلام جوان به مغیره که مردی با نفوذ و در تمام عربستان به سیاستمداری معروف بود، بخشیده شد. ابولؤلؤ شکایتی بر علیه صاحبش نزد عمر طرح کرد ولیکن عمر به دادخواهی او توجهی نکرد و عاقبت خلیفه به دست او کشته شد.

عبیدالله فرزند عمر، هرمزان را به اتهام دست داشتن در قتل پدر بدون اینکه دفاعیات او را گوش کند به قتل رسانید.

امام علی علیه السلام عمل به خشم آمد و به عثمان اصرار فرمود تا انتقام قاتل هرمزان را از کشندگانش بگیرد ولی عثمان به بهانه اینکه خانواده عمر از مرگ پدر داغدار هستند و برای آنها غیر قابل تحمل است تا دوباره داغدار شوند، اقدامی به عمل نیاورد.

اما امام علی علیه السلام خود را بر علیه فرزند عمر بروز می داد و می فرمود: «من نمی توانم زیر بار این بی عدالتی بروم، اگر بر فرزند عمر مسلط شدم طبق قانون شریعت و به قدر لازم او را تنبیه خواهم کرد.»

عثمان فکر می کرد اسلام یعنی برتری عرب بر غیرعرب اما برعکس امام علی علیه السلام عقیده داشتند، که «اسلام دین کامل و برای تمام بشر ایده آل است و آن منادی بی طرفی و تساوی حقوق انسانها می باشد.»

طبق قاعده کلی چیزهای ضد یکدیگر با هم جمع نمی شوند و به ندرت اتفاق می افتد که شخصی با یک یا دو خصلت پسندیده با صفات اختصاصی دیگری مشهور شود زیرا همه طبیعتی قبول نمی کند تا چند صفت انسانی را در خود پرورش دهد و هر صفتی یک

میزان رشد مخصوص به خود دارد و همچنین هر طبیعت انسانی زمینه ویژه ای برای ظهور صفات ویژه خود دارد، بنابراین هیچ گونه توافقی برای رشد و ظهور صفات مختلف بین آنها نیست و این ناسازگاری اجازه نمی دهد صفات دیگری رشد و نمو نمایند.

اصولاً فرماندهان بی باک و شجاع اغلب بی رحم هستند و ما با چشم خود می بینیم وقتی فرماندهی وارد شهر فتح شده می شود، آن را به آتش کشیده بدون رعایت حال سالمندان و کودکان با خاک یکسان می کند، اما امام علی علیه السلام کی و شجاعتش تا آن اندازه بود که جنگجویی جرأت روبه رو شدن با او نداشت، در همان حال برای زنی که چیز سنگینی را بر دوش گرفته یا بر مرد پیری که عذاب می کشد تا امرار معاش کند احساس رقت می کند و به کمک آنها می شتابد.

حضرت امام حسن به اتفاق جمعی از یارانش از کوچه های کوفه عبور می کرد که ناگهان ناله ای از خرابه ای شنید، حضرت وارد خرابه گردید. پیرمرد زمین گیری که سخت گرسنه بود مشاهده نمود. او گفت یک مرد خوش خلق و مهربانی هر روز می آمد و با خوشخویی مرا غذا می داد. امروز سه روز است که او سراغ مرا نگرفته است. امام حسن فرمود: آن مرد مهربان پدر من حضرت امام علی بود و امروز سه روز است که به قتل رسیده است.

آری، او هم نترس و بی باک بود، هم نسبت به فقرا مهربان. امام علی علیه السلام صفات متضاد را با هم داشت، مثل بزرگی با تواضع و فروتنی، جرأت با دوراندیشی و احتیاط، شجاعت با گذشت و اغماض، سخاوت و بخشندگی با میانه روی و عفو و بخشش با قدرت و توانایی.

و مهمتر آنکه کردار را با گفتار وفق می داد به طوری که او خودش فرموده است: «آنچه که من به شما می گویم انجام دهید من خودم اول پیش از شما انجام می دهم و آنچه را که من از شما نهی می کنم من اول آن را برای خودم قدغن می نمایم.»

قرآن می گوید: «شما که ایمان دارید چرا چیزها گویند که نمی کنید و نزد خدا سخت مورد غضب است که آنچه نمی کنید بگویند.» (سوره ی صف، آیات ۲ و ۳).

آری امام علی علیه السلام گفت عملی می کرد.

او در یکی از خطبه هایش می فرماید: «من شما را با عدالتم به لباس ایمنی و اطمینان پوشاندم و با گفتار و کردارم فرش فضیلت و تقوا را برای شما گسترانیدم.»

در زمینه ی صفت پسندیده او که مورد تحسین خدا واقع شد، حدیث معتبری نقل شده است: حضرت امام حسن و امام حسین در طفولیت دچار تب شدیدی گردیدند. والدین آنها امام علی علیه السلام فاطمه سلام الله علیها و همچنین کمک کار خانه به نام فِضَه نذر کردند که سه روز روزه بگیرند به امید اینکه خدا آنها را شفا بخشد.

در شب هنگامی که آنها خواستند روزه را به موقع افطار نمایند، مرد فقیری درب خانه را کوبید و تقاضای کمک نمود، آنها آن خوراک مختصری را که خودشان محتاج آن بودند به فقیر دادند. به همین طریق، دو شب بعد غذای افطاری خودشان را به یک نفر یتیم و یک نفر اسیر بخشیدند.

بنابراین چند آیه از قرآن این چنین نازل گردید: «آنها (نیکوکاران) به نذر وفا کنند و از روزی که شرّ آن انکارپذیر است (روز قیامت) بیم دارند، غذا را با آنکه احتیاج دارند به مستمند و یتیم و اسیر دهند... پس پروردگارشان از شرّ این روز نگاهشان دارد و آسانی و شادمانی پیششان آرد و برای آنکه صبر کردند بهشت و لباسهای ابریشمی پاداششان دهد.» (سوره ی دهر، آیات ۱۱ و ۸ و ۷ و ۱۲).

تمام مفسرین اسلامی چه سنی و چه شیعه این حدیث را زیر آیه های مذکور نقل کرده اند.

او همیشه به سربازانش می فرمود: نه فراری را تعقیب کنید و نه زخمی را در میدان جنگ بکشید.

یک روز در مسجد چنان با حرارت و فصاحت کامل جهت ترغیب مردم برای جهاد در راه خدا صحبت می کرد که یکی از دشمنانش از خوارج با تعجب بسیار گفت: «دریغاکه این بی دین چقدر دانشمند است.» بعضی از پیروان امام خواستند او را مجازات کنند، امام مانع شد و فرمود: «او فقط به من ناسزا گفت، من شخصاً بایستی مجازات کنم یا او را بیخشم.»

پرهیزکاری و دینداری امام علی

عمر ابن عبدالعزیز خلیفه ی اموی گفته است: «در دنیا شخص دیندار و پارسایی چون حضرت علی هرگز به وجود نیامده است.»

تمام محققین اسلامی به سادگی خوراک و لباس او اعتراف می کنند، یکی از دوستانش می گوید در آن زمان که امام خلیفه بود، من به ملاقات او رفتم که در حال خوردن یک قطعه نان خشک با مقداری شیر بود. من گفتم: ای امیرالمؤمنین چگونه با این قوت بخور و نمیر زندگی می کنید؟ جواب فرمود: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نان کهنه تر از این می خورد و لباسش هم خشن تر از مال من بود.

آن مافوق شجاعت است که کسی بتواند راحت زندگی کند و لکن خود را از خوشی ها محروم کرده و با یک خوراک ساده رضایت دهد.

اما آنها که با او موافق نبودند و نمی توانستند زیر بار عدالت او بروند و در جستجوی زندگی راحت و لذت بخش بودند به مردم فشار آورده، آنها را از حق خودشان محروم می کردند تا در زندگی کوتاه خودشان لذت ببرند.

او به فرماندار بصره می نویسد: «به خاطر داشته باش، هر کسی دنباله رو راه پیشوای خودش است و از او سرمش می گیرد، بدان که امام تو با دو تکه نان خشک و دو جامه کهنه و مندرس برای لباس قانع است. مسلماً تو نمی توانی اینگونه باشی، اما لااقل مرا در پرهیزکاری و درستی و عدالت کمک کن به خدا قسم من از این دنیا نه طلایی ذخیره کرده ام و نه پولی جمع آوری نموده ام.»

او اغلب می گفت: «چگونه راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند و در سختیها و گرفتاریهای مردم شرکت نکنم و در مشکلات نظیر آنها نباشم. آیا با شکم سیر استراحت

کنم و اطراف من شکمهای گرسنه باشند؟ من بایستی در پایین ترین درجه زندگی به سر برم تا اینکه فقرا به آسانی بتوانند فقر را تحمل کنند.»

او برای ملاقات با یکی از اصحابش به نام علاء بن زیاد به منزل او رفت. وقتی که خانه ی وسیع و باشکوه او را دید فرمود: «تو در آخرت به خانه ی بزرگتر از این احتیاج داری، اگر این طور می خواهی تو بایستی در این خانه مردم را پذیرایی کنی و رعایت حال اقوام و خویشان خود بنمایی و حقوق خدا (زکات و صدقات) را به این طریق بپردازی.»

سپس علاء گفت: «ای امیرالمؤمنین من از برادرم عاصم شکایت دارم که خانواده اش را ترک کرده و برای عبادت از خانه دوری می کند.» امام علی علیه السلام سراغ او فرستاد. وقتی که حاضر شد فرمودند: «ای کسی که دشمن خودت هستی، مطمئناً شیطان تو را گمراه کرده است. آیا به زن و بچه هایت رحم نمی کنی؟ آیا فکر می کنی که اگر آنچه را خدا برای تو حلال کرده است مورد استفاده قرار دهی، خدا تو را دوست نخواهد داشت.

اگر تو خانه و خانواده را ترک کنی، نسبت به خدا ناسپاس خواهی بود.» او گفت: «ای امیرالمؤمنین تو هم لباس زبر و خشن می پوشی و خوراک ساده می خوری.» امام فرمود: «لعنت بر تو، تو مثل من نیستی. خدا برای پیشوایان عادل واجب کرده است که خود را در سطح مردم پایین قرار دهند، به طوری که فقرا از فقر و نداری ناله نکنند.»

از این رو او با دست خود کفشهایش را تعمیر و لباس خود را وصله می زد.

حکایت می کنند که امام علی نخلستانی که حاصل کوشش خودش بود، به معرض فروش گذاشت تا پولش را صرف خیرات نماید. همین که فقرای مدینه آگاه می شدند، در مسجد، اطراف او را محاصره و او تمام پول را میان آنها تقسیم می کرد و اغلب دست خالی به خانه می رفت، در حالی که خانواده ی خودش بسیار محتاج بودند.

این صفات برجسته ی امام علی علیه السلام و خطمشی آن حضرت که در رفتار و گفتارش به آنها اشاره شد گوشه ای از ماهیت همان اسلام متمدن «پیشرو» است که مورد بحث می باشد.

وسعت دانش امام علی

شیعیان بر این عقیده هستند که دانش پیشوایان مذهبی و پیغمبران سرّی و پوشیده است و خدا آن را به وسیله وحی جهت آنها آشکار می سازد و هر پیغمبری در دم مرگش آن علوم را به جانشین خود واگذار می کند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «پیغمبر اسلام در دم واپسین هزار باب علم در گوشی به من آموخت که هر باب شامل هزار باب دیگر از نوع خودش بود.»
البته نظریه های او درباره ی توحید (یکتاپرستی) و خلقت انسان، آسمانها، کره ی زمین، ستارگان، خورشیدها، ابرها، رعد و برق آسمان، فلسفه ی تاریخ، تکامل نژادی، چگونگی رشد و نمو گیاهان، خلقت طاوس، خفاش و علاوه بر اینها شرح و تفسیر قرآن مؤید گفته ی اوست که در بالا ذکر شد.

تمام سخنرانی و نامه هایش خطاب به مأمورین دولتی و فرمانداران در کتابی به نام «نهج البلاغه» جمع آوری گردیده که در حقیقت دومی قرآن است «از لحاظ هدایت مردم به راه راست بعد از قرآن قرار داد» قرآن کلام خداست و قسمت اعظم آن شامل شاخه هایی از علوم است مثل الهیات، علم الاجتماع «علم پیدایش و رشد جامعه، اقتصاد و غیره است». این کتاب مقدّس (قرآن) لازم است توسط مردی دیندار و دانشمند تفسیر و تعبیر گردد و نهج البلاغه کار بزرگ امام علی است که قسمتی از مفاهیم بزرگ قرآن را بیان می کند.

آن پایین تر از کلام خدا و ما فوق کار بشر است. امام علی علیه السلام همان بود و بسیاری از متصوفین اسلامی مرامهای اخلاقی خود را بر دانش امام علی علیه السلام ساخته اند.

قضاوت ها و احکام دینی صادره از او مورد پیروی و اطاعت خلفای سابق بود، به طوری که خلیفه ی دوم عمر اغلب می گفت: «هر آینه علی نبود من گمراه شده بودم.»

«الف- قاضی فضل الله ابن روزبهان، در کتاب ابطال الباطل،

ب- ابن حجر عسقلانی، در کتاب التهذیب، صفحه ی ۳۳۷، چاپ دکن حیدرآباد،

ج- ابن حجر، در کتاب اسابه، جلد دوم، صفحه ی ۵۰۹، چاپ مصر،

د- حاج احمد افندی، در کتاب هدایت المرتاب، صفحات ۱۴۶ و ۱۵۲،

ه- امام احمد حنبل، در کتابهای مسند و فضائل،

و- حافظ ابو نعیم اصفهانی، در کتاب حلیة الاولیاء.»

زمانی که از او پرسیده شد که کدام عدد بر اعداد بین یک و ده قابل تقسیم است، او فوراً جواب داد: تعداد روزهای سال را در روزهای هفته ضرب کنید، حاصل ضرب شماره ی مطلوب است: $۷۳۶۰ = ۲۵۲۰$.

دفعه ی دیگر سه نفر آمدند و گفتند تعداد هفده نفر شتر بایستی به این طریق میان ما سه نفر تقسیم گردد که نصف آن به یکی و ثلث آن «یک سوم» به دیگری و یک نهم شترها به نفر سومی تقسیم شود. چگونه شترها را زنده میان خودمان تقسیم کنیم؟

امام علی یکی از شترهای خودش را به شتر آنها اضافه کرد و فرمود: حالا نصف شترها که نه نفر است و یک سوم آنها که شش نفر است و یک نهم شترها که دو نفر است بین خود تقسیم نمایید « $۹+۶+۲=۱۷$ ». سپس شتر خودش را پس گرفت.

البته آن در حقیقت یک شاهکار علمی بود اما دانش الهیات به او اهمیت بیشتری داده است، زیرا دانش مبنی بر توحید، با اخلاق و پرهیزکاری به هم پیوسته است و به ندای وجدان متأثر شده و در نتیجه وعده و امیدواری صلح و آرامش می دهد آن علم نه مخرب است و نه خانه برانداز زیرا اساس آن بر روی مادیات بنا نشده است.

البته اسلام اینگونه آموزش و پرورش «آموزش و پرورشی که برای روشن کردن فکر باشد نه برای مقاصد مادی» را پیشنهاد می نماید و در وهله ی اول انسان از صفات زشت پاک می شود و سپس به او علم و حکمت آموخته شده تا به نوع بشر خوبی کند. قرآن می گوید: «اوست که میان بدویان (مردم بی سواد و عامی) پیغمبری از خودشان فرستاد که اول آیه های وی بر ایشان بخواند و پاکشان کند و سپس کتاب و حکمت به آنها آموزد و اگرچه از پیش در گمراهی آشکار بوده اند (سوره ی جمعه، آیه ی ۲).» اخیراً از آمریکا خبر می رسد که چند تن از دانش آموزان ۱۴ و ۱۵ ساله با تفنگ به همشاگردیهای خود در کلاس درس حمله ور شده و تعدادی را کشته اند و دادستان از کشیش محل خواسته است تا برای اصلاح وضع موجود چاره ای بیاندیشد زیرا مقامات دولتی نمی توانند جلو آن را بگیرند.

اگرچه به علت شیوع بیش از حد فحشا و میخوارگی و آزادی بی بندوبار میان مردم، اصلاح این وضع دیر شده است اما دیر باشد به از این که هیچ نباشد. به منظور تخفیف یافتن چنین اعمال شرارت آمیز میان نوجوانان اولاً مربیان آموزش و پرورش لازم است اندیشه ها و فرهنگ ادیان الهی را از لحاظ قیود اخلاقی و صفات انسانی در برنامه ی مدارس داخل کنند و ثانیاً فیلم سازان و مدیران روزنامه ها بایستی در ساختن فیلمهای مهیج شهوت و نوشتن داستانهای انحرافی تجدید نظر نمایند. زیرا تلویزیون و مجلات در حقیقت مربیان جامعه هستند و نقش مهمی در آموزش و پرورش مردم بازی می کنند.

همان طور که اروپا در اثنای جنگهای صلیبی از تمدن اسلام بهره کافی برد، دنیای غرب در حال حاضر چاره ای ندارد تا با مراکز روحانی جهان در تماس بوده و چاره ی آن را جويا شود.

- در حال حاضر آغاز کار تبادل نظر بین تمدن‌هاست، به جرأت می‌توان گفت که گفتار و کردار امام علی علیه‌السلام راهنما برای گسترش عدالت و آرامش در جهان می‌باشد.
- اینجانب تعدادی از کلمات علمی و موجز امام علی را تقدیم می‌کنم تا همه او را بهتر شناخته و به پیروی از آن حضرت رغبت نمایند.
- ۱- امام علی فرمود: «هر کس که متصدی امور مردم باشد و آن را ضایع گذارد، خداوند او را ضایع خواهد کرد.»
 - ۲- «بجترین مردم، کاسب و پیشه‌ور خائن و متقلب است.»
 - ۳- «فقر مرگی است بزرگتر و کمی اولاد آسایش است. نیمی از زندگی اقتصاد و میانه روی است و کسی که بر اقتصادش نظارت کند، دچار فقر نخواهد شد.»
 - ۴- «از یر خوری پرهیزید زیرا موجب امراض و ناخوشی می‌گردد.»
 - ۵- «سستی و اظهار ناتوانی بیای ملت مصیبت است و در برابر درد و رنج صبر کردن و بر علیه مشکلات مبارزه کردن جرأت و شهامت است.»
 - ۶- «از شهوات پست و زشت خود را پاک کنید تا نزد خدا به درجات عالی برسید.»
 - ۷- «تساوی با یکدیگر را حفظ کنید و آتش اختلاف را با یکدیگر دامن نزنید زیرا قلبها همیشه آمادگی دارند تا اختلاف کنند.»
 - ۸- «مردم را از روی میل بپذیرید، با خوشرویی و اطمینان با آنان برخورد کنید و نسبت به آنها متواضع باشید.»
 - ۹- «نادانی با شش خصلت شناخته می‌شود آشکار می‌گردد»:
 ۱. خشم بدون تقوی و پرهیزکاری (انسان پرهیزکار خشم خود را فرو می‌خورد).
 ۲. سخن بی‌هوده گفتن.
 ۳. بی‌جا بخشش نمودن.
 ۴. نتواند با دوست از دشمن صحبت کند.

۵. اسرار را فاش کردن.
۶. به همه کس اطمینان داشتن.
- ۱۰- «مزد کارگر را قبل از اینکه عرقش بخشکد پردازید.»
- ۱۱- «بزرگترین گناه، ظلم و تعدی است.»
- ۱۲- «بلاترین فضیلت انسان دوری کردن از آزار و اذیت مردم و با آنها به مهربانی رفتار کردن است.»
- ۱۳- «کسی که به روز جزا ایمان دارد، به مال دنیا حرص نمی ورزد.»
- ۱۴- «هر چیزی می تواند عوض شود جز عادت.»
- ۱۵- «کسی که تنبلی کند حقوق شخصی و اجتماعی خود را از دست خواهد داد.»
- ۱۶- «دین با بوالهوسی موافق نیست و بوالهوسی دشمن مسلط بر عقل و خرد است.»
- ۱۷- «از امام علی پرسیده شد، نیکویی در چیست؟ او فرمود : نیکویی کثرت مال و اولاد نیست، بلکه زیادی علم است.»
- ۱۸- «بی عدالتی قضات (داوران دادگاهها) ننگین ترین رفتار است.»
- ۱۹- «بالاترین شفقت و دلسوزی برابر بودن با شرایط و ثروت برادران است.»
- ۲۰- «کجايند ديكتاتورها و فرزندان ديكتاتورها؟»
- ۲۱- «مال و ثروت سرچشمه ی همه ی گناهان است.»
- ۲۲- «کسی که تو را از گناه برحذر می دارد، مثل کسی است که به تو نوید می دهد.»
- ۲۳- «کسی که پیشوای مردم می گردد بایستی خودش را تعلیم و آموزش دهد بعد سایرین را، تعلیم و تدریس او بایستی با عمل باشد نه با زبان، کسی که آموزش می دهد و به خودش دستور می دهد شایسته ترین کس برای احترام است از کسان دیگری که آموزش می دهند و مردم را امر می نمایند.»
- ۲۴- «هیچ ثروتی سودمندتر از عقل و خرد نیست.»

- ۲۵- «هیچ تنهایی غم انگیزتر از تکبر و جاه فروشی نیست.»
- ۲۶- «هیچ فهم و ادراکی به خوبی کردانی و سلیقه نیست.»
- ۲۷- «هیچ بزرگمنشی چون پرهیزکاری و دوری از گناه نیست.» یا مطابق روایت دیگری: «هیچ جرأت و شهامتی چون دوری از گناه نیست.»
- ۲۸- «هیچ مهربانی مثل خوش خلقی نیست.»
- ۲۹- «هیچ ارثی چون ادب نیست.»
- ۳۰- «هیچ راهنمایی جز لطف خدا و بهره ای چون عاقبت به خیری نیست.»
- ۳۱- «هیچ تجارتي مثل نیکوکاری نیست.»
- ۳۲- «هیچ سودی چون پاداش الهی نیست.»
- ۳۳- «هیچ تقوایی مثل کراهت از چیزهای مشکوک نیست.»
- ۳۴- «هیچ دانشی مثل تفکر و اندیشه نیست.»
- ۳۵- «هیچ عبادتی چون انجام احکام دینی نیست.»
- ۳۶- «هیچ عقیده ای مثل حیا و شکیبایی نیست.»
- ۳۷- «هیچ آقایی و بزرگی چون فروتنی نیست.»
- ۳۸- «هیچ افتخاری چون دانش نیست و هیچ مددکاری مثل مشورت با دوستان دانا نیست.»
- ۳۹- «ارزش هر مرد به قدر خوبی اوست.»
- ۴۰- «دانش را از هر کجا که ممکن است فرا گیرید.»
- ۴۱- «هر چیز حساب کردنی (مادیات) از میان می رود و هر چه را انتظار می کشی سرانجام می رسد.»
- ۴۲- «زن چون عقرب است، اما نیش او شیرین و عزیز است.»
- ۴۳- «زبان چون حیوان درنده خوی و وحشی است، هرگاه از بند آزاد شود.»

۴۴- «زمان مرگ نزدیک است و دوستی با رفقا کوتاه.»

۴۵- «پرهیز از گناه آسانتر از بعداً توبه کردن است.»

۴۶- «هر کس که در پی ثروت است، همه چیز را انکار می کند و هر کس که فقط به فکر و عقیده ی خود عمل می کند، خود را به هلاکت می اندازد. وقتی که او با دیگران مشورت می کند، در فهم و ادراک آنها سهیم شده است.»

۴۷- «زهد من عقیده و فکر یک مرد با تجربه تحسین برانگیزتر از یک جوان زبردست و ماهر است.»

۴۸- «من خدا را با تغییر تصمیمات و شکستن اراده ها و حل شدن مشکلات به خودی خود شناختم (یک قدرت غیرطبیعی در بالا بر امور ما نظارت دارد).»

۴۹- «مبادا نعمتهای خدا را رها کنید (قدر شناسید) زیرا هر چیز که شما نادیده بگیرید دوباره بر نمی گردد.»

۵۰- «آن مایه ی تعجب من است که چگونه بخیل به سوی فقر می شتابد در حالی که از فقر دوری می کند (با امساک، از فقر فرار می کند ولیکن مثل فقرا بسر می برد) و ثروتی که جویای آن است از دست می دهد.

او مثل فقرا در این دنیا زندگی می کند و مثل ثروتمندان در قیامت بازخواست خواهد شد و همچنین متحیرم از مرد خودپسند و خودرأی که دیروز چون قطره ی گندیده آب منی بود و فردا لاشه ای متعفن خواهد شد و باز متحیرم از مردی که شک م ی کند در وجود خدا، در صورتی که او بر مخلوقاتش نظاره می کند و باز مایه ی تعجب من است که انسان می بیند هر کسی به راهی می رود که همه می روند (می میرند) اما مرگ خودش را فراموش می کند و تعجب می کنم از کسی که دنیای بعد را انکار می کند، در صورتی که دنیای اول را دیده است و باز تعجب من از کسی است که در این دنیای زودگذر سرگرم زیاد کردن ثروت است و غافل از دنیای جاودان آینده است.»

- ۵۱- «در طول مدت پاییز خود را از سرما حفظ کنید و در آخر زمستان از سرما خوب استقبال کنید زیرا همان طور که در اول، سرما بر روی تنه‌ی درختان اثر می‌گذارد در پایان سرما (بهار) به درختان شادابی می‌بخشد بر روی بدن انسان هم همانگونه اثر می‌گذارد.»
- ۵۲- «من طوری اسلام را توضیح می‌دهم که کس دیگری قبلاً توضیح نداده باشد . اسلام همان تسلیم است و تسلیم ثبات و استواری در دین است و ثبات در دین عقیده خود را آشکار کردن است و اظهار به دینداری، انجام تعهد و پیمان با خداست و انجام تعهد همان (عمل) است.»
- ۵۳- «از دست دادن فرصت سبب غم و اندوه است.»
- ۵۴- «هر کس در زندگی میانه روی کند هرگز فقیر نمی‌شود.»
- ۵۵- «وقتی که خدا در نظر بگیرد یکی را خوار و ذلیل کند، او را از دانش و علم دریغ می‌دارد (توفیق کسب دانش به او نمی‌دهد).»
- ۵۶- «مردم دشمن نادانی خود هستند (چون نادان هستند همه چیز را انکار می‌کنند).»
- ۵۷- «کسی که چند عقیده و نظریه را فرا می‌گیرد (بر اثر مشورت با دیگران) جاهای فریب و تقلب را درک می‌کند (محل‌های نادرستی و غلط را می‌شناسد).»
- ۵۸- «بدکار و شریر را با نیکی کردن به نیکوکار تنبیه کنید.»
- ۵۹- «لجاجت تدبیر و رأی را باطل می‌کند.»
- ۶۰- «نتیجه‌ی سهل‌انگاری تأسف است و نتیجه‌ی دوراندیشی و احتیاط سلامت و ایمنی است.»
- ۶۱- «هر آینه دو دعوت مختلف به عمل آید یکی از آنها گمراهی است.»
- ۶۲- «وقتی که حق به من معرفی شد، من درباره‌ی آن شک نکردم.»
- ۶۳- «هر کس از حق پا را فراتر گذاشت به هلاکت می‌افتد.»

- ۶۴- «اگر صبر و شکیبایی به کسی تسکین و آرامش ندهد، بی صبری او را خواهد کشت.»
- ۶۵- «ای فرزند آدم، آنچه که تو بیش از لزوم به دست آوری، تو فقط برای وارث نگه داری می کنی.»
- ۶۶- «هر ظرفی با آنچه که در آن قرار می دهی پر می شود، جز ظرف دانش که وسعت می گیرد.»
- ۶۷- «هر درختی که تنه ی آن صاف است، شاخه های زخیمی دارد.»
- ۶۸- «حسادت یک دوست حاکی از عدم حقیقت اوست.»
- ۶۹- «آن عدالت نیست که به واسطه ی احتمالات حکم داده شود.»
- ۷۰- «ظلم بر مردم بدترین زاد و توشه روز داوری است.»
- ۷۱- «بهترین عمل یک فرد کریم آن است که هر چه می داند نادیده بگیرد عیب و نقص مردم را پنهان دارد.»
- ۷۲- «نتیجه ی سکوت زیاد هیبت است، عدالت پیوستگی ها و ارتباطات را زیاد می کند، سخاوت و بخشش منزلت و احترام را بالا می برد، وفور نعمت، با فروتنی و با مقاومت با سختیها، سیادت و بزرگی حاصل می شود، مخالف با رفتار خوب از قدرت می افتد و صبر و تحمل بر یک مرد احمق، دوستان زیاد می شوند.»
- ۷۳- کمیل بن زیاد از اصحاب خاص حضرت امام علی علیه السلام می گوید : روزی حضرت امام مرا به خارج از شهر برد و پس از اینکه آه عمیقی کشید فرمود : ای کمیل، قلبها ظرف دانش هستند و بهترین آنها قلبهایی هستند که خوب محتوای خود را حفظ کنند. بنابراین به آنچه من می گویم دقت کن:
- مردم بر سه دسته هستند: یکی آنکه عالم ربانی است «دانشمندی که خدای بزرگ علم را بر او الهام می کند» که آزاد از شهوانیت و مادیات هستند و پس از آن جستجوکنندگان

علم هستند که در راه رستگاری و نجات قدم می زنند. سپس مردم معمولی هستند که دنبال هر دعوت کننده ای می دوند و در مسیر هر صدایی قرار می گیرند. آنها نور دانش را جویا نیستند و هیچ حمایت قابل اعتمادی را کسب نمی کنند.

«ای کمیل! بدان که دانش مسلماً بر ثروت ترجیح دارد، تو به وسیله ی علم نگهداری می شوی، در صورتی که تو مجبوری از مال و ثروت پاسداری کنی، ثروت با خرج کردن کم می شود و علم با صرف کردن زیاد می شود و کسی که در خانواده ی ثروتمند رشد می کند، وقتی که ثروت تمام شود او نمی تواند سختیها را تحمل کند.

ای کمیل! تحصیل دانش یکی از پایه های دین است و دین بر مدار دانش می چرخد. یک انسان دانشمند، با آگاهی در راه دین قدم می گذارد و با آن در تمام عمر و بعد از مرگش نیز کسب شهرت می کند، دانش حکمفرمایی می کند و به ثروت فرمان داده می شود.

ای کمیل! ثروتمندان اگر چه روزگار درازی عمر کنند خواهند مرد ولی دانشمندان تا زمانی که دنیا برپا است باقی می مانند. بدنهای آنها خاک می شود ولیکن شخصیت آنها برای همیشه در دلها قرار می گیرد».

سپس حضرت به سبب اش اشاره کرد و فرمود: «این جا مملو از دانش است و ای کاش می توانستم کسی پیدا کنم که آن را حمل کند» تحمل فراگرفتن آن را داشته باشد. آری من آن کس را به دست آوردم، ولی من نمی توانم به او اعتماد کنم زیرا او ممکن است که از دین در راه خواسته های دنیایی سواستفاده کند و او لطف و بخشش خدا را بر علیه بندگان به کار گیرد و بدین وسیله بر مردم مسلط شود و یا ممکن است بیرو حقیقت باشد اما هیچ بصیرتی در قلبش نباشد و در نتیجه موقعی که شک و تردیدی ظاهر شود آن را در مغز خود کم کم تلقین می کند و بالاخره جانب آن را می گیرد.

براین نه این و نه آن، به قدر کافی خوب نیستند و به آسانی در شهوات فرو می روند و حریص ثروت شده مال اندوزی می کنند. هر دو آنها به هیچ وجه پیرو دین نیستند، به این طریق دانش با مرگ آورنده اش ناپدید می شود.

اما زمین هرگز از آن کسان که دلایل و حجت‌های خدا را آشک‌ آرا و در نظر مردم پاسداری می نمایند «پیشوایان ما شیعیان علیهم‌السلام» ایشان برای اینکه خواسته های خدا «واجبات و قوانین شرعی» باطل و برای همیشه متوقف نگردد آن دلایل را پنهان می دارند.

آنها چند نفرند و در کجا هستند؟ اگرچه نفرات کمی هستند اما در نظر خدا بسیار ارجمند می باشند.

خداوند نشانه ها و دلایل خود را به وسیله ی آنها حفظ می کند و آنها آن دانشها را «همان گونه که به خودشان سپرده شده است» به دیگران می سپارند تا تخم دانش را در قلب آنها درو کنند.

دانش، آنها را به درک و فهم حقیقی کشانده است و در نتیجه آنها راهنمای روح ایمان محکم به خدا خواهند بود.

آنها آنچه را که مردم لاابالی «بی بندوبار» سخت می گیرند، آسان فرض می کنند و آنچه را که نادان، بیگانه می پندارد، آنها با آن آشنا می گردند.

آنها با بدنهایشان در این دنیا زندگی می کنند، اما روح آنها با آسمانها پیوستگی دارد «با خدا ارتباط دارند».

آنها مظهر و جانشین خدا بر روی زمین هستند و مردم را به دین خدا می خوانند. چقدر من مشتاق دیدار آنها هستم. «ای کمیل حالا هر کجا که می خواهی برو».

عدالت امام علی

- ۷۴- «کسی که ثروتمندی را برای خاطر ثروتش تعظیم کند، ثلث ایمانش را از دست داده است. هرگاه مردی که قرآن تلاوت می کند و پس از مرگ به جهنم رود از آن کسانی است که آیات قرآن را به مسخره می گیرند و هرگاه قلب مردی به دنیا علاقمند گردد، او مبتلای به سه چیز می گردد: غم پی در پی که هرگز او را ترک نخواهد کرد، حرص بی پایان و میل و آرزوی غیرقابل حصول.»
- ۷۵- «همان طور که ثروت مفید است قناعت هم ارزنده است و همان طور که نعمت خدا داده، پسندیده است، خوش خلقی هم پسندیده است.»
- ۷۶- از او معنی گفتار خدا را پرسیدند، بعد از اینکه خدا از مرد یا زن نیکوکار تمجید می کند می گوید: «ما مسلماً به او یک زندگی خوش و راحتی عطا می کنیم.» امام فرمود: «کسی که قانع و سازگار باشد.»
- ۷۷- «با کسی که وسایل زندگی و معاش به حد وفور دارد شریک شو زیرا او در بدست آوردن معاش و ثروت خوشبخت تر است و امید می رود از این حیث سهم تو را هم زیاد کند.»
- ۷۸- از او معنی گفتار خدا را پرسیدند که می گوید: «خدا به عدالت و احسان سفارش می کند.» امام علی فرمود: «به دیگران فشار وارد نکنید تا بر آنها مسلط گردید (نسبت به مردم مهربان باشید).»
- ۷۹- امام علی به فرزندش امام حسن فرمود: «ابتدا تو دعوت به جنگ مکن اما اگر به جنگ دعوت شدی پاسخ مثبت بده چون کسی که به جنگ دعوت می کند یاغی است و یاغی بایستی هلاک گردد.»

- ۸۰- از او معنی خردمند پرسیده شد. امام علی علیه السلام «خردمند کسی است که هر چیز را در جای صحیح خود قرار دهد.» سپس پرسیدند که نادان را تعریف کند. او فرمود: «هم اکنون آن را تعریف کردم» (کسی که چیزها را در جای مناسب خود قرار ندهد).
- ۸۱- امام فرمود: «به خدا سوگند این دنیایی که شما برای به دست آوردن آن با هم مثل سگان و لاشخورها سر و دست می شکنید، در نظر من از یک تکه استخوان خوک که در دست یک نفر جذامی باشد پست تر است.»
- ۸۲- «به طور کلی تمام زنان شرور و فتنه جو هستند و تأسّف آورتر که مرد نمی تواند راه فرار از او را پیدا کند مرد به وجود او احتیاج دارد.»
- ۸۳- امام علی فرمود: «مردی که کارهایش از روی بی دقتی باشد، حقوق حقه ی خود را از دست می دهد و کسی که سخن سخن چین را باور کند دوستانش را گم می کند.»
- ۸۴- «یک تکه سنگ که از راه نامشروع به دست آمده و در ساختمان خانه ای قرار گیرد، گروگان خرابی آن (خانه) است.»
- ۸۵- «روزی که ظالم از دست مظلوم عذاب می کشد، به مراتب سخت تر از روزی است که مظلوم از ظالم می کشد زیرا عذاب کشیدن در این دنیا آسانتر از آخرت است.»
- ۸۶- «وقتی که پاسخها متعدد باشند، حقیقت ناشناخته می ماند (معلوم نیست کدام پاسخ حقیقت را روشن می سازد).»
- ۸۷- «زمانی که امکانات زیاد می شوند، آرزوها کم می شوند.»
- ۸۸- «کسی که نسبت به تو عقیده خوب دارد، عقیده ی او را محقق دار (سعی کن که عقیده ی او ثابت بماند).»
- ۸۹- «بهترین کار آن است که تو مجبور به انجام آن هستی (واجبات خدا را انجام دادن است).»

- ۹۰- «محنت و تلخ کامی این دنیا مایه ی خوشی دنیای بعد است و خوشی این دنیا باعث مرارت آخرت است.»
- ۹۱- «خشم یک نوع جنون است، زیرا وقتی مرد به حواس خود برمی گردد (خشم فرو می نشیند) پشیمان می شود که غضب کرده است و اگر پشیمان نشود گواهی بر دیوانگی اوست.»
- ۹۲- «سلامتی از حسادت نداشتن حاصل می شود.»
- ۹۳- «اگر سخن مرد خردمند معقول و عملی است، آن شفا است و اگر خطا بود مرض است.»
- ۹۴- «کارهای کوچک اگر به دقت ادامه داشته باشند، مفیدتر از کارهای بزرگ است که با شتاب انجام گیرند.»
- ۹۵- «بین تو و پند و نصیحت، پرده ای از تکبر و خودخواهی وجود دارد.»
- ۹۶- «چنانچه دانشمند درنگ نماید، نادان از حد خود پا فراتر می گذارد.»
- ۹۷- «دانش، راه آنها که بهانه جویی می کنند می بندد.»
- ۹۸- از امام علی علیه السلام قضا و قدر پرسیده شد، او فرمود: «آن راه تاریکی است قدم در آن نگذارید و آن اقیانوس ژرفی است در آن غواصی نکنید، آن از اسرار خداست (برای گشودن آن سر) به خود زحمت ندهید.»
- ۹۹- امام علی علیه السلام «من در قدیم دوست عزیز می داشتم که خیلی مورد احترام من بود، زیرا دنیا در برابر چشم او خوار بود، او شکم پرست و سورچران نبود و آنچه را که نمی توانست بیابد آرزو نمی کرد. او بیش از آنچه که نمی توانست به دست بیاورد درخواست نمی کرد (بیش از حق خود توقع نداشت)، تمام وقت را ساکت و آرام بود، وقتی که صحبت می کرد سخن گویان دیگر را ساکت می کرد.»

او تشنگی سؤال کنندگان را فرو می نشاند، او ظاهراً فروتن و باحیا بود ولی در موقع جنگ مثل شیر جنگل بود. او هیچ وقت اقامه ی دلیل نمی کرد، مگر در حضور قاضی . او هیچ وقت کسی را در موضوعات جزئی ملامت نمی کرد تا وقتی که عذر و بهانه او را گوش می کرد. او هیچ گاه درباره ی دردرس و زحمتی سخن نمی گفت، جز بعد از رفع مزاحمت او هر کاری که انجام می داد می گفت «قول می داد» و درباره ی کاری که انجام نمی داد چیزی نمی گفت.

اگرچه او در سخن گفتن مسلط بود اما در سکوت هم مغلوب نمی شد «اگر مطلبی را ادا نمی کرد در سکوت هم حق به جانب او بود». او دوست می داشت بیشتر ساکت باشد تا اینکه صحبت کند. اگر او بنا بود با دو چیز رو به رو شود با آن چیز که نزدیک به هوی و هوس بود مخالفت می کرد.

بنابراین شما باید این صفات پسندیده را فرا گیرید، اگر نمی توانید آنها را تمام یاد بگیرید شما بدانید که فراگرفتن قسمتی از آن بهتر است از اینکه همه آنها را ترک کنید.»

۱۰۰- از امام پرسیده شد راجع به مسافت بین مشرق و مغرب. او جواب فرمود : «آن برابر است با یک روز سفر خورشید.»

۱۰۱- او فرمود: «با احمق رفاقت نکنید زیرا او کارهایش را زیبا جلوه می دهد و دوست دارد تو هم مانند او باشی.»

۱۰۲- امام فرمود: «دوستان تو سه قسم و دشمنان تو هم سه نوع اند : دوست تو که دوست دوست و دوست دوستت و دشمن دشمنان و دشمنان تو عبارتند از دشمنان و دشمن دوستان و دوست دشمن.»

۱۰۳- مولا امیرالمؤمنین مشاهده فرمود کسی مشغول ضدیت با دشمن خویش است که آن عمل برای خودش نیز زیان آور است، بنابراین فرمود: «تو مثل آن کس می مانی که نیزه را در میان سینه اش فرو می کند تا آنکه در عقب نشسته است بکُشد.»

۱۰۴- امام علی فرمود: «چقدر مایه ی عبرت و پند وجود دارد و چه قدر کم از آنها سرمشق می گیرند.»

۱۰۵- «کسی که برای جنگ و دعوا پافشاری می کند به گناه می افتد و اگر کسی در گناه افتاد تحت تأثیر گناه قرار می گیرد و برای جنگ طلب سخت است که از گناه پرهیز کند.»

۱۰۶- «فقیر و تهیدست پیغام آور و نماینده ی خداست. کسی که او را رد کند خدا را رد کرده است و کسی که به او چیزی ببخشد به خدا بخشیده است.»

۱۰۷- «یک مرد غیرتمند هرگز زنا نمی کند: (چون مکافات دارد).»

۱۰۸- «یک مرد ممکن است راحت بخوابد وقتی که بچه اش را از دست بدهد و نمی تواند بخوابد زمانی که ضرری به اموالش برسد.»

۱۰۹- «و فرمود پادشاهان پاسبانان خدا هستند در روی زمین.»

۱۱۰- امام علی فرمود: «کمترین حق خدا بر شما به کار نگرفتن نعمتهای او در ارتکاب گناه است.»

۱۱۱- «امام فرمود: «بی نیازی در معذرت خواهی، بهتر است از پیش کشیدن بهانه ی حقیقی. (اینکه معذرت خواهی نکند بهتر است از اینکه با دلیل خطا کند).»

۱۱۲- «بالاترین ثروت آن است که کسی به آنچه در دست مردم است چشم داشتنی نداشته باشد.»

۱۱۳- «زمانی خواهد رسید که هیچ از قرآن باقی نخواهد ماند جز نوشته اش و از اسلام جز نامش، در این روزگار مسجدها به فراخور ساختمانش جمعیت می شود و درباره ی هدایت مردم بد و خراب است. کسانی که در مساجد جمعیت کنند و در مساجد توقف نمایند بدترین همه ی آدمها هستند. زیرا فتنه ها و شرارت از آنها ظاهر خواهد شد و تمام

گناهان به سوی آنها می چرخد. هرگاه کسی از مساجد کناره گیری کند آنها او را به آنجا برمی گودانند و اگر کسی از آنجا عقب افتاد آنها او را به سوی آن جلو می برند.»

خدای ذوالجلال می گوید: «به ذات خودم سوگند یاد می کنم که بر سر آنها بلائی می آورم که در آنجا خردمند و زیرک هم متحیر و سرگردان باشد که چگونه خودش را از مهلکه نجات دهد و خدا این کار را خواهد کرد. ما از او طلب عفو می کنیم که از روی نادانی، اشتباه کنیم.»

۱۱۴- «او می فرماید ای مردم از خدا بترسید (از گناه دوری کنید) زیرا انسان بیهوده و باطل آفریده نشده است تا خودش را با سرگرمیها مشغول کند و نه آنچنان آزادی دارد که کارهای مبتذل انجام دهد.»

۱۱۵- «سخن در اختیار توست تا از دهن ت نپریده وقتی که آن را ادا کردی تو در اختیار آن هستی، بنابراین مواظب زبانت باش همچنانکه از طلا و پولت مواظبت می کنی زیرا بعضی اوقات ممکن است با حرف نعمتی سلب گردد و ایجاد زحمت نماید.»

۱۱۶- «او فرمود: آنچه نمی دانی مگوی، بلکه همه ی آنها هم که می دانی نیز مگوی.»

۱۱۷- «هر کس که گرفتار امور مختلف شود، او اسیر چاره جویی برای خلاصی از

آنهاست (زمان زیادی طول می کشد تا گره ها را باز کند).»

۱۱۸- «هر چه از دنیا پیش آید از آن استفاده ببر و آنچه که از تو کناره می گیرد تو هم

خود را کنار گیر. اگر نمی توانی چنین کنی در طلب و جستجو، حد اعتدال را پیش گیر.»

۱۱۹- امام علی علیه السلام: «اغلب یک حرف (پیشنهاد) مؤثرتر از یک حمله است.»

(پیش از وقوع جنگ، پیشنهادها ردّ و بدل شود.)

۱۲۰- او فرموده است: «کسی که مخالف حق است به وسیله ی حق از پا درمی آید.»

۱۲۱- حضرت امام علی علیه السلام فرمود: «با مردم به عدالت رفتار کن و از بی عدالتی و تجاوز (به حقوق مردم) برحذر باش زیرا تجاوز مردم را به سرگردانی می کشاند و بی عدالتی آنها را بر ضد تو مسلح می سازد.»

البته آنها که خود را با زندگی سراده عادت می دهند و بدون چیزی به سر می برند و با هوی و هوس مخالفت می کنند، خداوند نور دانش را در قلب آنها می ریزد خصوصاً اگر آن سادگی توأم با پرهیز از گناه باشد. در اثبات این گفته به مرتاضان هندی که نفس خود را ریاضت می دهند اشاره می کنم.

آنها به واسطه ی اینکه زمانی خود را از خوشیها و لذتها محروم می سازند و با آرزوها و خواهش دل مخالفت کرده و در مقابل سختیها مقاومت می کنند، به آسانی حوادث آینده ی طبیعت را پیش بینی می کنند، پس مسلماً مردان خدا که با اطاعت از خدا و دوری از گناهان نفس خود را ریاضت می دهند، قلب آنها فرودگاه نور دانش خدا می گردد و در نتیجه به اغلب اسرار خلقت و آفرینش با خبر می شوند.

امام علی علیه السلام سادگی زندگی و تقوی و پرهیزکاری، ضرب المثل است و تمام این زمینه ها او را در علم و آگاهی نابغه ساخته است.

اظهارات زیاد و به قدر کافی در این زمینه موجود است که گفته شود اما اجازه دهید به بعضی از گفته های پیغمبر صلی و صلوات الله علیه علیه السلام بنمایم و این موضع را در همین جا خاتمه دهم:

حضرت پیغمبر صلی و صلوات الله علیه علیه السلام بنمایم و علی دروازه ی آن، هر کسی که دوست دارد وارد شهر علم گردد بایستی از دروازه (حاکم نیشابوری، امام ثعلبی، محمد جزایری، محمد بن یوسف گنجی، خطیب خوارزمی، و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی این حدیث را روایت کرده اند.) آن داخل شود از طریق امام علی می توان به علم پیغمبر دسترسی پیدا کرد.»

و باز فرموده است: «در این زمان علی علیه‌السلام تنها دانایان است.»
«الف - ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، جلد سوم، صفحه ی ۴۰،
ب - میر سید علی همدانی، در مودة القربی، و بسیاری دیگر.»
آری او اعجوبه ای در دانش بود چنان که بارها از او شنیده شده است: «آنچه که می
خواهید از من سؤال کنید، قبل از اینکه مرا از دست بدهید.»

عدالت امام علی

زندگی امام علی علیه السلام (عدالت) با تاریخ اسلام مخصوصاً در زمان خلافتش با هم پیوسته است به طوری که وقتی نام علی برده می شود واژه ی عدالت در نظر ما مجسم می گردد.

در اول جوانی او بر علیه بی عدالتی و ظلم قبیله ی قریش و برای بسط اسلام مبارزه می کرد و در زمان سالمندی نیز جهت استقرار عدالت با مشکلات زیادی مواجه گشت و سرانجام به علت اینکه با مردم به عدالت رفتار می کرد، شربت شهادت نوشید. او حرمت مردم چه مسلمان و غیرمسلمان حفظ می کرد و کوشش می کرد تا ثروت و غنائم جنگی بین آنها عادلانه و به درستی توزیع گردد. تعدادی از بزرگان عرب به جهت اینکه سهم آنها از بیت المال برابر با فقرا بود آشکارا گله مند بودند.

در اوایل خلافتش اظهار داشت: «من آنها را که به حقوق مردم تجاوز کرده اند به دادگاه کشیده، مورد مؤاخذه قرار می دهم، حتی اگر موجب رنجش آنها گردد.»

آنها که در زمان عثمان از بیت المال به ناحق بهره مند شده بودند، انتظار داشتند که امام علی علیه السلام گرفتن آنها در امور دولتی کوتاهی نخواهد کرد اما در روز اول خلافت فرمود: «من تمام اموال بخشیده شده به این و آن را پس خواهم گرفت، حتی اگر مهر زنان خود کرده باشند.» او درباره ی بیت المال تا آن اندازه دقیق بود که برادر بزرگترش عقیل که ضمناً کور و دچار کثرت عائله بود، هنگامی که تقاضای حقوق بیشتری از بیت المال کرد، مکدر ساخت.

یک دفعه دخترش گردن بندی را برای مدت کوتاهی از بیت المال به عاریه گرفت. وقتی امام علی علیه السلام را فهمید به خشم آمده خزانه دار را تهدید به مؤاخذه نمود و سپس

به دخترش فرمود: «من تو را تنبیه می کردم اگر گردن بند را در مقابل خطر تضمین نکرده بودی.»

در توزیع ثروت و خواربار بسیار دقیق بود تا اینکه همه مردم، نزدیک یا دور، به طور یکسان استفاده نمایند.

امروزه مردم دنیا به دو طبقه تقسیم می شوند: یک دسته در فقر و پریشانی به طوری که سد رمقی برای آنها ممکن نیست و دسته ی دیگر در نعمت و ثروت غوطه می خورند و با وجود ثروت زیاد در اضطراب و ناراحتی به سر می برند.

تمدن اسلامی (اسلام پیشرو) چنین اختلاف طبقاتی را جایز نمی شمارد. از این رو امام علی علیه السلام معروفش به مالک اشتر فرماندار مصر می نویسد: «بی نوایانی میان مردم هستند که تقاضای سهم بیشتری از بیت المال نمی کنند، اگرچه سخت محتاج باشند. برای خاطر خدا، حقوق آنها را محافظت کن که مسؤولیت آن در برابر خدا با توست. سهمی از بیت المال برای زندگی روزمره و تعلیم و تربیت آنها هر کجا هستند چه در دسترس تو یا دوردست تخصیص بده و حقوق تمام آنها بایستی به وسیله ی تو حمایت شود.»

او همیشه می گفت: «هر کجا کاخهای سر به فلک کشیده و وفور نعمت است، مسلماً در کنارش حقوق پایمال شده ای موجود است.»

این در حقیقت همان اسلام متمدن است که سایر تمدن‌ها را برای گفتگو دعوت می کند. واضح است که عدالت اجتماعی بر روی داوری عادلانه قضات «داوران» بنا شده است. از این رو امام علی علیه السلام عدالت مشورت‌های حقوقی بسیاری به قضات داده است.

طبق دستور او قاضی بایستی به طرفین دعوا در نظر کردن و صحبت کردن و جای و مکان آنها یکنواخت رفتار کند تا اقوام و خویشان قاضی به او نظر امید نداشته باشند و دشمنان هم ناامید نشوند.

زمانی او به خلیفه دوم عمر فرمود: 'هر آینه سه چیز را به عمل درآوری بی نیاز خواهی

شد:

«۱- اجرای قانون دین برای بیگانه و آشنا به طور یکنواخت

۲- قضاوت مطابق کتاب خدا در حالت غضب و رضایت

۳- تقسیم عادلانه بین طبقات پایین مردم و اشراف و همچنین بین سیاه و سفیدپوست.»

امروزه در بعضی از کشورهای متمدن دنیا به یک پسر یا دختر سیاه پوست اجازه ی دخول به مدرسه ی سفیدپوستان داده نمی شود و متأسفانه در بیمارستانهای آمریکا حتی در قسمتهای شمالی که مردم بر علیه برده داری مبارزه می کردند.

لوازم جراحی و تجهیزاتی که سفیدپوستان و سیاهان استفاده می کنند، با هم فرق کلی دارند. دکترهای جوان و کم تجربه حق معاینه سفیدپوستان را ندارند در صورتی که آزمایشهای اولیه طبی در بخش سیاهان انجام می گیرد.

اکنون ما به عربستان خشک و ریگزار چهارده قرن پیش برمی گردیم. جایی که نادانی و تعصب قبیله ای و خانوادگی آنچنان تنفرآمیز بود که مردم معمولی نمی توانستند به مقام و منصبی که مخصوص اعیان و اشراف بود امید داشته باشند. امام علی علیه السلام آوازی و تساوی در داد و کسانی که دارای تقوی بودند، در ظرف مدت حکومتش مأمورین عالی رتبه ی دولتی شدند، اگرچه از طبقه ی پایین جامعه بودند و مردم را دعوت کرد تا به عدالت رفتار کنند و میان همدیگر فرق نگذارند.

اگرچه این امتیازات توسط منشور سازمان حقوق بشر تحت نام آزادی و تساوی حقوق انسان اعلام گودید ولیکن زمان زیادی طول کشید تا اروپا از تاریکی و نادانی قرون وسطایی خلاص شود.

با وجود این اعلامیه ما متأسفانه حس نژادپرستی و برتری جوئی بر ملت‌های دیگر را مشاهده می‌کنیم، که علت اصلی تمام آنها فتنه و فساد و جنگ‌های خونین سراسر دنیا که مبتنی بر بی‌دینی و عدم اخلاق انسانی است می‌باشد.

کشتار دسته جمعی مسلمانان فلسطین در کمپ شتیلا و قتل عام مسلمانان کوزوو و هرزگووین توسط صربها داستان ساختگی نیست و این حوادث زشت و تنفرآمیز چون لکه‌ی ننگی بر آبرو و اعتبار بشر در تاریخ ثبت شد.

امام علی علیه‌السلام از تظاهری به تعصب گروهی و فامیلی و عمل از روی غرور و خودبینی دور نگه می‌داشت. او در یکی از خطبه‌هایش به نام خطبه‌ی قاصعه چنین می‌فرماید: 'حمد و سپاس خدا را که لباس جلال و وقار پوشیده و فقط آنها را برای خودش جایز شمرده و آن را برای دیگران حرام و غیرقابل دسترسی قرار داده است.'

سپس پس از تلاوت چند آیه: «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من انسان را از گل خشک خواهم ساخت و چون آن را بپرداختم و از روح خویش در آن دمیدم، بر او سجده کنید. فرشتگان همگی سجده کردند جز ابلیس که بزرگی نمود «تکبر نمود» و از کافران شد. «خدا» گفت: ای ابلیس چه مانعت شد که مخلوقی را که به دست خود آفریدم سجده نکنی؟ بزرگی کردی یا از برتری جویان بودی؟ گفت من از او بهترم «اینجا بود که حس نژادپرستی و تکبر را به نمایش گذاشت». مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای (خدا) گفت از آسمان بیرون شو که تو مطرو دی «رانده شده‌ای» و تا روز رستاخیز لعنت من بر تو باد (سوره‌ی ص، شماره‌ی ۳۸، آیه‌ی ۷۴).»

سپس امام علی علیه‌السلام را ادامه می‌دهد و می‌فرماید: «غرور و خودبینی ابلیس (شیطان) مانع راهش شد، زیرا به علت (برتری) خلقتش بر آدم تکبر ورزید و بنا به اصل و ریشه‌اش به خود بالید.»

بعد از نتیجه‌ی خوبی می‌گیرد که این دشمن خدا (شیطان) پیشوای آنها می‌باشد است که فخر نموده و به واسطه‌ی حسب و نسب و نژادشان به دیگران تکبر می‌کنند و در نتیجه آنها مورد نفرین و غضب خدا هستند.

در محدوده‌ی حکمفرمایی امام، مسیحیان بسیاری می‌زیستند که در آداب مذهبی آزادگی داشته و حقوق قانونی آنها توسط حکومت تأمین بود.

یک روز موقعی که مردم را برای جهاد تشویق می‌کرد او فرمود: «خبر رسیده است که دشمن زیورآلات پا و گوش دو بانوی مسیحی را آشکارا ربوده است که آن بانوان تحت حمایت اسلام بودند و سپس فرمود: 'هر کس که این خبر تکان دهنده را بشنود و بمیرد، ملامتی بر او نیست.'»

اما متأسفانه امروز در آخر قرن بیستم در بسیاری از کشورهای دنیا با مسلمانان غیرانسانی رفتار می‌شود و خیلی بدتر در جاهایی که قبلاً به نام «اصلاح سازمان‌های داخلی» و بعضی اوقات به بهانه‌ی «عدالت کردن و برقراری نظم و آرامش» تحت حمایت سیاستهای استعماری بوده‌اند، مثل هندوستان و سومالی و گینه و غیره، هر کجا به منافع غیرقانونی دولتهای استعماری ضرر می‌رسید، به قول خود وفا نمی‌کردند و بر مردم سخت می‌گرفتند.

برای مثال ایتوپی (حبشه) قبلاً به وسیله‌ی کلیسای مصر اداره می‌شد و آن هم تحت حمایت بریتانیا بود. ۳۵٪ ساکنین آنجا مسلمان و مسیحی و دیگران ۶۵٪ بودند.

برای مسلمانان هیچ مدرسه‌ی دولتی وجود نداشت و هرگاه آنها به هزینه‌ی خود مدرسه‌ای برپا می‌کردند، به علت وضع مالیاتهای سنگین توسط مقامات دولتی بسته می‌شد و این رفتار ظالمانه به شدت ادامه داشت، به طوری که هیچ کس دیگر نمی‌توانست مدرسه بنا کند.

هرگاه یک مسلمانی بدهکار یک نفر مسیحی بود و نمی توانست بدهی خود را ادا کند او، خود به خود غلام و برده طلبکار می شد و در جلو چشم مردم در معرض خرید و فروش قرار می گرفت و هیچ کس نمی گفت «آخر او هم بشر است».

هیچ مسلمانی در سازمانهای دولتی استخدام نمی شد تا بر احتیاجات ثلث ساکنین مملکت نظارت نماید. از طرف دیگر اگر صاحب منصبی می خواست برای مسلمانان بذل مساعی نماید، اختیار آن را نداشت زیرا کلیسا بر تمام امور مملکت نظارت داشت و اتیوپی مجبور بود دستورهای صادره کلیسا را اطاعت نماید.

آیا مسیحیان تا به حال فشاری از طرف مسلمانان در سرتاسر تاریخ دیده اند؟ آیا حاضرند همان گونه که رفتار کرده اند با آنها رفتار شود؟ مسلماً جواب منفی است. بنابراین، آن حاکی از یک تعصب حزبی نابودکننده ای است که مسیحیان «دوستان دولتهای استعماری» با چشم رضا و قبول به آن می نگرند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «برای تأدیب تو همین بس از کارهایی که از طرف دیگران بد می دانی، خودت از آنها اجتناب نمایی خودت انجام ندهی.»

تاریخ شهادت می دهد وقتی که مسلمانان بر اسپانیا مسلط شدند، اصول استقلال کلیسای محلی را مورد احترام قرار دادند و آنها با ایشان دوستانه معاشرت می کردند، اما بعد از یک مدتی که اسپانیاییها به کشور برگشتند، دادگاههای سیار تفتیش عقیده بسیاری تأسیس کردند تا عقاید مردم را جويا شوند.

منظور اصلی این دادگاهها این بود که مطالبی راجع به مسلمانان بازجویی کنند تا برای محکومیت آنها سابقه ی بدی باشد.

آنجا ننگ آورترین شکنجه ها را برای سرکوبی مسلمانان به کار می بردند که تاریخ نظیرش را کمتر به یاد دارد.

خلاصه آنکه اعمال شاقه بسیاری به مسلمانها تحمیل می شد تا مسیحی شوند.

امام علی علیه‌السلام^۱ می‌گوید: آنگاه که بر دشمنت دست یافتی، جهت شکر خدا از تسلط بر او از او درگذر «او را عفو کن».

قرآن می‌گوید: «خدا از نیکویی کردن و انصاف ورزیدن با آن کسان که در کار دین با شما جنگ نکرده و از دیارتان بیرون نکرده اند، منعنان نمی‌کند، که خدا آنها را که عدل می‌کنند دوست دارد.» (سوره ی ممتحنه، شماره ی ۶۰، آیه ی ۸).

قرآن باز می‌گوید: «اکنون چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده، طعام کسانی که کتاب دارند (یهودیان و مسیحیان) بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است و زنان پارسای مؤمن و زنان پارسای آنها که پیش از شما کتاب داشته اند، اگر مهرشان را به ایشان بدهید به پارسایی، نه زناکاری و رفیق‌گیری، بر شما حلالند. (سوره ی مائده، آیه ی شماره ی ۵).»

از دو آیه ی فوق معلوم می‌شود که اسلام به مسلمانها اجازه داده است تا با پیروان ادیان دیگر دوستانه معاشرت کنند.

با ملاحظه این حقیقت، امام علی علیه‌السلام^۲ مخصوصاً مأمورین دولتی را توصیه کرده که با آشنا و بیگانه با عدالت رفتار کنند و وقتی با بیگانگان مشغول عقد قراردادی هستند، به قول خود وفادار باشند.

بسیاری از اطرافپارزش به او اصرار می‌کردند تا قرارداد حکمیت را لغو کند، اگرچه مجبور شده بود که این قرارداد را منعقد نماید اما او به آنها توجه نکرد و فرمود: «آن دور از عدالت است که من قولم را بشکنم.»

اسلام تنها دینی است که بشر را دعوت به مسالمت نموده تا با یکدیگر با احترام و ح فظ حقوق متقابل معاشرت نمایند.

ارزش انسان در نظر امام علی

امام علی می خواست تمام ارزشهای انسانی که در زمان پیغمبر به مردم داده شد و در روزگار عثمان رو به زوال و انحطاط رفته بود، دوباره زنده کند. یک مرتبه وقتی که عازم سوریه بود، ساکنین شهر انبار «شهری بین عراق و سوریه» از شهر بیرون آمده بودند تا به او خوش آمد بگویند. موقعی که امام در چشم رس آنها قرار گرفت، خودشان را به زمین انداخته و سپس شروع به دویدن کردند. وقتی که از آنها پرسیده شد چرا این عمل را انجام می دهند، جواب دادند: ما به این طریق رؤسای خود را احترام می گذاریم.

سپس امام فرمود: «به خدا قسم این عمل شما برای زمامداران هیچ سودی ندارد جز اینکه آنها تکبر و خودخواهی نشان بدهند. ما همه بنده ی خدا هستیم و من بر شما هیچ مزیتی ندارم جز اینکه مسؤولیت من از آن زمان که متصدی خلافت گشته ام بیشتر از شما است و شما به واسطه ی این عمل خودتان را در دنیا به زحمت انداخته و در آخرت بدبختی نصیبتان خواهد شد.»

یک مرتبه دیگر، موقعی که امام از مسافرتی به کوفه برمی گشت، در میان راه با یکی از پیروانش که در آن ناحیه بانفوذ بود، ملاقات کرد.

وقتی که امام بر پشت اسب سوار بود، او پیاده همراه امام شروع به قدم زدن نمود. امام علی علیه السلام فرمود: «برگرد، پیاده بودن مردی مثل تو با کسی که زمامدار باشد بدبختی و مصیبت است و توهین برای مؤمن.»

امام علی علیه السلام می‌داند: «ارزش انسان به اندازه ی جرأت و شهامت و همچنین قدر و قیمت او مربوط به مناعت و شرافت نفسش می باشد...»

به طوری که قبلاً گفته شد، جرأت عبارت است از اعتماد به نفس و صبر و حوصله در برابر مشکلات و از این گونه صفات انسانی و به عقیده ی امام منزلت و شرافت یک مرد به اندازه ی انسانیت و مهربانی او با مردم است.

او این مطلب را در نامه هایش به مأمورین اشاره می کند که معروف ترین آنها نامه ی اوست به فرماندار مصر. او می نویسد: «قلبیت را با مهر و محبت نسبت به مردم پر کن و مثل حیوانات درنده که با دریدن و خوردن یکدیگر سیر می شوند با آنها رفتار نکن و مبادا آنچه متعلق به مردم است برای خود اختصاص دهی، به خاطر داشته باش مردم بر دو دسته اند: برادر دینی تو یا هم نوع می باشد. آنها در معرض اشتباه هستند. اگر تو می خواهی مورد عفو قرار گیری بایستی خطاهای غیر عمد آنها را ببخشی. تو در فوق آنها قرار داری (رئیس آنها هستی) همچنان که من مافوق تو هستم و خدا بر هر دو ما نظارت دارد.»

او به متصدیان مالیات می نویسد: «لمردم منصفانه رفتار کنید و درباره ی احتیاجاتشان دقیق باشید (هر آینه محتاج هستند از پرداخت مالیات معاف دارید) زیرا شما خزانه دار مردم و نماینده ی جامعه و سفیران امام هستید. هیچ کس را از احتیاجاتش ما منع نشوید (خواربار و حبوباتی که خودش لازم دارد از او نگیرید) و خواسته هایش را تأمین نمایید (به آنها مهلت دهید). شما لباسهای زمستانه و تابستانه و همچنین حیواناتی که با آنها کار می کنند، برای جمع آوری مالیات نفروشید، مبادا کسی را برای گرفتن پول شلاق بزنید. به اموال کسی چه مسلمان یا غیرمسلمان که تحت حمایت اسلام است دست نزنید.»

به هر حال امام علی علیه السلام احترام می گذاشت چه آشنا یا بیگانه.

او برای فقرا قلباً محزون بود زیرا او فکر می کرد که فقر و مسکنت هرگز فرصت نمی دهد که شخص به کمالات لازم برسد.

او گفته است: «خداوند بندگانش را از چیزی شدیدتر از فقر ادب نکرده است.» او برای جبران این نقیصه به دو طریق عمل می کرد. اول از همه، بالا بردن محصولات در سطح

وسیع و سپس توزیع و پخش آنها بین مردم به طور یکنواخت چه نزدیک یا دور از دسترس.

از طرف دیگر او فکر می کرد یک مرد گرسنه معمولاً عصبانی است، چون مزدش برای امرار معاش کافی نیست و برای سیر کردن خانواده پرجمعیتش مجبور است مثل یک مزدور جان بکند.

مسئله این مرد که با فقر دست و پنجه نرم می کند، نمی تواند بر مشکلات غلبه نماید و وقتی که حقوق حقه اش پایمال می شود عکس العملی نشان نمی دهد «به همین علت از سیاستهای استعماری غرب است که مردم فقیر باشند».

بنابراین او به همه جا بخشنامه صادر کرد و فرمود: «تصمیم بگیریید تا مزارع را آباد و اصلاح نمایید و وسایل کشاورزی رعایا را فراهم کنید و مواظب باشید دهکده را خراب نکنید و کشاورز را به خرابی و فلاکت نیفکنید زیرا آبادی و ثبات کشور مربوط به کشاورزانی است که نیازمند نباشند. این وظیفه مقدّم بر همه ی وظایف است.»

اگرچه در اسلام مالکیت برای همه آزاد است اما برای مالک شدن آن قدر محدودیت وجود دارد که هرگز به سرمایه داری منجر نخواهد شد.

اسلام با تحریم رباخواری، احتکار، اخاذی، گرانفروشی و استعمال ظروف طلا و نقره مانع ظهور و رشد سرمایه و سرمایه داری گشته است.

و از طرف دیگر برای جلوگیری از فقر با گرفتن زکوّه و صدقات از ثروتمندان و پرداخت به فقرا و صرف در کارهای عمومی (فواید عامه) اقدام می کند.

آزادی و آزادگی در نظر امام علی

کلیه ی سیاستمداران و صاحبان قدرت معمولاً میان مردم ایجاد خفقان می نمایند تا آنها را تهدید به تسلیم وادارند. برای این منظور آنها بازداشتگاههایی آماده می کنند تا مخالفان را زندانی نمایند و هرگاه کسی بر عمل آنها اعتراض کند، به اتهام یاغیگری و مخالفت با سیستم تحت شکنجه قرار می گیرد. از این لحاظ کسی جرأت ندارد از حقوق از دست رفته ی خود یا اشخاص دیگر دفاع نماید.

اما پیغمبر اسلام صلی و علیهما و آلهما و سلم «چون یک وظیفه ما مور کرده است تا فرماندهان را پند و نصیحت داده تا چنانچه آنها از روی بی انصافی با مردم رفتار می کنند راه راست را به آنها نشان دهند.

او فرموده است: «ادای یک کلمه به حمایت از حق و عدالت نزد حاکم به اندازه ی جهاد در راه خدا پاداش دارد.»

مایه ی تعجب است که چگونه پیغمبر اسلام در چهارده قرن پیش چنین اختیاری به مردم داده تا آنها بتوانند زمامداران را با دلیل وادار به موافقت نمایند.

ابوبکر اولین خلیفه ی اسلام به کرات می گفت: «اگر من نسبت به خدا و پیغمبر نافرمان شدم حق ندارم بر شما فرمانروایی کنم و شما هم نایستی از من اطاعت کنید.»

یک روز عمر خلیفه ی دوم، قریب به این مضمون، گفت: «اگر من راه کج و اشتباهی گرفتم شما بایستی مرا به راه راست هدایت کنید.»

یک عرب معمولی ایستاد و گفت: «هر آینه تو به راه کج افتادی ما هم تو را با این

شمشیر کج به راه راست می آوریم.»

باز دفعه ی دیگر عمر گفت: «من خلیفه ی پیغمبر و ولی امر (اختیاردار) شما هستم و

شما برای بسط و توسعه ی هدف اسلام باید از من اطاعت کنید.»

یکی از حاضران گفت: «اگر تو به ما گفتی پیراهنت را از چه راهی به دست آورده ای، البته ما از تو اطاعت می کنیم» (آفرین بر این آزادی).

احتمالاً اساس دادخواست «از کجا آورده ای؟» در این زمان پایه گذاری شده است زیرا در زمان عمر هیچ کس جرأت نداشت به بیت المال مسلمین خیانت کند چون عمر زیاد شدت عمل نشان می داد.

اما امام علی علیه السلام آگاهی می داد و فکر آنها روشن می ساخت تا برای حقوق خود پافشاری کرده و در امور دولتی علاقه مندانه دخالت نمایند. بنابراین برای اینکه امتیازاتی به مردم بدهد، به مأموریتش دستور داد تا در مسجد جلو جمعیت وظایف حکمرانی خود را قرائت کنند تا مردم نسبت به وظایف آنها آشنا شوند، ضمناً وظایف مردم را نسبت به زمامدار برشمارد، در نتیجه استانداران جرأت نداشتند تا از قانون تخلف نمایند و در صورت تخلف استانداران، مردم می توانستند از اطاعت آنها امتناع ورزیده و شکایت خطاکار را به امام گزارش نمایند.

در زمان امام علی علیه السلام نداشت کسانی را به زور استثمار کند، به فرماندهان چنین نوشت: «اگرچه رویدن قنوات و پاک کردن رودخانه ها علت واقعی یک کشور آباد است اما مبدا شما کسی را برخلاف میلش به آن مجبور کنید.»

او خودش هرگز کسی را مجبور نکرد تا در لشکرکشیها حتی در موقعیت های حساس به لشکر او ملحق گردد در صورتی که آنها با او بیعت کرده بودند و اطاعت او بر آنها واجب بود.

وقتی که فرماندار مدینه از جهت اینکه تعدادی از مسلمانان، مدینه را برای شام ترک کرده بودند تا به معاویه ببینند، از امام چاره جویی کرده بود، امام در جواب او نوشتند : «ناراحت مباش، اگر کسانی نمی خواهند تحت حکومت عدل من باقی بمانند، آنها را واگذار تا هر کجا می خواهند بروند.»

در روزهای اول خلافتش بعضی از دوستان نزدیک به علت اینکه دو صحابه پیغمبر، عبدالله پسر عمر و سعد پسر ابی وقاص بیعت نکردند، ناراحت بودند. او فرمود: «آنها آزاد هستند، مادامی که فتنه ای بر علیه مردم برپا نکرده اند.»

او عقیده داشت که یک انسان در فکر و تصمیم آزاد و مستقل است. بنابراین او در وصیت نامه اش به حضرت امام حسن علیه السلام خود را فهمانده است: «باید درباره ی آنچه که از آباء و اجدادت به تو رسیده مورد تحقیق و دقت قرار دهی و سپس از خدا درخواست نمایی که به شک و تردید نیفتی.»

در اسلام یک قاعده ی کلی وجود دارد که مؤمنین بایستی بر علیه ظلم و بی عدالتی مبارزه نمایند، همان طور که قرآن می گوید: «کسانی که ستم دیده اند اجازه دارند مبارزه (برای گرفتن حق خود) نمایند و خدا به نصرت دادن آنها تواناست (سوره ی ۲۲، آیه ی ۳۹).»

امام علی علیه السلام به مردم جرأت می داد تا با زور حق خود را گرفته و تا آنجا که می توانند برای حقوق حقه ی خود پافشاری کنند. به عقیده ی او کسی نباید بی عدالتی را تحمل کند، بنابراین او گفته است: «دشمن ظالم و پشتیبان مظلوم باشید.»

اصولاً ستمگر می خواهد تصمیم شخصی اش «غرض خود» را قانونی معرفی کند و با نفوذ ناروا و غیرمشروع می خواهد زمینه ی تجاوز و تعدی را فراهم نماید.

امروزه کشورهای استعمارگر برای تأمین منافع غیرقانونی خود به ملتهای عقب افتاده فشار غیرانسانی وارد می کنند و با تاراج کردن منابع ثروت و علمی، آنها را گدا و فقیر نگه می دارند.

متأسفانه آنها به دروغ خود را مدعیان آزادی و وکیل مدافع حقوق بشر معرفی می نمایند.

امام علی هرگز به والیان و فرمانداران فرصت نمی داد تا از قدرت خود برای تجاوز به حقوق مردم استفاده نمایند زیرا انسان از هر جهت مورد احترام او بود.

او به مأمورین مالیات چنین دستور می داد: «هرگز میان کشت زار مردم راه نروید . در این صورت کوشش آنها را بی ثمر ساخته، آنها را دلسرد و مأیوس می نماید . بیشتر از آنچه که خدا مقرر داشته از آنها مگیرید. وقتی که شما وارد دهکده ای می شوید به مکان تقسیم آب درآیید نه اینکه جلو منزل و کاشانه آنها بروید.

قبل از هر چیز به ایشان سلام گویند و با مهربانی به آنها چنین بگویید، ای بندگان خدا دوست و خلیفه ی خدا ما را به سوی شما فرستاده است تا سهم خدا را (زکات و صدقات) از دارایی شما جمع آوری کنیم، هرگاه جواب منفی باشد مبادا بر آنها سخت بگیرید و درخواست خود را نیز تکرار نکنید ولی چنانچه جواب مساعد بود و می خواهند که غلات را تقسیم کنند، بگذارید آن قسمت که سهم خود را کنار گذاشته اند همان را بردارند . مبادا بدون اجازه آنها بر گله ها و شتران آنها وارد شوید و مبادا هیچ مسلمانی را تشر زده و تهدید نمایید.»

او در دستخط دیگرش به عاملان مالیات می نویسد: «این حکم و دستور من است که چه پنهان و چه آشکار از خدا بترسید (از گناهان دوری کنید)، جائی که هیچ کس جز او حضور ندارد و جز او نظاره نمی کند.

باز من شما را سفارش می کنم هر طور که خدا را آشکار اطاعت می کنید، همان طور هم در پنهانی انجام دهید. شما نایستی مردم را آزار رسانید و نایستی نسبت به آنها خشن باشید و به علت برتری پُست و مقامتان نایستی از آنها رو بگردانید زیرا آنها برادران ایمانی شما هستند و جبران کمبود مالیاتها بستگی به کمک و کوشش آنها دارد.

البته شما در این زکات سهمی دارید و فقرا و ناتوانها هم سهام دار دیگر هستند . ما حقوق شما را ادا خواهیم کرد و شما هم نظر آنها را تأمین کنید.»

او همیشه حقوق مردم را از هر حیث، بزرگ یا کوچک، پنهان یا آشکار مطالبه و در رعایت عدل و انصاف بسیار جدی بود.

امام علی علیه‌السلام از مأمورینش نوشت: «به مردم مگو تو آقا و مافوق آنها هستی و آنها بایستی از تو فرمانبرداری کنند. آن قلب تو را خراب و ایمانت را در دین ضعیف می کند و علاوه بر اینها هرج و مرج و اغتشاش در کشور ایجاد می شود.»

او خودش در امور کشور جزئی و کلی نظارت داشت، به طوری که هیچ کس نمی توانست به حقوق مردم تجاوز کند. به او گزارش شد که یک فرماندار ناحیه ای از خزانه ی ملی سوء استفاده و اختلاس نموده است، امام به او نوشتند: «خوبی پدر تو مرا فریب داد که درباره ی تو فکر کنم که از روش او پیروی می کنی و قدم در راه او خواهی گذاشت، اما طبق آنچه که به من گزارش شده تو از هوای نفس خود پیروی کرده و با دین قطع رابطه نموده ای تا به اقوام و خویشان خوبی کنی. تو با خراب کردن آخرت دنیای خود را ساخته ای (فرمایشات امام مطابق است با این آیه ی قرآن که می گوید): هر که طغیان کرده و زندگی دنیا را ترجیح داده، جهنم جایگاه اوست (سوره ی النازعات، آیات ۳۸ و ۳۷ و ۳۹)»

مردی مثل تو برای هیچ کاری خوب نیست، نه می تواند راههای خسارت و ضرر را مسدود کند و نه ارزش دارد که به او ارتقاء مقام داده شود و اطمینانی هم به او نیست که اختلاس نکنند... به محض اینکه نامه ی من به تو برسد به سوی من آی اگر خدا بخواهد.» او باز در یکی از خطبه هایش می فرماید: «به خدا قسم من ترجیح می دهم که همه شب را بیدار بر روی خار سعدان (یک نوع خار سرتیز و جانکاه و سوزآور) کشیده شوم یا با زنجیر به طرف شکنجه گر عذاب دهنده برده شوم، از اینکه خدا و پیغمبر را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که ستمگر و متجاوز به حقوق کسی باشم یا چیزی از زر و زیور دنیا را غصب کرده باشم.»

او در وصیت نامه اش به پسرش امام حسن علیه السلام «ای پسر من تو خودت را در رفتار بین خودت و دیگران قاضی قرار بده، برای دیگران آن را دوست دار که خودت دوست می داری و آنچه را که برای خودت بد می دانی برای دیگران هم بد بدان، ستم مکن همچنان که نمی خواهی ستم کرده شوی و به دیگران خوبی کن همان طور که می خواهی به تو خوبی نمایند، به بدی خود توجه کن قبل از اینکه بدی دیگران را ملاحظه کنی (قبل از اینکه عیب دیگران را ببی، عیب خودت را در نظر گیر). با مردم همان طور رفتار کن که می خواهی با تو رفتار کنند، راجع به آن مسأله که خوب نمی دانی حرف نزن و به دیگران آنچه که می خواهی به تو نگویند چیزی مگوی.»

در حال حاضر، هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی قرار است در تهران با ریاست جناب آقای خاتمی رئیس جمهور ایران تشکیل گردد تا راه حل مسائل مشکل و امور پیچیده و بغرنج مسلمانان را در سراسر دنیا پیدا کنند . مهمتر از همه ظلم و تعدی صهیونیستها بر فلسطین و همچنین جنگ داخلی افغانستان و سایر زحمتها و سختیهای که میان کشورهای اسلامی رخ داده است بررسی نمایند.

امام علی علیه السلام انان نظراتی ارائه نموده در زمینه ی حکومت و رفتار با طبقات مختلف جامعه چون سپاهیان، صنعتگران، کشاورزان، بازرگانان، پیشه وران و طبقه ی فقرا و همچنین راهنماییهای اساسی در اداره ی امور کشور که تقریباً تمام جنبه های اصلی را دربردارد مثل دادگاهها و ادارات خدماتی و مالیاتی و امور دفتری و غیره.

آنها نه تنها برای اولیاء امور مفید هستند بلکه به آسانی در رسیدگی مسائل و موقعیتهای مختلف سودمند می باشند.

به مقداری از آنها قبلاً اشاره شد اما مشهورترین نامه ی او به مالک اشتر فرماندار مصر دربرگیرنده ی زیباییهای فراوان و تمام موضوعات فوق الذکر می باشد.

آن نامه این چنین شروع می شود:

به نام خدای بخشنده ی مهربان، این است آنچه که بنده ی خدا علی امیرالمؤمنین در عهدنامه اش به مالک اشتر دستور داده است و او را فرماندار مصر نمود تا مالیات و صدقات آنجا را جمع آوری نموده با دشمنانش مبارزه کند تا امور مردم مرتب شود «سر و سامان گیرد» و شهرهای آن حوزه را آباد نماید.

به او دستور داده می شود تا از خدا بترسد «گناه نکند» و در عبادت کوشا و آنچه که خدا در قرآن دستور داده، چه واجب و چه مستحب، به عمل آورد . آن واجبات و مستحباتی که هیچ کس به سعادت نمی رسد مگر اینکه آنها را انجام دهد و بدبخت و شقی نمی شود مگر کسی که با آنها مخالفت و غفلت نماید.

آن وظیفه ی اوست که خدا را با قلب و دست و زبان قبول کند «کمک به مخلوقات خدا نماید»، زیرا خدا ضامن شده است کسی که او را کمک و پشتیبانی کند، خدا هم او را کمک و حمایت نماید. همچنان به او دستور داده می شود خواهشهای نفسانی را جلو راه خود بردارد و موقعی که آن خواهشها طغیان می کنند خاموش سازد زیرا خواهشها و آرزوها راهنما به سوی شرارت و بدی هستند مگر آنکه خدا حفظ کند.

«ای مالک من تو را به سرزمینی می فرستم، جایی که در گذشته هر دو حکومت عدل و ظلم را تجربه کرده است. مردم با کنجکاوی در رفتار تو نظاره می کنند همان طور که تو هم با کنجکاوی اعمال گذشتگان را نظاره می کنی و همان طور که تو درباره ی آنها صحبت کرده ای مردم هم درباره ی تو صحبت خواهند کرد.

در حقیقت مردان متقی با آن اعتبار و آبرویی که خداوند به وسیله ی زبان مردم منتشر کرده است شناخته می شوند. بنابراین غنی ترین دریافت تو بایستی مجموعه اعمال نیک باشد. پس آرزوی خود را تحت نظارت قرار بده و از آنچه که نهی شده ای اجتناب نمای، با پرهیز و دوری از گناه به تنهایی تو می توانی تشخیص دهی بین آنچه که خوب است برای آرزوها و آنچه که بد است.

دلت را از دوستی با رعایا و مهر و محبت با آنها وسعت ده و چون حیوانات وحشی که لپیاره کردن و خوردن راضی می شوند بالای سر آنها قرار مگیر.

آنها (رعایا) دو دسته هستند یا برادر دینی تو یا هم نوع تو در خلقت، آنها ممکن است خطایی بکنند و یا اشتباهی از آنها سرزند و همچنان ممکن است کار غلطی را عمداً یا غیر عمد انجام دهند و لکن تو آنها را عفو کن چنانچه بخواهی خدا تو را عفو نماید. همان طور که تو مافوق آنها هستی امام هم مافوق توست و خدا بر تو و آن کس که تو را معین کرده است بالاتر است. برای اینکه تو مواظبت کنی آنها را که زبردست تو هستند و خدا تو را به وسیله ی آنها امتحان می کند و سپس تو برای آنچه انجام می دهی خدا درباره ی تو داوری خواهد کرد.

با خدا مخالفت مکن زیرا تو نه می توانی در برابر قدرتش مقاومت کنی و نه می توانی از لطف و بخشش بی نیاز باشی.»

«ای مالک، مبادا از عفوی که نمودی پشیمان شوی و یا کيفری که نمودی شاد باشی، کاری را از روی شتاب در هنگام غضب انجام مده، اگر بتوانی خشم خود را فروخوری (سپس انجام بده).»

«به مردم مگوی که من رئیس و آقای شما هستم و بایستی هر وقت فرمان می دهم اطاعت کنید زیرا آن قلب را تاریک و ایمان را سست و در کشور ایجاد هرج و مرج می نماید. تو در حال حاضر در مقام قدرت هستی، مواظب باش آن تکبر و خودبینی در تو بوجود نیاورد، به بزرگی سلطنت خدا بنگر و عظمت پادشاهی او را بر همه ی آن چیزها که تو مطلقاً نمی توانی آن چیزها را ببینی در نظر داشته باش.»

این موجب ناپدید شدن غرور و خودخواهی تو می گردد و تندخویی تو را فرو می کشد و آن عقل و خردی که از دست داده بودی به تو پس می دهد.

آگاه باش که تو خودت را با خدا مقایسه نکنی و در قدرت، خود را شبیه او نسازی زیرا خداوند هر متکبری را از میان برمی دارد و هر مستبد و خودخواه را پست می نماید. «درباره ی خدا به عدالت رفتار کن «بدین معنا که با مردم به عدالت رفتار کن» و رعایت حقوق مردم را بنمای و درست با اقوام و خویشان و آن رعایا که برادران دینی تو هستند به عدل و داد رفتار کن (خویشی و آشنایی را کنار بگذار، با امور و کارهای مردم با مساوات رفتار کن و قانون را بین آنها یکسان و یکنواخت در دست اجرا گذار). اگر این کار نکنی خدا با تو دشمن خواهد شد و وقتی که خدا دشمن کسی شود بهانه ی او را از میان برداشته و در حالت جنگ با خدا قرار می گیرد تا اینکه از ستم و بدرفتاری دست بکشد.

برای ضایع کردن (دگرگون کردن) نعمتهای خدا و شتاب در کیفر و مکافات خدا هیچ چیز مؤثرتر از ادامه ی ظلم و ستم نیست زیرا خداوند دعای مظلوم را دیر یا زود می شنود و در کمین ظالم می نشیند، تو بایستی منتهای کوشش خود را در عدالت کردن بین مردم به کاربری و با آنها به طور یکنواخت رفتار نمایی زیرا نارضایتی توده مردم رضایت چند نفر به خصوصی را جریحه دار می کند اما نارضایتی یک عده کم در برابر رضایت اکثریت محو و ناپدید می شود.»

«به خاطر داشته باش، در زمان صلح انتظار آن چند نفر به خصوص (اعیان و اشراف) خیلی بیشتر از توده مردم است و آنها معمولاً در لحظات سختی کوتاه می آیند و در پریشانی و بدبختی کمتر سودمند هستند، آنها بیشتر از هرچه حق دارند مطالبه می کنند و از عدالت کردن ناراضی هستند. در موقعی که به آنها محبت و لطفی کرده شود قدرشناسی ننموده و در برابر اتفاقات سهمگین ناشکیبایی می کنند.

برعکس توده مردم ستون دین و حامی و پشتیبان اسلام هستند و هر وقت موقع مقتضی باشد بر ضد دشمن مبارزه می کنند. بنابراین تکیه گاه تو باید توده مردم باشد و میل و

رغبت تو لپید به طرف آنها کشیده شود (تو باید آنها را راضی و خشنود نمایی زیرا آنها وسیله ایمنی از حمله ی دشمن هستند)».

«به خاطر داشته باش بیگانه ترین و در عین حال بدترین شخص بین رعایا کسی است که به دقت به کوتاهی و سستی دیگران نگاه می کند (از دیگران عیب جویی می کند). در صورتی که مردم در قصور و کوتاهی مصون نیستند. آن وظیفه حاکم است که آن عیبها را پنهان دارد و آنچه که پنهان و سری است آشکار نکند.

آن بر تو واجب است عیبهایی که آفتابی شده اصلاح نمایی. خداوند پاسدار و نگهبان همه ی آن چیزهایی است که از تو پنهان می ماند و آنها را از دید رعیت نیز پنهان خواهد کرد.»

«خدا آن عیب و تقصیری که تو می خواهی از رعیت پنهان بماند می پوشاند.»

«گره های کینه و دشمنی را در رعیت باز کن و تو خودت را از هرگونه انتقامی برحذر دار از آنچه که سخن چین می گوید و برای تو روشن نیست غفلت کن. برای اینکه سخن چین یک نفر فریب کار است، اگرچه در لباس دوست درآید، هیچ گاه با آدم خسیس و بخیل مشورت مکن زیرا او تو را از اینکه با سخاوت باشی باز می دارد و تو را به فقر و ناداری می ترساند و همچنین با یک شخص ترسو مشورت منماید زیرا او تو را در انجام امور کشور سست می کند و نه با شخص طماع که او ممکن است حرص و طمع را در تو تلقین کند و تو را به یک آدم ستمگر و ظالم تبدیل نماید (او راههای غیرقانونی جمع آوری پول را به تو نشان می دهد). اگرچه بخل و ترس و طمع به دلایلی صفات گوناگونی هستند اما آنها مرد را از اعتماد و توکل به خدا خارج می سازند.

بدترین مشاور برای تو کسانی هستند که به عنوان مشاور به حاکمان ستمگر و بدجنس قبل از تو خدمت کرده اند و در جنایتهای آنها سهیم هستند از این رو آنها نبایستی مأمورین عالی رتبه تو باشند، زیرا آنها همدست با گناهکاران و ستمگران بوده اند. تو می توانی

کسانی بین مردم با همان نفوذ و تصور مثل آنها پیدا کنی، نه مثل آنها در گنهکاری و بدی و شرارت، آنها که هرگز به ستمگر کمک نکرده اند و نه خیانتکار در جرم و خیانت آنها (شریک جرم ستمگران نبوده اند آنها به تو کمترین دردسر و بهترین پشتیبانی را می دهند . آنها با تو دوست و با دشمن تو بیگانه خواهند بود).

فقط این گونه مردان را برای ملازمت و همراهی انتخاب کن، هم در امور شخصی و هم در امور عمومی، آنها که آشکارا صحبت می کنند (صراحت لهجه دارند) سودمندترند که رفیق و مشاور تو باشند. آنها که تو را در کارهایی که خدا دوست ندارد، بندگانش انجام دهند تو را تشویق نمی کنند اگرچه آن کارها مطابق میل تو باشد.»

«مردم خداترس و نیکوکار را به خود نزدیک کن و به آنها کم کم آموزش ده که چاپلوسی نکنند و برای هر کار نیکی که ممکن است انجام نداده باشی تو را تحسین نمایند، زیرا تحسین و تمجید بی جا تکبر به بار می آورد و مرد را به سوی خودخواهی می کشاند. تو بایستی نیکوکار را با بدکار و شریر تشخیص دهی و با آنها مثل هم رفتار نکنی. این عمل مرد خوب را از کار خوب باز می دارد و بدکار را به کار زشت تحریک می کند.

تو باید هرکس را به فراخور حالش پاداش دهی.»

«تو باید بدانی برای ایجاد اعتماد متقابل و حسن نیت بین حاکم و رعیت هیچ چیز بهتر از احسان و نیکویی به آنها نیست و همچنین هیچ چیز بهتر از سبک کردن هزینه ی زندگی آنها و اجتناب از زحمت و دردسر دادن آنها نیست زیرا به این رضامندی و خشنودی آنها تو را از نگرانیها نجات می دهد و احسان تو با اعتماد آنها به تو پس داده می شود (حسن نیت آنها با تو تلافی احسان تو است به آنها).

پایداری سپاه موکول است به آنچه که خدا در مالیات معین کرده است و این، هم نیروی سپاه را جلو دشمن به اثبات می‌رساند و هم با آن رفع احتیاج می‌کنند.

این دو طبقه «سپاه و ساکنین داخلی» نیازمند به همکاری سایر طبقات مثل قضات و مأمورین اجرا و کارمندان کشوری می‌باشند که درباره‌ی قراردادهای داوری می‌کنند و مالیاتهای را جمع‌آوری می‌نمایند و آنها که به امور خصوصی و عمومی مربوط می‌شوند و برای این طبقات ثبات و دوامی نیست، جز با تشریک مساعی بازرگانان و صنعتگران که احتیاجات و لوازم مورد نیاز آنها و مردم را فراهم می‌کنند و بازارها را اداره کرده مقدار مالیاتها را اضافه می‌نمایند زیرا آنها در سمت و وضعیت بهتری هستند تا تعهدات اجتماعی را ایفاء نمایند «ادا کنند».

سپس طبقات فقراً و بینوایان هستند که واجب است سایر طبقات آنها را تقویت و حمایت نمایند و هر یک از آنها به نام خدا در معاش و وسایل زندگی از بیت المال سهم دارند و هر یک از آنها بر حاکم حق دارد تا به وضع زندگی او سر و صورت داده شود، هیچ حاکم و فرمانروایی بدون درخواست کمک از خدا نمی‌تواند از عهده‌ی این وظایف برآید و خودش را به عدالت کردن عادت داده و به خاطر آن بردبار باشد.»

فرمانده سپاهت را کسانی قرار بده که به عقیده‌ی تو با ایمان ترین اشخاص به خدا و پیغمبر و خلیفه خود باشند، خوش قلب ترین آنها، صبورترین آنها که زود به خشم نیایند، اینها کسی را که خطا کند عفو می‌نمایند و نسبت به ضعفای مهربان و نسبت به بیگانه سخت و خشن می‌باشند، به طوری که شدت عمل، آنها را به خشم نمی‌آورد و نرمی و مهربانی، از آنها جلوگیری نمی‌کند (تا وظیفه‌ی خود را انجام ندهند).»

با خانواده‌های بزرگان و اعیان که پاکدامن و عقیف و در زمان گذشته سرافراز بوده اند تماس نزدیک داشته باش و سپس با مردان باجرات، شجاع، باسخت و نیکوکار (تماس

داشته باش)، زیرا چنین مردمانی افتخار مسلمانان هستند و برای فرماندهی نیز مناسب می باشند و چنان فرماندهانی کانون بزرگی و سرچشمه های محسنات و نیکویی هستند.

همان طور که پدر و مادرها نسبت به بچه هایشان مواظبت دارند، با دلسوزی در مسائل آنها دقت کن. تو نبایستی برای هر کار نیکی که برای قوی تر شدن آنها انجام داده ای آن را بزرگ شماری و همچنین تو نباید به اندک مهربانی که درباره ی آنها کرده ای آن را بزرگ شماری چه بسا همان محبت اندک نسبت به مردم میان آنها حس ظن درباره ی تو ایجاد کند و تو باید خوبی و مهربانی را ادامه دهی ولو اندک باشد زیرا احسان و التفات کم تو نسبت به آنها ممکن است به حال آنها سودمندتر باشد. از کاره ای نیک و بزرگ، تو چاره ای نداری که حاجتهای آنها را برآوری و کارهای مفید آنها را تحسین کنی.

تو باید کسی را جهت فرماندهی سپاه انتخاب کنی که به سپاه از جان و دل بذل مساعی نماید و با پرداخت پول به خانواده سپاهیان، وقتی که از شهر و کاشانه خود دور هستند کوتاهی مکن زیرا در این صورت آنها ناراحتیها را فراموش می کنند و جز یک هدف که مبارزه با دشمن است، چیزهای دیگر را فراموش خواهند کرد.

با سپاهیان کار به مهربانی انجام ده تا دلهای آنها به دوستی و مهر تو برگردد. در حقیقت پسندیده ترین چیز برای مدیران و رؤسا برقراری عدل در کشور و اظهار محبت به سرباز است.

تو بایستی هر کار برجسته ای که یکی انجام می دهد تشکر و قدردانی کنی و آن کار برجسته را از کسی به شخص دیگری نسبت ندهی و در پاداش مناسب برای آن کار کوتاهی نکنی. تو نباید کار کوچک یک شخص عالی رتبه را بزرگ شماری و کار یک نفر معمولی را که هر چه بزرگ باشد کوچک پنداری.

به خدا و پیغمبرش پناه بر تا موقعی که مسائلی تو را گیج و متحیر می سازند و پیش تو مبهم جلوه می کنند و ندانی که چه باید بکنی تو را راهنمایی نمایند. دستور و حکم

خداست خطاب به آنها که می خواهند راهنمایی شوند به طوری که قرآن می گوید : 'شما که ایمان دارید خدا را فرمان برید و پیغمبر و آنها که امور شما در دست آنهاست و چون در چیزی اختلاف گردید اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر ارجاع نمایید» (ولی امر شما همان ولایتی است که پیغمبر صلی و سلم علیهما السلام تحویل دادند» (سوره ی نساء، آیه ی ۵۸).

رجوع به خدا یعنی طبق آنچه که او در قرآن گفته است عمل کنید و رجوع به پیغمبر یعنی پیروی از اخلاق و احادیث پذیرفته شده از طرف او که در آنها اختلافی نیست. برای رفع اختلاف بین مردم رجوع به آن کسی که به عقیده ی تو از برجسته ترین فرد میان مردم باشد قاضی را انتخاب کن. او به علت کارهای زیادی که به او ارجاع می شود نبایستی بیچاره شود.

منازعه کنندگان «آنها که با هم اختلاف دارند» نتوانند عقیده ی خود را بر قاضی تحمیل کنند و او نبایستی در هر مطلب و مقصود ناحق «خلاف قانون» اصرار نماید قاضی نباید به حقیقتی که توسط مردم پذیرفته شده و متوجه آن حقیقت شده اند لجاجت نماید، او نباید طمع کار باشد و نباید راجع به موضوعی که عمیقاً درباره ی آن فکر نکرده و با مختصر فهم و ادراکی، فوراً تصمیم بگیرد. او باید آگاه ترین فرد میان مردم باشد تا محلهای شک را خوب بسنجد و سپس عمل نماید.

او نبایستی در دلایل و براهین خیلی دقیق و در رسیدگی به مطالب صبورترین و مصمم ترین شخص در موقع رأی دادن باشد. ستایش و تعریف او را مغرور و متکبر نسازد و خودبینی او را وادار نکند تا متمایل به طرفی شود.

این طور اشخاص اندک هستند تو باید قضاوت‌های آنها را رسیدگی کنی و پول کافی به آنها پرداخت نمایی تا راحت زندگی کنند. در این صورت راه عذرشان بسته شده و فرصتی باقی نمی ماند تا برای رفع احتیاجات خویش به دیگران مراجعه نمایند. در بارگاه خود مقامی بس بالا به او بده تا هیچ کس از اطرافیانت نتواند از او خواهشی کند، به طوری که او از آرزوها و امیال دیگران سالم و محفوظ بماند تا نسبت به او طمع کار نشوند.

تو بایستی بر روی این موضوع نظارت بسیار دقیق داشته باشی زیرا این دین قبلاً «در زمان عثمان» در دست مردم شریب و بدکاری که طبق هوی و هوس در مقاصد دنیایی بدخواهانه عمل می کرده اند اسیر بوده است.

«ای مالک تا به حال به تو مشورت دادم تا بهترین اشخاص را در گروه اشراف اشخاصی دلاور و دیندار برای سپاه و هیأت داوران انتخاب نمایی، اکنون همان سفارشات را درباره ی استخدام مأمورین اجرا (کارگزاران داخلی) به تو می نمایم. بنابراین در امور کارگزارانت مبدا قبل از امتحان یا با طرفداری و حمایت بی جهت سمت و منصبی به آنها واگذار کنی زیرا این دو حالت، شاخه های ظلم و خیانت هستند. میان مردم کسانی که با تجربه و محبوب و نیکخواه و بانی خیر از خانواده های پارس او دیندار که سابقه در اسلام دارند انتخاب کن.

این چنین مردم خوش خلق تر و شخصیت و شرف آنها پایدارتر و قصد طمع کاری آنها به علت اعتبار و اصالت خانوادگی کمتر است معاش آنها را فراوان از طریق حقوق «روزانه یا ماهیانه» فراهم کن زیرا این عمل آنها را قادر می سازد تا صحیح و راحت زندگی کنند. در این حالت آنها چشم طمع بر آنچه که در حفاظت آنهاست ندارند و هر آینه آنها از فرمان تو سرپیچی نموده و یا در وجوه احتیاطی دیگران سوء استفاده نمایند. آن دلیلی است بر علیه آنها «تا از کار بکنار شوند».

تو همچنین بایستی کارهای آنها را رسیدگی و بازرسانی بر آنها بگماری.

جاسوسان بایستی راستگو و وفادار باشند زیرا گماردن جاسوس ایشان را امین و قابل اعتماد و نسبت به مردم مهربان می سازد.

سپس تو باید نسبت به معاونات دقیق باشی اگر تو مطلع شدی یکی از آنها دستش را برای سؤاستفاده و اختلاس در اموال عمومی دراز کرده و این تقصیر از طرف بازرسان شخصی ات تأیید شد، از این بابت تنبیه بدنی را بر روی او اجرا کن و هر مبلغ که اختلاس کرده است پس بگیر و به خزانه ی ملی مسترد نمای.

سپس به امور مالی پرداز و به مسائل مالیات نیز مواظبت کن . آنها که خودشان را در جمع آوری مالیات مشغول کرده اند، بایستی در زندگی راحت به سر برند . زیرا شغل آنها وابسته به کار و فعالیت دیگران است و دیگران نمی توانند بدون آنها در آسایش باشند، چون تمام ملت نان خور مالیات و کارگزارانش هستند.»

«تو همچنین بایستی به کشاورزی بیشتر از جمع آوری مالیات اهمیت دهی، زیرا کسی که درصد اخذ مالیات بدون در نظر گرفتن وضعیت کشاورزی باشد کشور را خراب و مردم را نابود می سازد و حکومت او اگر مردم از زیادی مالیات و ناراحتیهای حاصل از کمبود آب و یا تغییر شرایط زمین به واسطه ی خشکسالی شکایت کنند جز اندکی دوام ندارد.

تو باید مالیات را تا آن اندازه تخفیف دهی تا شرایط زندگی آنها را بهتر سازی.

تو نباید هر تخفیفی را از روی بی میلی بدهی. تو برای پیشرفت و ترقی آنها تخفیف قائل شو زیرا آنچه که تو در این راه صرف کنی، آنها در عوض، آبادی کشور را به تو پس می دهند. علاوه بر اینها تو به علت عدالت کردن میان مردم مورد ستایش آنها قرار می گیری، در نتیجه مردم به تو اطمینان خواهند کرد تا به آنها پشت گرم باشی و تو از این راه وسیله ای ایمنی برای خودت درست خواهی کرد.

سپس آنها مسائل دشواری که از لحاظ وظیفه‌ی خودشان مأمورند رفع نمایند انجام خواهند داد زیرا اصلاح و ترقی ارزش دارد که آنچه بر آن تحمیل می‌شود تحمل نماید. خرابی زمین به فقر و بی‌چیزی کشاورز بستگی دارد، هنگامی که کشاورز فقیر می‌شود و موقعی که کارگزاران مالیات تصمیم می‌گیرند که فقط پول جمع کنند و اندک امیدی دارند تا در سِمَت خود باقی بمانند و موقعی که موارد اخطار را کم توجه می‌کنند، اینها همه موجب خرابی زمین می‌گردد.»

سپس به نویسندگان و منشیان مواظبت کن و بهترین آنها را متصدی امور خود گردان . نامه‌های محرمانه که شامل خطمشی و نقشه‌های حکومت است به کسی واگذار کن که دارای سیرتی عالی است و به واسطه‌ی پُست و مقام تکبر نکند و جرأت نداشته باشد در انظار عموم بر علیه تو ایستادگی کند. او نباید در ارسال مکاتبات و ابلاغیه‌ها غفلت نماید و از طرف تو پاسخ‌ها را در موضوع درآمدها و هزینه‌ها سریعاً ارسال دارد. او نباید از طرف تو با مملکت دیگری مشغول عقد پیمانی گردد که غرامت بردار باشد «در صورتی که از عهده‌ی انجام پیمان برنیامدی مجبور به پرداخت غرامت نگردی» و همچنین او نبایستی در لغو قراردادی که زیان آور است کوتاهی کند. او باید ارزش شأن و مقام خودش را بشناسد زیرا نادان بودن به احوال شخصی خود بیشتر به علت بیخبری از شأن و مقام دیگران است.

سپس تو باید دقت کنی تا آنها را صرفاً از روی آگاهی و دانشی که دارند انتخاب نمایی و یا با حُسن ظن خودت به آنها اعتماد کنی زیرا بعضی از مردم به دروغ خودشان را خیرخواه و قابل اطمینان وانمود می‌کنند اما تو بایستی آنها را محک بزنی «امتحان بکنی» که چگونه با نیکان قبل از تو رفتار کرده‌اند.

تو جهت امور اداری کسی را باید معین کنی که بین مردم خوشنام و مشهورترین شخص در اطمینان و اعتماد باشد. این عمل نشان می دهد که تو فرمانبردار خدا و امام خود می باشی.

در هر قسمت از کارهایت یک نفر مسؤول متدین قرار بده، چنان کسی که کارهای سنگین و زیاد، او را از پا در نمی آورد و از هجوم کار، گیج و سرگردان نمی شود. هر آینه تو تقصیر و کوتاهی منشیان را نادیده بگیری، تو در برابر آن از طرف خدا بازخواست خواهی شد.

اکنون من تو را درباره ی بازرگانان و صنعتگران سفارش می کنم که با مشورتهای خردمندان امور آنها را چاره سازی کنی «حاجت آنها را برآوری».

تعدادی از بازرگانان در شهرها ساکنند و بعضی خودشان را به زحمت انداخته تا کالاها و مواد مورد احتیاج را از دور و نزدیک، از بیابانها و کوهستانها، بر روی دریاها و جنگلها از جاهایی که کمتر کسی می تواند یا جرأت می کند که به آنجاها برود فراهم می نمایند. بازرگانی و صنعت منابع درآمد کشور هستند و طبیعتاً مقدار مالیات کشور را زیاد می کنند.

آنها مردمی صلح دوست هستند و هیچ آشوب و مزاحمتی از آنها نمی رود (سرنمی زند). بنابراین هیچ ترسی از طغیان و خیانت آنها وجود ندارد. شرایط و چگونگی کارهای آنها را مواظبت و رسیدگی کن. از طرف دیگر به خاطر داشته باش تعدادی از آنها بسیار حریص و خسیس و پست هستند و برای اینکه سود بیشتری به دست آورند، اجناس مورد احتیاج مردم را انبار می کنند (احتکار می کنند) و بعداً با قیمت بالاتری به فروش می رسانند. این عمل زیان آورترین کارها است نسبت به مردم و موجب بدنامی دولت نیز می باشد.

از احتکار و انبار کردن کالا جلوگیری کن زیرا پیغمبر خدا، که سلام و درود خدا بر او و خانواده اش باد، آن را قدغن فرموده است.

فروش کالا با قیمت صحیح و قطعی و با وزن معین باید روشن باشد به طوری که نه فروشنده و نه خریدار متحمل ضرر نگردند، البته خطاکار را تنبیه کن اما نه سخت.

«خدا را در نظر گیر درباره ی این طبقات اجتماع مثل فقرا و تهیدستان، بیچاره ها و ضعفایی که قانع و بی یول هستند و چاره سازی ندارند و آنها از قسمت و سهم خود از بیت المال سؤال نمی کنند و دنبال تکدی و گدایی هم نمی روند. این فقرا، عیال خدا و تو و ثروتمندان وکلای ایشان هستید خدا مال را به توانگران داد و آنها را به سرپرستی فقرا گماشت. برای خاطر خدا و عهد و پیمان خدا که با باندگانش بسته است، مسؤولیت حفاظت و نگهداری آنها به عهده ی توست. حقوق حقه ی آنها را محافظت نمای و یک قسمت از خزانه ی ملی و سهمی هم از فراورده های مزارع که برای اسلام گرفته می شود، برای آنها به طور یکسان معین کن چه در دسترس تو باشد و یا دور از تو.

بنابراین سرگرمی و زندگی خوش و راحت تو نباید باعث دوری تو از آنها بشود. هیچ عذری در پیشگاه خدا به واسطه ی عدم رعایت حقوق آنها چه بزرگ یا کوچک پذیرفته نیست.

درباره ی امور مردمی که فرصت ملاقات تو را ندارند و یا قادر نیستند به تو تقرب جویند (به تو نزدیک شوند) و گروهی که مردم آنها را حقیر می شمارند دقیقاً رسیدگی کن. مردی مورد اعتماد، که خدا ترس و حلیم و بردبار باشد متصدی آنها قرار بده که درخواستها و حاجتهای آنها را بررسی کرده و شرایط آنها را به تو گزارش دهد.

تو بایستی با حس مسؤولیت به خدا، با فقرا رفتار کنی به طوری که هنگام ملاقات خدا در روز رستاخیز مورد عفو قرار گیری. زیرا این طبقه از مردم بیشتر نیازمند به رفتار منصفانه و عادلانه هستند، انگار که به خدا حساب پس می دهی.»

«نسبت به یتیمان و سالمندان که هیچ گونه وسیله ی امرار معاش ندارند و از اینکه گدایی کنند مخالف و متنفرند، توجه کن این یک وظیفه ی بسیار سنگینی است که بر عهده ی فرمانروایان می باشد. به طور کلی هرگونه حقی سنگین است و خدا آن را برای کسانی که سعادت اخروی را جستجو می کنند و در برابر سختیها شکیبایی نموده و به صحت قول خدا اعتماد دارند، آسان می گرداند.

وقتی را برای برآوردن حاجت شاکیان معین کن و در یک مشاوره و مذاکره آشکار آنها را ملاقات و به خاطر خدایی که تو را هستی داده است در آنجا متواضع و فروتن باش و سپاه و گارد محافظ خودت و همچنین پلیس را از آنجا دور نگهدار به طوری که هر کس که بخواهد مسأله ی خود را مطرح سازد، بدون ترس و وا همه صحبت کند زیرا من شنیدم که پیغمبر صلی و سلم علیه السلام فرمودند: **لَا تَقْرَبُوا السُّلْطَانَةَ فَكُلُّهَا يَأْتِيكُمْ** که نتوانند بدون ترس حق ضعیف را از قوی تأمین نمایند، به پاکی و خلوص نائل نمی شوند).

سپس مشکلات آنها را تحمل کن، خشونت گفتار و لکنت زبان آنها را تو نبایستی به روی خود بیاوری. خشم و خشونت را کنار بگذار تا اینکه خدا درهای رحمتش را به روی تو باز کند و پاداش مطیعان و فرمانبران را به تو عطا فرماید.

آنچه که تو می بخشی با خوشرویی ببخش و آنچه را که رد می کنی آن را با مهربانی و عذرخواهی رد کن. میان کارهای تو اموری است که تو شخصاً خودت باید انجام دهی، مثل پاسخ به فرمانداران هنگامی که نویسندگان و منشیان تو وامانده می شوند و نمی توانند آن کارها را انجام دهند.

کار هر روز را همان روز انجام ده و فردا کار و وظیفه ی خودش را با خود می آورد . برای اینکه دینت را صاف و پاک کنی، تو باید واجبات مخصوص خدا را عمل کنی، اعمال بایستی در وقت خودش در اثنای روز و شب انجام گیرد و تو بایستی که هر آنچه سبب نزدیکی به خداست به طور کامل و بدون کم و زیاد انجام دهی.

وقتی که تو امامت نماز جماعت با مردم می کنی، نماز تو آن چنان طولانی نشود که موجب ناراحتی و ملال مردم گردد یا حس بی میلی به نماز در آنها برانگیخته نمایی یا خود نماز را ضایع گذاری. ممکن است اشخاص مریض یا آنها که نیاز برای کار شخصی خود دارند میان مردم باشند.

هنگامی که من دستور یافتم تا به سرزمین یمن بروم از پیغمبر خدا سؤال کردم: «چگونه با مردم نماز بگذارم؟» او فرمود: «تو با مردم طوری نماز کن که ضعیفترین آنها بتواند انجام دهد و نماز با ملاحظه ی احوال مؤمنین باشد».

«سپس خود را از مردم برای یک مدت طولانی کنار مکش زیرا فرار صاحبان قدرت از امور مردم، نشانه ی بینایی محدود و آگاهی کم آنها از اوضاع و احوال است و در نتیجه آنها به تدریج مسائل بزرگ را کوچک می پندارند و کوچک را بزرگ، آنچه که حق است ناحق و آنچه که باطل است حق تصور می کنند و وقتی که حق و باطل را با هم اشتباه نمودند قادر نخواهند بود بین حقیقت و دروغ را تمیز دهند.

با تمام این احوال، فرمانروا هم یک انسان است. او نمی تواند هر چیزی که مردم از او پنهان می دارند آگاه شود و هیچ نشانه ی روشنی هم ضمیمه ی حقیقت نیست که کسی بتواند اقسام مختلف حقیقت و سخن دروغ را که مشتبه می شود، تشخیص دهد. درخواست مردم از تو چیزی نیست که موجب زحمت باشد، یا شکایت از مظلوم ای است یا درخواست عدالت کردن است.

دیگر اینکه بدان در اطراف و دور و بر فرماندار، خویشان و دوستان نزدیک او هستند که اغلب از چیزهایی سؤاستفاده می کنند و مرتکب اعمال خلاف عدالت می گردند. تو بایستی بدی را با قطع کردن موجبات عادات زشت از آنها ریشه کن کنی. تو نباید قطعه ی زمینی را به هیچ یک از اقوام و دوستانت ببخشی و متوجه باش که هیچ کدام آنها از تو انتظار گرفتن زمین نداشته باشند تا بعداً باعث خسارت کسی شوند که در آن کار

شریک است و یا در آبیاری زمین با آنها همسایه است و آنها بخواهند سختی کار را به دوش شرکاء و همسایگان گذارند که در این صورت سود و فایده ی آن برای آنان (اقوام تو که زمین گرفته اند) و ملامت و زشتی کار در دنیا و آخرت نصیب تو خواهد بود.»

«حق را به کسی که صاحب حق است واگذار کن چه دور باشد چه نزدیک، جهت برپا داشتن حق اگر خویشانت رنجیده شوند بی تابی مکن و پاداش مشکلاتی که تحمل می کنی از خدا انتظار داشته باش و بدان که پاداش خدا بسیار گرانقدر است.

هرگاه رعیت از بدگمانی تو را ستمگر پندارد تو باید به آنها در جمع آشکار توضیحات لازم را بدهی و ضمن شرح و توضیح خودت، شک و سوءظن را از آنها مرتفع سازی، زیرا به این طریق تو نفس خود را ریاضت داده ای و به رعیت هم مهربانی کرده ای و در عین حال این توضیح و روشن سازی، هدف تو را در پایداری حق فراهم می کند.»

«تو نبایستی پیشنهاد صلحی که دشمن می دهد رد کنی زیرا آن خدا را خشنود و راضی کرده و آرامش و سکون هم برای سپاه تو می آورد و همچنین نگرانیهای تو را کم و وسیله ی سلامت و امنیت برای کشور است.

اما آگاه باش و حواست را جمع کن که بعد از صلح به حالت آماده باش قرار گیری زیرا بعضی مواقع دشمن پیشنهاد صلح می کند تا از غفلت تو استفاده نماید و موقعی که تو بیرون از محافظت خود هستی (در حال آماده باش نیستی) دوباره به تو حمله کند. بنابراین تو بایستی در این حالت به خصوص از روی احتیاط عمل کنی. اگر با دشمن کنار آمدی و سرانجام قراردادی بین شما منعقد گردید قول خود را انجام بده و به مفاد قرارداد از روی وفاداری عمل کن. هر آینه طبق قرارداد صلح، تو بعضی تعهدات را قبول کردی بایستی به دقت آنها را از عهده برآیی.

با وجود اختلاف در افکار و گوناگونی عقاید، برای مسلمانان هیچ چیز لازمتر از رعایت قول و قرار نیست، زیرا آن مردم را قویاً متحد می سازد. این قاعده حتی میان بت

پرستان قبل از اسلام به رسمیت شناخته می شد به جهتی که آنها عاقبت بد پیمان شکنی را می دانستند. بنابراین شما نسبت به دشمن خود (با پیمان شکنی) حيله به کار مبرید زیرا شکستن قول و قرار، عملی است بر ضد دستورات خدا و جز نادان و بدبخت هیچ کس بر علیه خدا عملی انجام نمی دهد.

پیمان و قرارداد وسایل امن و آرامش هستند که خداوند از رحمت خود بر مردم ارزانی داشته و یک پناهگاهی که در آن سلامت و امنیت را مشاهده کرده و در حفظ و حراست خدا قرار می گیرند. بنابراین در آن پیمان هیچگونه فریب و حقه بازی و ریا و دورنگی نباید باشد.

پس پیمانی که ابهامات و نکات تاریکی در آن باشد منعقد مکن و بعد از اینکه قرارداد را تأیید و امضاء کردی، نکته ی تاریک آن را عوض مکن اگر عهد و پیمان خدا تورا دچار مشکلاتی کرد متوجه باش آن پیمان را برخلاف حقیقت و درستی نقض نمایی زیرا معطل شدن در سختیها که انتظار نتیجه ی خوب داری بهتر است از فریبی که از عاقبتش می ترسی و بدان که تو از طرف خدا بازخواست خواهی شد و مشکل به نظر می رسد که تو بتوانی در این دنیا یا در دنیای بعد مورد عفو و بخشش خدا قرار بگیری.»

«جداً از خونریزی بدون دلیل و ناحق دوری کن زیرا هیچ کاری بدبختی و نکبت آسمانی و نتایج وخیم تر و دور کردن نعمت و سعادت و کوتاهی عمر را بیشتر از خونریزی بی جهت نزدیک نمی سازد.»

در روز قیامت خداوند داوری و قضاوتش را اول از همه، درباره ی خونریزی به ناحق و حالات ارتکاب آن شروع می کند.

دوام اقتدارت را بر خونریزی بنا مکن به جهت اینکه این خون، کشور را سرانجام ضعیف و تا اندازه ای قلع و قمع می کند و آن را در اختیار دیگران قرار می دهد. اگر تو کسی را به ناحق کشتی عذر تو نزد من و خدای من پذیرفته نیست.

«هرگاه کسی به اشتباه، ناحق کشته شود و یا تو در استفاده از شلاق و شمشیر اندازه را رعایت نکنی و یا تنبیه آرقدر سخت باشد که موجب مرگ گردد، تو باید به بازماندگان مقتول خونبها پرداخت کنی، مواظب باش غرور و خودبینی حاصل از اقتدارت مانع پرداخت خونبها نشود.»

«ای مالک به طور کلی از خود راضی و خودبین مباش و به آنچه که به نظرت پسند آید تکیه مکن که تو را مغرور سازد و دوست نداشته باش که مردم از تو تعریف و تمجید کنند . زیرا در این صورت تو به شیطان فرصت داده ای تا اعمال نیک تو را باطل کند.»

«مبادا برای کار نیکی که جهت رعایا انجام داده ای بر آنها منت گذاری و یا آنها کارهای تو را بیش از اندازه تحسین کنند (چاپلوسی نمایند) و قول و وعده ی خود را موقعی که چیزی را ضمانت کرده ای زیر پا نگذار زیرا به رخ کشیدن احسان (منت گذاشتن)، نیکیها را از بین می برد و تحسین و تعریف (از صاحب قدرت) نور حقیقت را ضایع می کند و پیمان شکنی، بیزاری و نفرت خدا و مردم را فراهم می سازد.»

خدای متعال در قرآن می فرماید: «نفرت انگیزترین چیز نزد خدا آن است که آنچه عمل نمی کنید، بگویید (سوره ی صف، آیه ی ۳).»

«مواظب باش کاری را پیش از موقع خود یا خارج از وقت خود انجام ندهی و اصرار مکن کاری که درستی و حقانیت آن را نمی دانی، انجام دهی . وقتی که درستی آن روشن شد، کار را به کندی و آهستگی انجام مده، هر چیز را در جای خودش قرار بده و هر کاری را در موقع مناسب شروع نمای.»

«آنچه که همه ی مردم یکسان سهم دارند برای خودت اختصاص مده و در امور و مسایلی که روشن و معلوم شده اند (دیگران از آنها آگاهی دارند) غفلت منماید و خود را به نادانی زن زیرا تو پاسخگوی همه ی مردم هستی.»

«وقتی که تو مُردی پرده ی اعمال و کردار از جلو چشم تو بالا می رود و تو از طرف خدا مکلف می شوی تا ستمهای ستم کشیده را جبران کنی.» ای مالک تو بایستی از خشم و غضب، حس شهرت و حیثیت، نیروی بازوانت و تندى زبانت جلوگیری کنی و بقا خودت را بر علیه تمام اینها نمی توانی حفظ کنی، جز با عجله نکردن و به عقب انداختن کارهای سخت تا خشم تو فرونشیند و تا موقعی که تو دوباره خود را میزان کنی (خود را از خشم و شتاب اصلاح نمایی) و خودت را نمی توانی به حال اعتدال درآوری مگر اینکه به خاطر آوری تو عازم ملاقات خدا هستی (بالاخره می میری).

تو لازم است با دقت به خاطرآوری که چگونه امور و قضایا با آن کسان که پیش از تو بوده اند موافقت داشتند (امور جاری به آنها چگونه برخورد می کرد)، حکومتی بوده که به مردم عدالت کرده است یا سنت و روش نیکی را عملی کردند و یا اخبار و احادیث زیادی از پیغمبر اکرم، سلام خدا بر او و خانواده اش، دوباره نقل کرده اند یا دستورات واجب قرآن را متذکر شده اند «با این کارها امور مملکت را با خود و زمان هماهنگ ساخته اند.» تو هم بایستی از آنها پیروی کنی همان طور ما را می بینی که عمل می کنیم و تو و همچنین باید از دستوراتی که در این نامه تو را به آنها سفارش کرده ام متابعت نمایی و من به وسیله ی این نامه حجت را بر تو تمام کرده ام «عذر تو را بستم»، به طوری که اگر خواستی از هوی و هوس پیروی کنی بهانه ای برای آن نداری «نمی توانی بگویی «نمی دانستم». هیچ چیز تو را از بدی و شرارت حفظ نمی کند و همچنین نمی توانی موفق به نیکوکاری شوی مگر به اراده ی خدا.

آن به خاطر می آورد موقعی که پیغمبر به من سفارش فرمود تا از نماز مواظبت کنم و زکات را پرداخت نموده و با غلامان (سیاهان) خوبی نمایم و من طبق همان پیمان این دستورات مهم را به پایان می برم.

من از خدا درخواست می‌کنم که با رحمت‌های بی‌پایانش و با جلال و بزرگی قدرت‌ش به من و تو توفیق دهد تا آنچه که مورد رضایت او و پسند مخلوقاتش است انجام دهیم. به این طریق که خشنودی او جلب و مورد تمجید و ستایش زیاد مردم واقع شویم «با نام نیک زندگی کنیم» و اینکه خداوند پایان عمر من و تو را سعادت و شهادت «کشته شدن در راه خدا» قرار دهد مسلماً ما به سوی او برمی‌گردیم، سلام بر پیغمبر و خانواده‌ی پاک و مطهرش، والسلام.

این دستخط که در حقیقت نشانه‌ی طرز حکومت اسلامی است، توسط امام علی علیه‌السلام^[۱] ای در علم بود، نوشته شده است و او بیشتر از هر کس دیگری بر طبق آن عمل کرده است. از این نوشته چنین مفهوم می‌گردد که هدف او فقط به جریان انداختن قانون شریعت و بهبود وضع اجتماعی کشور، بدون برهم زدن آرامش عمومی بوده و اینکه او هرگز فرصت به چپاولگران نمی‌دهد تا از بیت‌المال سوءاستفاده نمایند.

آن دربرگیرنده‌ی تمام اصول اسلامی است. برای بسط و توسعه‌ی عدالت و حفظ حقوق انسان بدون اینکه بین نژاد سیاه و سفید و مسلمان و غیرمسلمان از هم فرق بگذارند و آن نیز راهنمای موجه و سودمندی است به اسلام متمدن و پیشرو.

او وظایف حکومت و رعیت، ثروتمند و فقیر را در برابر هم و طرق مفید بودن برای عموم و انجام واجبات خدا را روشن کرده است. علاوه بر این خصوصیات طرز حکومت اسلامی را به سازمانها و ادارات نشان داده است.

به منظور بسط عدالت و مبارزه با ظلم و ستم او حس آزادیخواهی مردم را در جستجوی حقوق حقه خود و ایستادگی در برابر ستمگر تحریک می‌کرد.

او در این رابطه می‌گوید: «به خدا قسم من انتقام مظلوم را از ظالم خواهم گرفت.»

او باز می‌گوید: «دشمن ستمگر و یار مظلوم باشید.»

او دوباره چنین می گوید: «رحمت خدا بر آن کس باد که از حقیقت و راستی، وقتی که آن را مشاهده می کند حمایت نماید و از باطل و نادرستی سرباز می زند وقتی که آن جلو آید و همچنان رحمت خدا بر کسی که از مظلوم در برابر ظالم پشتیبانی کند.»

اما حکومت‌های دنیایی کوشش می کنند تا قانون را به نفع خودشان و برای آنچه که به منافعشان لطمه می زند تغییر دهند «برای حفظ مصالح خویش قانون را تغییر می دهند» زیرا آنها ستمگر و بی رحم هستند و ایمان به خدای رحمان ندارند. در نتیجه برخلاف اصول قانون رفتار می کنند و سپس به آسانی پیروی هوی و هوس نموده تا در مدت کوتاه عمرشان خوشی کنند.

اینجاست که منافع شخصی و خصوصی پیش آمده و قانون تنازع برای جلب منفعت و دفع ضرر شروع به حرکت می نماید و انسان گرفتار دعوا و رقابت می گردد و عاطفه و حس دوستی و برادری ناپدید می گردد و سرانجام انسان در تنبلی و شهوت رانی سقوط می کند، در صورتی که ایمان به خدا و عقیده به روز رستاخیز به انسان آرامش فکر و امنیت می دهد، آن آرامش و امنیتی که موجب می شود او مقید به خدا باشد و مسؤولیت اعمالش را قبول کند و برای رضای خدا بر علیه شرارت و بدجنسی مبارزه کرده و برای ساختن و آباد کردن دنیا بهترین کوشش خود را به عمل می آورد و نتیجتاً در آخرت امیدوار به پادشاهای نیک و شایسته است.

چنین ایمانی به خدا با هدف برادری و دوستی با دیگران و مبارزه بر علیه ستم برای خاطر بسط و توسعه ی عدالت و دفاع از نیکی و احسان به خاطر احترام به نیکوکاری و مهربانی همان ایمانی است که بشر را به سعادت و آرامش خاطر می کشد.

بنابراین به‌کلیمیان و مسیحیان قویاً توصیه می شود که خود را تسلیم شریعت حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی نموده، آنها را چون یک عقیده احترام گذارند تا همه از نگرانیها و اضطرابات آسوده گردیم.

اما اسلام با سایر ادیان الهی تفاوت کلی دارد. اسلام مردم را متوجه خدای متعال و یکتا می نماید که بر تمام حوادث و موقعیتها نظارت دارد و به این عقیده که او به تمام مخلوقات هستی داده است و تمام مردم بندگان او هستند، بنابراین پادشاهی و حکومت فقط سزاوار خداست و هیچ کس نمی تواند منفعتی را جلب و یا زیان و خسارتی را دفع نماید بدون اراده ی خدا.

براین یک مسلمان آزاده هیچ وقت در کشمکشهای روزگار نگران و مضطرب نمی شود و در نتیجه لازم نمی داند تا به دیگران آزار و اذیت برساند.

از مطالعه ی گفتار و کلمات امام علی علیه السلام [۱] آخر نهج البلاغه به این نتیجه می رسیم که اسلام از اول انسان را از صفات بد و ناپسند پاک می کند و به این طریق او را از تمام شهوات و هوی و هوس آزاد می نماید. اصولاً اسلام یعنی آزادی، آزادی از بوالهوسی و شهوترانی.

چنین مردمی هرگز تن به خواری و ذلت نمی دهند و هر آینه این مردم اسیر هوی و هوس نباشند، هیچ وقت مبارزه بر علیه ظلم و جور را ترک نمی کنند. به همین جهت اسلام التفات خاصی نسبت به آزادی مردم «از شهوات» دارد تا آنها در صف مجاهدین آزادی قرار بگیرند «در راه خدا جهاد کنند» نه در مقام ریاکاران سست و زبون.

قرآن می گوید: «بگو (ای پیغمبر) اگر پدرانان و فرزندانان و همسرانان و خویشانان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کسادی آن می ترسید و مسکنهایی که به آن خوش دلید نزد شما از خدا و پیغمبر و جهاد در راه خدا محبوب تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت نمی کند (سوره ی توبه، آیه ی ۲۴).»

این چه آگهی ارزنده ای است. تمام شهوات و امیال دنیایی «پدر و مادر، فرزند و غیره» روی یک کپه ترازو و دوستی خدا و پیغمبرش و مبارزه بر علیه دشمن را روی کپه ی دیگر قرار داده است. مسلماً ایمان به خدا به علت امتیاز اخلاقیش سنگین تر است.

اسلام همچنین در آزادی انسان از عقیده به خرافات و پندارهای باطل نظر خاصی دارد، زیرا دنیا قبل از ظهور اسلام غرق در موهومات و خرافات بود. مقداری از این خرافات ساخته دست خود بشر و مقداری دیگر توسط مردان برجسته دینی به خدا نسبت داده شد و تمام اینها ناشی از یک سری جهالت و گمراهی است که بشر از زمان خیلی قدیم دست به گریبان آنها بوده است.

روایت می کنند: موقعی که امام علی علیه السلام علیه السلام که به صفین عزیمت نماید، یکی از یارانش جلو آمد و گفت: «طبق طالع بینی، شما هر آینه در این لحظه حرکت کنید، به هفتان نخواهید رسید.» متعاقب این پیشگویی امام علی علیه السلام فریاد زد: «تو عقیده داری که می توانی آن لحظه ای که مردی بیرون می رود و شری به او نمی رسد معین کنی یا او را مژده دهی از آن وقتی که او سودی به دست می آورد و یا از ضرری دوری می نماید؟»

سپس او رویش را به طرف افرادش برگرداند و فرمود: 'از آموزش و تعلیم طالع بینی حذر کنید. جز آن علم که شما را در خشکی و دریا راهنمایی کند، زیرا طالع بینی به طرف فالگیری می کشاند و طالع بین همان فالگیر است که مثل جادوگر است و جادوگر چون مشرک است و مشرک جایش در جهنم است.'

به هر حال اسلام آمد تا بشر را از اوهام و تصورات باطل برهاند. همان اوهامی که تبدیل صورت یافت در پیکر بتها، اسلام مردم را به پرستش خدای یکتا که فارغ از موهومات است دعوت کرد و قوه ی فهم و ادراک آنها را چون راهنمایی به سوی حقایق

زندگی به کار انداخت به شرط اینکه آن موجب دشمنی بین دین و دانش نگردد «دنیا را از آخرت جدا نکند» و نتیجه ی دانش انکار خدا نباشد.

آن غیرقابل انکار است که وقتی اسلام ظهور کرد دنیا غرق در مفساد و ظلم و ستم بود و بشر خود را به هرزگی و عیاشی سپرده بود.

در آن زمان «در روزگار دو امپراتوری ایران و رُم» با مردم رفتار غیرانسانی می شد و فرمانروایان بر مردم فشار می آوردند تا به حقوق آنها از هر حیث تجاوز کنند. سپس اسلام آمد و اوضاع خراب را بهبود بخشید و آن وضعیت ننگین را به یک زندگی امن و راحت و پر از نشاط و تحرک تبدیل ساخت و مردم را برای کسب فضائل اخلاقی آماده نمود.

بنابراین دنیای اسلام برای یک مدت طولانی سرچشمه علم و پرورش گردید به طوری که مسلمانها چون نمونه ی آشکار انسانیت شناخته شدند اما در نتیجه ی نفوذ نامشروع «خلاف قانونی» سیاست استعماری غرب و غفلت سیاستمداران مسلمان، اخلاق و معنویت به تدریج میان این ملت رو به زوال گذاشت و در نتیجه مسل مانها دچار تبلی و اسیر شهوات و هوی و هوس گردیدند و سرانجام به بدبختی کنونی سقوط کردند.

اساس سیاست استعماری غرب در دویست سال گذشته بر ایجاد اختلاف و شقاق بین مردم کشورهای عقب نگه داشته شده، بنا شده است و بالاخره آنها را با زد و بندهای سیاسی و از طریق بالا بردن هزینه های زندگی به سوی فقر و تهیدستی سوق می دهند. در حقیقت مردمی که فقیر و بی نوا شدند هرگز نمی توانند مصلحت خود را تشخیص دهند، در نتیجه منابع طبیعی و علمی آنها استعمارگران چپاول کرده و به غارت می برند.

این جنبش و نهضت جدیدی که می رود میان کشورهای اسلامی قوی و نیرومند گردد و دوباره فعالیت خود را شروع کرده است، مخصوصاً در ایران، در حقیقت قیام بزرگ و با اهمیتی است که از تجربیات گذشته ی خود الهام می گیرد و تمام نیروهای مادی و معنوی برای پیشرفت آن آماده می باشد.

بنابراین واضح است که این نهضت سرزنده و نشاط انگیز می تواند همان معجزه ای که اسلام در روزهای اول نشان داد به آسانی اجرا کند و فساد و تباهی دنیای امروز را بهبود بخشد.

اسلام می تواند احتیاجات مردم را چه از نظر شخصی یا اجتماعی آنچنان تنظیم کند که هیچ کس نتواند بر دیگری یا اجتماعی مسلط شود و نه نژادی می تواند بر نژاد یا ملت دیگری فشار وارد آورد، اسلام بین آن دو قرار می گیرد تا از جنگ و مجادله جلوگیری و همه را به سازش و کمک و معاونت متقابل، در راه سعادت بشر دعوت می کند.

در بعضی از کشورهای اسلامی تظاهراتی به نفع نهضت فوق الذکر به کرات انجام می گیرد که دلالت دارد بر اینکه مردم طرفدار حکومت اسلامی هستند، اما متأسفانه آنها ظالمانه تحت فشار زمامداران قرار می گیرند و مطمئناً کشورهای استعماری در این گونه مسائل دست دارند.

در حال حاضر یک جنگ و منازعه تعصب آمیزی بر ضد اسلام و فلسفه اسلام در دنیا وجود دارد و بعضی از زمامداران کشورهای اسلامی که به کشورشان مرتکب خیانت می گردند و در حقیقت آنها خطرناکتر از بیگانگان هستند، سیاست استعماری بیگانه را دانسته یا ندانسته حمایت می کنند.

به چه وسیله و چگونه ما می توانیم به حقیقت اسلام برسیم؟

راه کدام است و چگونه باید رفت؟

امام علی علیه السلام این نامه اش به امام حسن می نویسد : «پسر جانم بدانکه ... اگر نخواهی از آباء و اجدادت و از مردم پرهیزکار پیروی نمایی، تو باید در وهله ی اول حقیقت را از طریق فهم و ادراک جستجو کنی تا اینکه به شک و شبهه نیفتی و یا گرفتار منازعه و بحث نشوی...»

امروزه بشر به علم و دانش دست یافته است و قادر است تمام مسائل اجتماعی را مورد تفکر عمیق قرار دهد، از طرف دیگر ما می توانیم علت شکست یک تمدن بزرگ به وسیله ی یک تمدن کوچکتر را از تاریخ درک کنیم و بفهمیم که چه عواملی سبب پیروزی آن جمعیت کوچک بر آن ملت بزرگ شده است؟

بالاخره چنین نتیجه می گیریم که علت اصلی پیروزی آنها استواری در عقیده و ایمان به هدف است.

در حال حاضر دنیا همان موقعیتی دارد که مسلمانها در شروع اسلام با آن مواجه بودند . آنها مجبور بودند تا با مفاسد کاملاً گسترده و جنایات بسیاری روبرو شوند، به طوری که ما نیز در این زمان مجبوریم با آنها مواجه گردیم، اگرچه تعداد آنها اندک بود اما با بزرگترین امپراتوریهای تاریخ که نیروی آنها از جهت کثرت و ثروت و تجهیزات جنگی با نیروی مسلمانها قابل مقایسه نبود مقابل هم قرار گرفتند.

با وجود این اندازه امتیاز، بالاخره مسلمانها بر آن دو امپراتوری در مدت کمتر از پنجاه سال غالب آمدند و زمامدار دو حکومت بزرگ جهان گردیدند . بنابراین ما بایستی چگونگی این پیشرفت معجزه آسا را مورد مطالعه قرار دهیم.

نه هیچ نیروی مادی و نه هیچ مکتب اقتصادی می تواند این واقعه ی عجیب را بیان کند، تنها چیزی که به جرأت می توان گفت ثبات و استواری در عقیده بود، همان ایمانی که هر مسلمانی به دشمن می گفت، همان طور که قرآن هم می گوید: «بگو (ای پیغمبر) جز برای ما (وقوع) یکی از دو نیکی را انتظار می بری؟ (پیروزی یا شهادت در راه خدا) ولی ما درباره ی شما انتظار داریم که خدا به وسیله ی عذابی از جانب خویش یا به دست ما جانتان را بگیرد. پس منتظر باشید که ما با شما منتظریم» (سوره ی توبه، آیه ی ۵۱).

سپس او بی باکانه به دشمن حمله می برد تا یکی از دو افتخار را به دست آورد «شهادت در راه خدا یا پیروزی بر کفر».

بعضی اشخاص ممکن است از روی دلسوزی یا برای شکستن روحیه مسلمانها بگویند تنها چاره ی ترقی کردن و رسیدن به هدف اسباب و ابزار مادی است، مخصوصاً تجهیزات جنگی البته ما محتاج به انواع مختلف اسلحه هستیم، اما آن در درجه ی دوم اهمیت است. در ابتدا ما بایستی ایمان خود را تقویت کنیم و سپس در برابر ستمکاران ایستادگی نماییم. ما بایستی به خطرات احتمالی اهمیت ندهیم و برای پیشرفت به هدف، فداکاری موده و در برابر کشورهای استعماری ایستادگی کنیم تا سعادت مردم را در سراسر دنیا تأمین نماییم.

قرآن می گوید: «هر چه در قدرت دارید، نیرو و اسباب زین بسته، برای جنگ با ایشان آماده کنید که با آن دشمن خدا و دشمن خودتان را و غیر آنها، دیگران را که شما آنها را نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد بترسانید. هر چه در راه خدا خرج کنید به شما پس داده می شود و ستم نخواهید دید (سوره ی ۸، آیه ی ۶۲).»

آن انقلاب اسلامی که ستمگران را به زانو می کشد و پایه و اساس دولتهای ستمگر را به لرزه درمی آورد، با کمک نیروهای مادی و معنوی در حال شکل گرفتن است تا هدف مقدس خود را همه جا منتشر سازد. هدف آنها بسط و توسعه ی عدالت اجتماعی است،

آنها به دنیای جدیدی بشارت می دهند که انسان به وسیله ی قدرتهای مادی در تنگنا نیفتد و یا اسیر مبارزات اقتصادی نباشد. همان طور که قبلاً گفته شد، در حال حاضر گروه هایی اسلامی در کشورهای خودشان بر علیه هر نیروی شیطانی مبارزه می کند تا پیشرو آزادی و عدالت اجتماعی باشند.

امام علی علیه السلام^{علیه السلام} میگوید: «جهاد (جنگ بر علیه حکومتهای ظلم و جور و ستمگران) یکی از درهای بهشت است که خدا بر روی دوستانش باز کرده است. آن، لباس دینداری و پرهیزکاری است و زره محافظت و سپر محکم خدا می باشد. هر که از جهاد سرپیچی کند، خداوند لباس خفت و رسوایی بر او می پوشاند و قلب او با پرده ی غفلت پوشیده می شود و به علت ترک جهاد حقیقت و درستی از او فاصله می گیرد، او متحمل ذلت و خواری می شود و عدالت از او دریغ داشته می شود (وقتی که ستمگران مسلط گردند، با او به عدالت رفتار نمی شود).»

به هر حال، بیگانه پرستان داخلی بدانند چون این نهضتها دین خدا را یاری می کنند، خدا هم از آنها حمایت کرده سرانجام به هدفشان نائل خواهند شد (هدف آنها توسعه ی عدالت اجتماعی است). قرآن می گوید: «و آنها که در راه ما جهاد می کنند، ما هم مسلماً آنها را به راه خود هدایت می کنیم که خدا با نیکوکاران است.» (سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۹)

البته برای رسیدن به هدف، بر ملت‌های اسلامی لازم است تا همان طور که مسلمانان در زمان پیغمبر فداکاری کردند، فداکاری و جانبازی نمایند تا موجب آگاهی مردم شود که دنیای اسلام پر از خوبی و سعادت است و همچنین آنها باید بفهمند که این فداکاریها بیهوده نبوده و توسط خدای توانا بر روی زمین ضمانت شده است (خداوند تضمین نموده که پیروزی با جانبازان مؤمن است). امام علی علیه السلام^{علیه السلام} میگوید: «من هرگز در مبارزه با کسی که مخالفت با حق می کند و مردم را گمراه می سازد، سستی نشان نخواهم داد.»

در این زمینه قرآن می گوید: «سستی مگیرید و غمگین نشوید که شما اگر واقعاً مؤمن باشید برتر هستید.» (سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۹).

امام علی علیه السلام فرماید: «ای مردم به من کمک کنید تا قلبهای شما را از آرزوها بزدایم (پاک کنم). به خدا قسم من انتقام مظلوم را از ظالم خواهم گرفت و او را به سرچشمه ی حق و درستی می کشانم، اگرچه سرسختی نماید.»

در این روزها تبادل نظر بین تمدنها مطرح شده است، پس برای روشنفکران و جامعه شناسان کشورهای مختلف جهان لازم است مجالس مشاوره و مذاکره تشکیل دهند و درباره ی بحرانهای سیاسی و اقتصادی دنیا و تخفیف انحرافات اخلاقی و رابسامانی جوانان چاره ای بیاندیشند و همان طور که اروپاییان در طول مدت جنگهای صلیبی از مسلمانان کسب دانش نمودند و آن دانش و آگاهی آنها را از بند خرافات آزاد نمود و در نتیجه نهضت علمی اروپا به وقوع پیوست، آنها همچنین بایستی با تمدن اسلام و شخصیتهای اسلامی چون امام علی علیه السلام داند تا راه استقرار صلح و تأمین حقوق بشر را در سراسر دنیا پیدا کنند.

در حال حاضر کشورهای اسلامی بایستی طرز حکومت و روش بزرگان خود را پیروی نموده و قوانین حکیمانه ی قرآن را در عمل آورده و از شخصیتهای برجسته ی اسلام الهام بگیرند.

اگرچه تمام زمامداران اسلامی و مجریان قانون الهی، شخصیتهای ارزنده ای بودند و با روح اسلام حرکت می کردند اما مشهورترین آنها امام علی علیه السلام است که شمه ای از گفتار و کردار آن حضرت در این کتاب شرح داده شد، تا به وسیله ی همین شخصیت بزرگ و صفات اخلاقی و انسانی اش با سایر تمدنهای وارد مذاکره شویم.

از طرف دیگر کشورهای اسلامی را شدیداً توصیه می‌نماییم تا با یکدیگر متحد شوند، همان‌طور که قرآن می‌گوید: «همگی باهم به ریسمان (امن و امان) خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید (سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰۳)».

و تا آنجا که ممکن است احتیاجات خود را خودشان برآورند و هرگاه دشمن به گروهی از مسلمانان حمله ور گردید، سایر کشورهای اسلامی با دشمن مهاجم قطع رابطه‌ی سیاسی و اقتصادی نمایند.

آنها باید بدانند تنها چاره‌ی حفظ استقلال و زنده کردن عزت و شکوه اولیه وحدت و یگانگی و عمل به اسلام متمدن و پیشرو است.

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۷	ترک لذات نفسانی و پرهیزکاری
۱۱	مختصری از تاریخ اسلام
۱۸	جنگ بدر
۲۰	انعقاد برادری میان مسلمانان
۲۲	جنگ احد
۲۵	جنگ خندق «احزاب»
۲۹	جنگ خیبر
۳۴	جنگ ذوسلاسل
۳۷	جنگ موته
۳۹	فتح بزرگ مکه
۴۴	سخنرانی تاریخی حضرت پیغمبر در مکه
۴۶	جنگ حنین
۴۸	جنگ تبوک
۵۱	اظهار بیزاری بر علیه بت پرستان
۵۳	اولین ملاقات مسیحیان با پیغمبر
۵۷	آخرین سفر پیغمبر گرامی به مکه «حجة الوداع»
۵۹	داستان غدیر خم
۶۳	پیغمبر به بستر بیماری افتاد
۶۷	ستیزه و مشاجره در سقیفه بنی ساعده
۷۰	امام علی خانه نشین می شود
۷۶	خلافت ابوبکر

۷۸	خلافت عمر بن خطاب
۸۲	موقعیت اجتماعی و اقتصادی مسلمانان در زمان خلفا
۸۷	خلافت عثمان
۹۴	خلافت امام علی
۹۶	عزل معاویه
۱۰۸	عزل معاویه
۱۱۰	جنگ صفین
۱۱۵	جنگ نهروان
۱۱۸	جنگ نهروان
۱۲۹	صفات انسانی امام علی
۱۳۴	پرهیزکاری و دینداری امام علی
۱۳۸	پرهیزکاری و دینداری امام علی
۱۴۱	وسعت دانش امام علی
۱۵۲	عدالت امام علی
۱۶۰	عدالت امام علی
۱۶۷	ارزش انسان در نظر امام علی
۱۷۰	آزادی و آزادگی در نظر امام علی
۲۰۲	به چه وسیله و چگونه ما می توانیم به حقیقت اسلام برسیم؟